لی بلکه هر دو پاره پیش او فرود آمده و دیگر اوده احمق لشکر تیر جواب داد که هر دو خطا کار و ناصواب است که بیکاره شده انکار
بر جای خود بود و بر شما دفا پیش یکی از آن دو پاره بر کوه و دیگری زیر آن همچنین ثابت شده از صحیحین روایت ابن مسعود
رضی الله تعالی عنه سیر نبویه مسیر اول مشتمل بر یک قمر و دو فلقه و یک التیام قمر در ثبوت این اعجاز
نص قرآنی بوجه ثابت است اقتربت الساعة قال الله تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر یعنی نزدیک شد
قیامت و شق شد ماه و مراد ازان نزدیک آمدن قیامت محال استبعاد نماند و جهت قوی بعید دانستن قیامت نزد شما اینست که بهم شکستن
صورت عالم و فنا نزد شما ممتنع و شکستن و منشق شدن اجرام علوی آسمانها و ستارگان نزد شما غیر ممکن بود پس اهل مکه شما بچشم خود دیدید که
انشق القمر یعنی شق گردید ماه چنانکه شما درخواست نمودید از پیغمبر ما که معجزه بشما بنماید پس اکنون آن پیغمبر ماه را دو نیم کرده بشما نمود
بچشم خود مشاهده کردید که جبل حرا در میان آن دو پاره بنظر آمده و هرگاه یکی از جمله اجرام علویه شق نشدن ممتنع نیست شق گردید پس شق شدن دیگر
ستارگان و آسمانها و درهم شدن جمله عالم و فنا شدن آن هیچ استحاله نتواند داشت پس باید که پیغمبر را که از قیامت خبر میدهد
تصدیق کنید و باو ایمان آورده احکام او را اختیار کنید لیکن جاهلان از دین بی عجب حالتی است که آنچه در دل ایشان مخفی است اگرچه
خلاف عقل باشد و بر خرابی او دلیلی نبود مثل بت پرستی مخفی آنرا بهتر میدانند و انرا ثابت میدانند و اگر معجزه بنمایی مثل
شق شدن ماه که معجزه جلیل القدر و تصرف آن در عالم علوی برهان روشن است بر صدق پیغمبر و آمدن قیامت است بعضی ازیشان او را نشنو لایق
معجزه نیست رو میگردانند از تامل کردن در آن و میگویند که انجا این هم در دعوی نبوت میکنند این جادو است که همیشه میکنند آنرا یا قوی
و محکم است و جاذب اهل خیر باقیست یا مرور و تابع است در فراق کذا فی کلام المبین تفسیر کبیر و غیره و درین آیت اثر انشقاق
در مستقبل مراد نیست بلکه در ماضی مراد است بچند وجه اول آنکه مبدا اول آیت اقتربت الساعة که خبر است از قرب وقوع قیامت انشقاق
حالی مناسبت است زیرا که دلیل آمده است بر امکان وقوع قیامت چنانچه در تفسیرش مذکور شد انشقاق قمر آینده را زیرا که
این بوقوع قیامت است نه بقرب قیامت پس اگر بیان انشقاق قمر روز قیامت منظور میبود همین معنی میبود که
تقوم الساعة و ینشق القمر یا میگفت قامت القیامة و انشق القمر چنانچه بر اهل سلیقه پوشیده نیست ثانیا آنکه انشق
ماضی است بوجه موجه بمعنی مضارع قرار دادن بیجا است زیرا که ماضی بمعنی مستقبل گفتن مجاز است و بر آن اختیار مجاز
قرینه ضرور و درینجا هیچ قرینه نیست سوای این آنکه قراءت حذیفه رضی الله عنه که و قد انشق القمر و حذیفه رضی الله عنه صحابی
سر آنحضرت بود مانند ابن مسعود چنانچه خواهد آمد و پسندیده مستند اکثر صحابه و تابعین و بر همین اجماع کرده اند تمام مفسران که

می آید ثانیاً آنکه انشق معطوف است بر اقتربت که صیغه ماضیست بمعنی ماضی پس مناسبت عطف نیز مقتضی همین است که از انشق
معنی ماضی مراد باشد اینجا آنکه معطوف علیه بمعنی ماضیست که معنی حقیقی آن است رابعاً آنکه وان یروا آیة یعرضوا صاف دلیل است
بر اینکه ما قبل این بیان معجزه شق القمر است زیرا که کفار که بروز قیامت نخواهند گفت که انشقاق قمر سحر مستمر است خامساً آنکه
لفظ سحر مستمر مبین حال است که پیشتر کفار مکه قبل ازین معجزات حضرت نبی صلی مشاهده کرده بودند با وجود این همه معجزه شق القمر را
تسلیم نمیکنند سادساً آنکه اگر این آیت بیان انشقاق قمر که بروز قیامت لامحاله واقع خواهد شد باشد مثل خروج دابة الارض و طلوع آفتاب
از مغرب که در وقوع اینها القرب قیامت بموجب اخبار حقه تعالی که ذکر اجمالی نیست مراد بود درین صورت انشقاق قمر معجزه سرور
عالم صلی الله علیه و آله و سلم نخواهد بود بلکه اخبار بالغیب معجزه خواهد بود و حال آنکه احادیث مرویه در صحاح غیره صاف ناطق اند
که انشقاق قمر معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم است که هنگام اقتراح کفار ظاهر ساختند چنانچه گذشت عنقریب توضیح خواهد شد
سابعاً آنکه وجه جمع کردن انشقاق قمر بخبر قرب قیامت این بود که وقوع انشقاق قمر بروز قیامت از انبیا پیشین منقول بود
لهذا این نگاه وقوع این بر عالم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمنصه ظهور جلوه گر شد وجود این دال شد بر قرب قیامت و تصدیق
انبیا علیهم السلام و هم معجزه گردید بر سرور عالم و عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم پس این جمع هم دال است برین که شق قمر
بوقوع آمده باشد و انچه بعض علما گفته اند که درین آیت انشقاق در مستقبل مراد است که بروز قیامت بعد نفخه ثانیه
واقع خواهد شد لیکن تعبیر کرده شد بلفظ ماضی مثل قوله تعالی اتی امر الله فلا تستعجلوه و کما قال اذا السماء انشقت
و نکته درین اشاره است بما لابد در تحقیق وقوع پس این معتبر نیست کما سیأتی تفصیله انشاء الله تعالی فلقه اولی در ثبوت
وقوع انشقاق قمر باقوال مفسرین باید دانست که مفسرین اجماع دارند بر اینکه آیه کریمه اقتربت الساعة
وانشق القمر ناطق است برین معجزه انشقاق قمر که بوقوع آمد در تفسیر کبیر در تحت آیه مذکوره نوشته اول السوره مناسب لآخر
ما قبلها و هو قوله ازفت الآزفة فکان اعاد ذلک مع الدلیل و قال قلت ازفت الآزفة و هو حق اذ القمر انشق و
المفسرون باسرهم علی ان المراد ان القمر انشق و حصل فیه الانشقاق و دلت الاخبار علی حدیث الانشقاق و فی الصحیح
مشهور رواه جمع من الصحابة و قالوا سئل رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آیة الانشقاق بعینها معجزة
فسأل ربه فشقه و مضی و قال بعض المفسرین المراد سینشق و هو بعید لا معنی له لان من منع ذلک و هو الفلسفی یمنعه
فی الماضی و المستقبل و من یجوزه لا حاجة الی التاویل و قوله آیة ما ذا نقول ان اقتربت الساعة فان انشقاق القمر من آیاته

از آیاته

فقد بحثوا واولکنهم انه ان یروا غیرها ایضا لعرضوا واو ایة الانشقاق فانها معجزة اما کونها معجزة ففی غایة الظهور واما
کونها آیة للساعة فلان منکر خراب العالم ینکر انشقاق السماء وانفطارها وکذلک قوله فی کل جسم سماوی من الکواکب فاذا
انشق بعضها ثبت خلاف ما یقول به وبان جواز خراب العالم انتهی و زمخشری در کشاف از ابن عباس روایت کرده که
انفلق فلقتین فلقة ذهبت و فلقة بقیت و از ابن مسعود آورده که رایت حرا بین فلقتی القمر انتهی و در تفسیر عزیزی
گفته قوله انشق القمر انشقاق شگافته شدن انشق صیغه ماضی دال است بر تحقق وقوع انشقاق در زمانه نبی صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم و دال است برین قراءة حذیفه رضی الله تعالی عنه وقد انشق القمر ای قریب شد قیامت و حاصل شد
از آیات اقتراب آن اینکه ماه شگافت بر عهد نبی علیه السلام و حذیفه رضی الله تعالی عنه صاحب سر آنسرور است مانند ابن مسعود
و این قول ایشان ماضی است و من بعد ایشان و بهمین اخذ کرده اند اکثر مفسرین پس اعتباری نیست بقول کسیکه گفته
سینشق القمر یوم القیمة و تاویل کرده که تعبیر بماضی برای دلالت بر تحقق وقوع است علاوه برین گفت که تقریب الوقوع
بودن انشقاق قمر بقرینه زمان ظهور قیامت منافی نیست باین معنی که در عهد آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم شروع شود
صدق ساعت لمحه از پیدائی رسید از بهر آنکه هرگاه انشقاق قمر از نیرات با تاب شده و با مکان وقوع بنا علیه تکرار
انشقاق نیز ممکن پس گفت که این وقت شد و آن وقت خواهد شد و بعضی گفته اند تواند که انشقاق قمر مجاز باشد
از وضوح ظهور امر و شاید که این بیت مثنوی معنوی هم برین محمول باشد ع سایه خواب آرد ترا همچون سمر
چون بر آید شمس انشق القمر یعنی واضح شد و ظاهر گردید امر زیرا که هنگام قرب قیامت منکشف شود حقیقی و ظاهر گردد
هر مستور و روشن و ممتاز شود حق از باطل از هر جهت و دال است برین معنی قوله علیه السلام اذا اقترب الزمان لم تکد رؤیا المؤمن
تکذب نیز که مراد درین ظهور امر است در آخر زمان ظهور حقیقت آن و برای همین خواهند شد رؤیا تحقیقی که منکشف شود برای
ادنی سالکان نیز اسرار و انکشاف القدر که منکشف نشد برای امم ماضیه مدت دراز و قوت بخشیدن الحق تعالی در حق
قیامت فرموده است آیه یوم تبلی السرائر پس وقتیکه قریب خواهد شد زمانه بروز قیامت خواهد گرفت حکم آن چنانکه زیاده شود
کشف امور مخفیه در روز قیامت لیکن این معنی ضعیف است چنانچه در تفسیر سراج المنیر در تحت قوله تعالی انشق القمر گفته انشق
ماضی است بر حقیقت خود و همین قول عامه مسلمین است و التفات کرده نشود بقول کسیکه گفته سینشق القمر یوم القیامة
چه این خلاف اجماع است و آنچه بعضی گفته اند که انشق درینجا بمعنی انفلق عنه الظلام عند الطلوع یعنی هویدا شد یکبار از

للوقوع آن و این مجاز و کنایه است از ظهور و وضوح قرب قیامت لیس این قول ضعیف است گویند صاحب سراج المنیر که بجز این نیست که
این محمل محض برای تنبیه کردن بر ضعفش آورده ام و هر آئینه در اخبار صحیحه ثابت شده است که در عهد فیض مهد آنحضرت صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم ماه دو پاره شگافت انتهی سیوطی در در منثور گفته که ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن مردویه و ابو نعیم از ابی
عبد الرحمن سلمی اخراج کرده اند که خطبه خواند مارا حذیفه بن یمان رضی الله تعالی عنه در مدائن پس حمد و ثنا کرد پروردگار خود را
پس گفت اقتربت الساعة وانشق القمر الا وان الساعة قد اقتربت الا وان القمر قد انشق علی عهد رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم انتهی و بیضاوی گفته اقتربت الساعة وانشق القمر روی ان الکفار سألوا رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم آیة فانشق القمر و قیل معناه سینشق القمر یوم القیمة و یؤیده الاول انه قرئ وقد انشق القمر
ای اقتربت الساعة وقد حصل من آیات اقترابها انتهی و در شیخ زاده حاشیه بیضاوی گفته که حدیث انشقاق قمر را
جماعه کثیر از صحابه رضی الله تعالی عنهم روایت کرده اند و قول کسی که گفته سینشق یوم القیمة مخالف اجماع است از ابن مسعود رضی
که انجه وعده کرد حق تعالی رسول خود را از اشراط قیامت همه گذشتند مگر چهار طلوع شمس از مغرب و دابة الارض و خروج
الدجال و خروج یاجوج و ماجوج پس انشقاق قمر از علامات نبوت آن سرور علیه السلام است و نبوت او از اشراط قیامت است و نیز
حجه است بر منکر خرق افلاک و منکر خرابی عالم چه هرگاه ثابت شد خرق و انشقاق در بعضی ثابت شد بطلان قول منکرین
خرق و بنا برین چاینر است که مراد باقتراب ساعة نفی استبعاد از بعض عقول است در وقوع آن از انه اقترب زمان وقوع آن و قوله
و ان یروا آیة الخ موید وقوع انشقاق است در عهد سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله وسلم چه این مسوق است برای ذم الشان
باینکه حال آینده اینها مثل حال گذشته اینها است و آن اعراض نمودن است از تامل در آیات و از اهتدا باینها پس سوق
حق صریح در ذم باین طریق وقتی بپایه استقامت میرسد که پیشتر آیتی عظیم را به بینند و پس از ان اعراض نمایند و تنوین
آیت برای تعظیم است ای آیة عظیمة کانشقاق القمر انتهی و در تفسیر وجیز گفته وانشق القمر ای انفلق بنصفین
علی عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و ذلک ان اهل مکة سألوا آیة فاراهم القمر فلقتین
فاخبر الله تعالی ان ذلک من علامات قرب القیامة انتهی و در جلالین است وانشق القمر انفلق فلقتین علی
ابی قبیس و قعیقعان آیة له صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رواه الشیخان انتهی و در مواهب است که اجمع المفسرون
واهل السنة علی وقوعه لاجله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم انتهی یعنی اجماع آورده اند مفسران و اهل سنت در

وقوع این معجزه برآنسرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در زبدة التفاسیر من الدین بن خواجه شاه محمد نقشبندی
علوی حسینی نوشته که وانشق القمر بالاتفاق فلقتین احدیهما علی جبل ابی قبیس انتهی امام زاهد صفی الدین ابو العباس
احمد بن یوسف ابن الحسن بن رافع بن حسین بن سعود الکواشی گفته انشق القمر علی عهد النبی صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم شقتین فی ثلاثة مواضع انتهی حسینی فارسی و در حاشیه شرح مشکوة گفته تو سیکه از راه راست تجاوز کرده و برگشته اند از
آنچه بر آن اهل علم اند زعم کرده اند که تاویلش اینست ان القمر سینشق یوم القیامة واین مخالف است بقوله تعالی
وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر انتهی در تفسیر حسینی نوشته انشق القمر شگافته شد ماه و از علامات قیامت
انشقاق قمر است بدین وجه که در کتب سابقه مذکور بود و بعد از این قصه انشقاق قمر نوشته و گفته که این معجزه حسب طلب
مشرکان بظهور رسیده ماه شق گشته دو حصه شده بر کوه بر یکدیگر چون خانه در میان ترتیع سنان او بود در معالم التنزیل
است در تحت این آیه بروایة عبد الواحد بلیحی از انس رضی الله تعالی عنه که اهل که از انحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
سوال کردند که بنماید آنها را آیتی فاراهم انشقاق القمر شقتین واز قتاده آورده که فاراهم انشقاق القمر
و هم بروایة بلیحی از ابن مسعود آورده که انشق علی عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرقتین
و بروایة ابو الضحی از مسروق از عبد الله رضی الله تعالی عنه آورده که گفت شگافته شد ماه پس قریش گفتند که سحر کرد بشما
ابن ابی کبشه از سفار بپرسید پس بپرسیدند سفار گفتند آری دیدیم این را پس نازل کرد حق تعالی اقتربت الساعة الایة
و در نیشاپوری گفته اقتربت الساعة وانشق القمر اول این سوره مناسب است آخر سورة متقدم را که ازفت الازفة
چه آنکه ذکر کرده است آنجا دلیل بر اقتراب ساعت و آن قوله انشق القمر است و در صحیحین است از انس ان الکفار سألوا رسول
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم آیة فانشق القمر مرتین وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنه انفلق فلقتین فلقة ذهبت وفلقة بقیت
و گفت ابن مسعود رضی الله تعالی عنه رأیت حراء بین فلقتی القمر وعن حذیفة انه خطب بالمدائن ثم قال الا ان الساعة قد اقتربت وان القمر
قد انشق علی عهد نبیکم واین قول اکثر مفسرین است و از بعضی آمده که مراد انشق سینشق است و صیغه ماضی بنابر
اخبار الله است نیز آنکه بصیغه ماضی عنقریب شد وقت این امر و نفس الامر این واقعه واقع میشد پس مراد العیه
وقوع آن بعد تواتر نرسید و سوال آنکه بعد تواتر نرسیده است و جواب داده اند بانکه شاید ناقلین اکتفا کرده اند بامی اقوال
از تشهیر با معجزات این جهت بحد تواتر نرسیده اند و نیز حق تعالی انشقاق قمر را آیتی از آیات رسول خود گردانیده

پس اگر مقصود از علامات قیامت می بود اعجاز آنحضرت نمی بود چنانچه خروج دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب
و غیرها که آن معجزه آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نیستند آری همه اینها مشترک اند در نوع آخر از اعجاز که آن
انبا بالغیب است در تفسیر بحر مواج نوشته اقتربت الساعة وانشق القمر ای نزدیک آمد قیامت نزدیک گشت مراد بانشقاق
شکافتن است و چون ببینند ایشان معجزه اعراض کنند و در تهمت سحر افگنند و استطالت مرتبه او جویند و این چنین معجزه روشن را
تکذیب کنند انتهی در تفسیر ابی السعود در زیر همین آیة نوشته که کفار آیتی طلبیدند پس ماه شگافته شد و عثمان
بن عطا از پدر خود روایت کرده که معناه سینشق و رد کنند این را قوله تعالی وان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر
زیرا این کلام لائق است بوقوع این واقعه و بآنکه مشاهده کردند این اعجاز را بعد مشاهده نظاره شتی نیز
رد این قول است بعد این آیة کذبوا الآیة انتهی در تفسیر مظهری بروایة ابو الحجاج از عبد الله رضی الله تعالی عنه
مرویست که انشق القمر بمکة وقال مقاتل انشق القمر ثم التأم انتهی در تفسیر بحر العلوم گفته مرویست که این معجزه
دیگر دو بار واقع شده است و گفته اند که انشقاق قمر نیز یکی از علامات قیامت است انتهی در تفسیر [illegible] نوشته انشق القمر
بدرستیکه ثابت شده است وقوع شق قمر بتواتر و از متواترات است که این آیة دال است برین انتهی در تفسیر محمدی نوشته
اقتربت الساعة وانشق القمر الذی هو من آیات الساعة روی ان الکفار سألوا رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
آیة فانشق القمر انتهی و در تفسیر سواطع الالهام گفته وانشق القمر و رآه اهل حراء [illegible]
انتهی شگافته شد ماه و دیدند کوه حرا را در میان دو پاره آن کسانیکه او را دیدند پسر مسعود یعنی عبد الله بن مسعود
رضی الله تعالی انتهی در تفسیر قشیری گفته وانشق القمر اجماع اهل تفسیر برین است که تحقیق منشق گشت قمر در زمان رسول الله
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و ابن مسعود گفته که دیدم من جبل حرا را در میان دو پاره ماه و نیافته شد ابن مسعود را
درین قول او مخالفی منکری میگویم که مراد مفسر ازین قول خود که نیافتند مخالفی با ابن مسعود ایضاح استدلال است
بر اجماع که بالا گفته باین تقریر که هرگاه ابن مسعود خبر وقوع انشقاق قمر در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
میانه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بیان میکرد و از ایشان کسی هم بر قول او رضی الله عنه انکاری نکرد بلکه هیچ
شکی هم نکرد ازین تصدیق متوافق آنان با ابن مسعود یافته شد پس بالضرورة ازین هویدا شد که صحابه رضی الله عنهم
مصدق قول ابن مسعود شدند و همین است اجماع و نیز در تفسیر کو میگوید که شق قمر بود و وجه اعجاز آن این است که دیدند کسیکه این [illegible]

دو معنی آمد پس از کسیکه این آمدید زیرا که چنین و انجلی القمر باده معنی بہ ماند و چون شق ماه نقض عادت گردید پس
و در تفسیر بحر المواج گفته وانشق القمر ای انشق القمر لصدق دعواه وان یروا آیة یعرضوا عن تاملها ودلالتها ویقولوا
سحر مستمر هذا یدل علی انهم راوا قبل هذه الآیة آیات مترادفة ومعجزات متتابعة حتی قالوا بحکم الاستمرار انتهی تفسیر
شرح القرآن است وانشق القمر دو پاره شده ماه بر کوه ابو قبیس از قتاده مرویست که دو بار پاره شد انتهی در تفسیر زاہدی
در شان نزول این آیة اولا قصه در خواست ابوجهل لعین نوشته چنانکه گذشت بعده در ترجمه آیة مذکوره نوشته که اہل مکه
پیش از این سوال خود را می پرسیدند که قیامت کی خواہد آمد ایشان جواب میدادند انگاه خواہد آمد که پیغامبر آخر زمان
محمد صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم بیرون آید اکنون خداوند تعالی خبر میدہد که محمد صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم بیرون آمد و ماه
شگافته شد پس قیامت نزدیک آمد انتهی و در تفسیر خازن گفته اقتربت الساعة وانشق القمر فیه تقدیم و تاخیر ای انشق القمر
واقتربت الساعة وشق القمر از آیات ظاہره و معجزات باہره رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم است و بعد از این احادیث
شق قمر از صحیحین وغیره نقل کرده و گفته که این احادیث صحیحه وارد شده اند باین معجزه عظیمه مع شہادت قرآن مجید باین
اول دلیل و اقوی مثبت است مر این معجزه را که شک نکند در وی مومن بسبب آنکه خبر داده است از وی مخبر صادق پس واجب است
ایمان بان و بوقوع آن انتهی و در شرح صحیح بخاری در تحت این آیة نوشته اقتربت الساعة ای قربت و دنت وانشق القمر ای بانفصال معجزة
للنبی صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم و مقدم کرد اقتراب ساعت را بر ساعت برای تخویف منکران و برای تقریر و اثبات
آن در نفوس مومنین زیرا که در ساعت انشقاق آسمانها واقع خواہد شد پس تا در بین چنین امر عظیم بالیر
انشقاق قمر چگونه متعذر باشد ابن مردویه از ابن مسعود روایت کرده که فرمود حضرت اقتربت الساعة وانشق القمر چنانچه
قمر را شگافتیم ہمچنین بر پا کنیم قیامت را و بعضی گفته اند که اقترب خاص تر است از قرب پس دال است بر مبالغه در قرب
زیرا که افتعل دلالت میکند بر مشقت در تحصیل فعل پس این خاص تر شد از آنچه دلالت دارد بر قرب بلا قید پس معنی آنکه
سخت نزدیک شد قیامت از بعثت آنحضرت صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم چنانچه در حدیث است بعثت انا والساعة
کہاتین و اشاره فرمود بدو انگشت وسطی و سبابه زیرا که تفاوت میان این ہر دو انگشت بمقدار سبع آنست و
سرور عالم و عالمیان صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم در الف سابع است بنابر مشہور نزد محدثین و وجه قرب آنکه عمر دنیا
ہفت ہزار سال است و کسری بالا بنابر مشہور و بعضی زیاده از این ہم گفته اند انتہی و در تفسیر کبیر معنی دیگر نوشته و آن این

علیه وآله وسلم بعثت انا والساعة کهاتین یعنی آنکه پیغمبر فرماید که رسولی پس از من مبعوث نخواهد شد و زمان بعثت من
بقیامت دراز کشیده خواهد بود یعنی زمان من و زمان قیامت هر دو با هم دیگر متصل‌اند هم چون این دو انگشت
و تنگی نیست در میان به زمان تا ظهور بعث و نشر زمان رسالت آن حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم است که
اوامر و نواهی او بنفاذ و جریان خواهند ماند اگرچه سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بوجود جسمانی موجود نیستند هم
دا بمثل آنکه بادشاهی کند و بادشاهی که خود بادشاه دانا نبود اما فرمانش نافذ و جاری بود درین صورت می توان گفت
که این بادشاه خود موجود است همین بیان حال اوامر و نواهی سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم است سوال
وقوع قیامت قطعی و یقینی است لیکن قرب آن را بر قرب عقلی و ذهنی حمل نمودن درینجا وارد نشده است پس درین
مقام چگونه صحیح شود جواب این قسم حمل در قوله تعالی وما یدریک لعل الساعة تکون قریبا موجود و صحیح است درین
مقام هم صحیح باشد و تفصیل این سخن آنکه ما قبل این حق تعالی فرموده است قل انما علمها عند الله یعنی علم او نزد الله تعالی
است لیکن اظهار نمی کنند زیرا که برای این حکمت آن را پوشیده داشته است تا مکلفین در هر وقت و هر آن ترسان
باشند و جراءه بر معاصی نکنند پس فرموده وما یدریک لعل الساعة تکون قریبا یعنی چه چیز دانا کرد ترا ای انسان
آن یعنی مطلق نمیتوانی شاید آمدن قیامة باشد نزدیک درین اشاره است بتخویف مردم زیرا که قول قائل که
الله اعلم متی یکون الامر الفلانی یعنی خداوند تعالی داناتر است که کی باشد امر فلانی خبر میدهد از دیر وقوع
آن امر چنانچه کسیکه از مدیون حق خود بخواهد پس اگر مدیون او مهلت یکماه یا دو ماه طلبید لیکن بایمن وقت
قرض خواه صبر میکند و از مطالبه اش باز می ماند و اگر مدیون او را میگوید که صبر کن تا وقتیکه فلان
کس از سفر بیاید قرض خواه میگوید والله اعلم فلان بیاید اگرچه میتواند که قدوم او قبل از انقضای مدت مذکور
واقع شود پس همچنین او سبحانه تعالی درینجا فرموده است وما یدریک لعل الساعة تکون قریبا یعنی مجیئه
آن در علم الهی است پس در وقوعش در رنگ تصور نکنید غالب آنکه عنقریب واقع شود و در عقل و ذهن آن را بعید
نباید انگاشت بلکه قریب تر تصور باید نمود زیرا که لعل برای ترجی آمده و امر قیامت نزد عقل معلوم است پس حاصل
کلمه لعل همین است که قیام ساعة ممکن است بامکان قریب بامکان بعید از عادة مانند بالا بسیار گران بردا شتن آدمی
یا طی کردن مسافت بعیده در اندک زمان زیرا که این هم ممکن است لیکن بامکان بعید است وقوع قیامت محض

خود حدیث ابن مسعود را در مقام احتجاج و استدلال آورده است چنانچه در تحت آیة اقتربت الساعة وانشق القمر
بگوید گفت ابن مسعود رضی الله تعالی عنه که انشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه واله وسلم
ای بشگافت ماه بر عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بعد ازین از ابن مسعود روایة میکند که قد مضت
آیة الدخان والروم والبطشة والانشقاق القمر انتهی فلقه ثانیه مشتمل بر ثبوت وقوع اعجاز شق القمر
در ماضی از احادیث بطریق متعدده باید دانست که در بارهٔ وقوع انشقاق قمر باین معنی که انشقاق
قمر در زمان فیض توأمان سید انس و جان صلوة الله وسلام علیه ما دامت الملوان بوقوع آمده احادیث صحاح
بروایات مختلفه وطرق متعدده بسیار وارد شده اند زرقانی در شرح مواهب از علامه سبکی آورده که حدیث
انشقاق را طرق متعدده اند بحیثیتی که شک نیست در انتشار کرده منتشر شده در ان و بعد از نقل این عبارت گفته
که احادیث انشقاق بروایات صحیحه وارد شده اند از جماعهٔ صحابه رضوان الله علیهم اجمعین انتهی و نسیم الریاض
گفته که عمده ترین روایات درین باب روایة ابن مسعود است و دیگر روایات شواهد و مانند توابع اند مر آنرا ازیرا که
روایة کرده نشده است حدیثی در وقوع انشقاق قمر که روایة صحیحه مسند باشد مثل حدیث ابن مسعود زیرا که متفق
علیه است وهم روایة کرده اند این را امام احمد و ابن صلاح وغیر ایشان و اعتماد کرده اند بر این ابن تیمیة وغیر ایشان
و روایة شیخین را بر غیر آن ترجیحات است انتهی و مستدرک حاکم می آرد که شیخین بر حدیث ابی معمر از عبد الله
ابن مسعود متفق اند و حدیث ابن عباس و ابن عمر و جبیر بن مطعم شاهد اند برای حدیث ابن مسعود و صحیح اند بر شرط
شیخین چنانچه مذکور خواهند شد و گفته اند که حدیث انشقاق قمر مقطوع الصحة است از انجمله که روایة
کرده اند این را غیر ابن مسعود و علی و انس ابن مالک و ابن عباس و ابن عمر و حذیفه و جبیر ابن مطعم رضوان الله
تعالی علیهم اند پس این هفت تن اند از صحابه که اخراج کرده شد مرویات ایشان در کتب سته وغیره روایة
ابن مسعود و انس و ابن عباس در صحیحین است و روایة ابن عمر در صحیح مسلم و ترمذی و روایة حذیفه ابن الیمان
در دلائل وغیره و روایة جبیر ابن مطعم در مسند احمد و بیهقی و روایة علی رضی الله تعالی عنه در شفا عیاض
چنانچه روایة کرده است حدیث انشقاق را از حضرت علی رضی الله تعالی عنه ابی حذیفه ارحبی که تابع جلیل القدر است و
روایة کرده است این را از ابن مسعود چند کسان از تابعین که آنان ابی معمر و مجاهد و اسود و مسروق و علقمه

وروایت کرده اند این را از انس از تابعین مجاهد و قتاده و روایت کرده است از ابن عباس عبید الله بن
عبد الله بن عتبه وغیره وروایت کرده است از حذیفة بن الیمان عبد الرحمن سلمی و مسلم ابن عمران ازدی وروایت کرده
از ابن عمر مجاهد وغیره وروایت کرده است از جبیر بن مطعم پسر او محمد و پسر پسر او جبیر بن محمد الی انشق و ما ذکرنا کیفیت
وینبا احادیث صحابه سبعه مذکوره را مع بعضی طرق آنها طریق حدیث علی رضی الله تعالی عنه ثعلبی
از علی رضی الله عنه بروایة ابی حذیفه ارحبی اخراج کرده که گفت علی رضی الله تعالی عنه انشق القمر و نحن مع رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم طریق حدیث ابن مسعود رضی الله تعالی عنه یکم روایت کرده بخاری از طریق مجاهد
از ابی معمر از عبد الله بن مسعود گفت انشق القمر علی عهد النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم شقتین فقال النبی
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اشهدوا دوم روایت کرده است مسلم از طریق مجاهد از ابی معمر از عبد الله بن مسعود گفت
انشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بشقتین فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
اشهدوا سوم روایت کرده است ترمذی از طریق مجاهد از ابی معمر از عبد الله بن مسعود گفت انشق القمر علی عهد
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اشهدوا چهارم محی السنه در معالم التنزیل از ابن مسعود اخراج کرده گفت
که انشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرقتین فوق الجبل و فرقة دونه فقال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اشهدوا و ابو الضحی از مسروق از عبد الله بن مسعود روایت کرده که گفت
انشق القمر بمکة وقال مقاتل انشق القمر ثم التأم بعد ذلک پنجم سیوطی در در منثور گفته که اخراج کرده است
عبد بن حمید و حاکم و تصحیح کرده است او هم روایت کرده است ابن مردویه و بیهقی در دلائل از طریق مجاهد از ابی معمر
از ابن مسعود گفت رأیت القمر منشقا بشقتین مرتین بمکة قبل مخرج النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم شقة
علی ابی قبیس و شقة علی السویداء فقالوا سحر القمر فنزلت اقتربت الساعة الخ قال مجاهد یقول کما رأیتم القمر
منشقا فانه الذی اخبرکم عن اقتراب الساعة حق ای بدیدم ماه را شگافته شده بدو پاره دو مرتبه بمکه قبل برون
آمدن آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ای بسوی هجرت پاره را بر کوه ابی قبیس و پاره را بر سویداء پس گفتند
مشرکان سحر کرده شد قمر پس نازل شد اقتربت الساعة وانشق القمر و مجاهد میگفت [illegible] پاره کرده شد
چنانچه قمر را پاره پاره دو [illegible] دیدید همچنین خبر داده است شما را از قرب قیامت حق است

و دیدہ کہ این حدیث صحیح است بر شرط شیخین لیکن شیخین این را بدین سیاق اخراج نکردہ اند ششم روایت
کردہ است بخاری از طریق ابراہیم نخعی از ابی معمر از ابن مسعود گفت انشق القمر و نحن مع النبی صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم بمنی فقال اشہدوا و ذہبت فرقۃ نحو الجبل ہفتم روایۃ کردہ است مسلم از طریق ابراہیم از ابی معمر
از ابن مسعود قال بینما نحن مع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بمنا اذ انفلق القمر فلقتین فکانت
فلقۃ وراء الجبل وفلقۃ دونہ فقال لنا رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم اشہدوا ہشتم روایت
کردہ است ترمذی از ابراہیم نخعی از ابی معمر از ابن مسعود گفت بینما نحن مع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم
بمنا فانشق القمر فلقتین فلقۃ من وراء الجبل وفلقۃ دونہ فقال لنا رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم
اشہدوا نہم روایت نمود بیہقی بروایت ابن مسعود می آرد کہ گفت ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہ انشق القمر بمکۃ فقالوا
سحرکم ابن ابی کبشۃ فاسألوا السفار فان کانوا رأوا ما رأیتم فقد صدق وان لم یکونوا رأوا مثل ما رأیتم فہو
سحر سحرکم بہ فسئلوا السفار وقد قدموا من کل وجہ فقالوا رأیناہ ای شگافتہ شد ماہ در مکہ پس گفتند سحر کردہ شما را
ابن ابی کبشہ پس بپرسید مسافران را پس اگر دیدہ اند آنچہ شما دیدید بدرستیکہ راست میگوید واگر ندیدہ اند آنچہ
شما دیدہ اید پس این سحر است پس پرسیدند سفر کنندگان را و بدرستیکہ آمدہ بودند از ہر طرف پس گفتند
دیدیم ما آنرا دہم روایۃ کردہ است مسلم از طریق اعمش از ابراہیم نخعی از ابی معمر از ابن مسعود گفت انشق القمر
علی عہد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فلقتین فستر الجبل فلقۃ وکانت فلقۃ فوق الجبل فقال
اللہم اشہد یازدہم در در منثور است کہ اخراج کرد ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویہ و ابو نعیم و بیہقی در دلائل
از طریق مسروق از ابن مسعود گفت انشق القمر علی عہد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فقالت قریش
ہذا سحر ابن ابی کبشۃ فقالوا انتظروا ما یأتیکم السفار فان محمدا لا یستطیع ان یسحر الناس کلہم فجاء السفار
فسألوہم فقالوا نعم قد رأیناہ فانزل اللہ تعالی اقتربت الساعۃ وانشق القمر یعنی شگافت ماہ بزمان رسول اللہ صلی
اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم پس گفتند قریش کہ این سحر ابن ابی کبشہ است پس گفتند کہ منتظر باشید کہ چہ می آرند شما را مسافران بدرستیکہ
محمد نمیتواند کہ سحر کند ہمہ مردم را پس آمدند مسافران پس پرسیدند ایشان را گفتند آری بدرستیکہ ما دیدیم آنرا
پس نازل کرد حق تعالی اقتربت الساعۃ الخ دوازدہم سیوطی گفتہ کہ اخراج کردہ است ابن مردویہ و بیہقی در دلائل

از طریق علقمہ از ابن مسعود گفت بینما نحن مع النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بمنا فانشق القمر حتی
صار فرقتین فرقۃ خلف الجبل فقال النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم اشہدوا و سیوطی هم در تاریخ
مکی بروایۃ فاکہی از ابن مسعود آوردہ قال رایت القمر منشقا بشقتین قبل مخرج النبی بمکۃ شقۃ علی ابی قبیس و
شقۃ علی کذا وکذا راوی میگوید دانستم کہ مراد از کذا وکذا چیست و تحقیقش می آید طرق حدیث ابن عمر
یکم آنکہ بغوی در معالم تنزیل از ابی الضحی از مسروق از عبد اللہ ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہ آوردہ گفت انشق القمر علی عہد
رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فقالت قریش سحر کم ابن ابی کبشہ فسئلوا السفار فسألوهم فقالوا نعم قد
رأیناہ فانزل اللہ عز وجل اقتربت الساعۃ وانشق القمر دوم آنکہ اخراج کرد مسلم از عبد اللہ بن معاذ عنبری از شعبہ
از اعمش از ابراہیم نخعی از ابی معمر از عبد اللہ ابن عمر کہ گفت انشق القمر علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم فلقتین فستر الجبل فلقۃ وکانت فلقۃ فوق الجبل فقال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم اللہم اشہد
یعنی شگافتہ ماہ بعہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو پارہ پس نہان کرد کوہ پارۂ او را و بود پارۂ بالای کوہ
پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بار خدایا گواہ باش سوم آنکہ اخراج کردہ است حاکم از طریق ابو داود
طیالسی از شعبہ از اعمش از مجاہد از عبد اللہ ابن عمر در قولہ عز وجل اقتربت الساعۃ وانشق القمر قال کان ذلک علی
عہد النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم انشق فلقتین فلقۃ من دون الجبل وفلقۃ خلف الجبل فقال النبی صلی اللہ
تعالی علیہ وآلہ وسلم اشہدوا وحاکم میگوید کہ این حدیث صحیح است بر شرط شیخین چہارم آنکہ اخراج کرد ترمذی
از محمود بن غیلان از ابو داود از شعبہ از اعمش از مجاہد از ابن عمر کہ قال انفلق القمر علی عہد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اشہدوا ترمذی میگوید کہ این حدیث
حسن صحیح است **طرق حدیث انس بن مالک رضی اللہ تعالی عنہ** یکی آنکہ اخراج کردہ است
حاکم از احمد بن جعفر از عبد اللہ بن احمد ابن حنبل از عبد الرزاق از ابی معمر از قتادہ از انس کہ گفت سئل اہل مکۃ
آیۃ فانشق القمر بمکۃ مرتین فقال اللہ عز وجل اقتربت الساعۃ وانشق القمر حاکم میگوید کہ این حدیث صحیح است بر شرط
شیخین دوم روایۃ کردہ است بخاری از طریق سعید از قتادہ از انس رضی اللہ تعالی عنہ گفت ان اہل
مکۃ سألوا رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ان یریہم آیۃ فاراہم انشقاق القمر سوم روایۃ کردہ است

ترمذی از طریق معمر از قتاده از انس رضی الله تعالی عنه گفت سأل اهل مکة النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
آیة فانشق القمر بمکة مرتین فنزلت اقتربت الساعة وانشق القمر الی قوله سحر مستمر وگفت که این حدیث حسن صحیح است
چهارم روایت کرده است بغوی از انس ابن مالک که اهل مکه سوال کردند رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را
که بنماید ایشان را آیتی فاراهم القمر شقتین حتی رأوا حراء بینهما قال الشیبان عن قتاده فاراهم انشقاق القمر مرتین
پنجم روایت کرد سیوطی از عبد الرزاق و امام احمد و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویه
و بیهقی در دلائل از انس که گفت سأل اهل مکة النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فانشق القمر بمکة مرتین
فنزلت اقتربت الساعة وانشق القمر الی قوله سحر مستمر یقول ذاهب ششم روایت کرده مسلم از طریق شعبه از قتاده
از انس رضی الله تعالی عنه گفت انشق القمر فرقتین طرق حدیث ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
اخراج کرده است حاکم از طریق عراک بن مالک از عبید الله بن عبد الله از ابن عباس قال انشق القمر علی عهد رسول
الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم حاکم میگوید که این حدیث صحیح است بشرط شیخین دوم ایضا روایت کرده
بخاری از ابن عباس رضی الله تعالی عنه گفت انشق القمر فی زمن النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم سوم
در درمنثور است که اخراج کرد ابو نعیم در دلائل از طریق عطا و ضحاک از ابن عباس در قوله تعالی اقتربت الساعة
وانشق القمر گفت جمع شدند مشرکان بعهد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و ابو جهل از ایشان و ولید بن مغیره
مخزومی کافر که برکفر خود بمرد و نازل شد در ذم او ولا تطع کل حلاف مهین الآیات و ابو جهل ابن هشام فرعون
این امة بود که بر کفر گذشته شد و عاص بن وائل و عاص بن هشام و اسود بن عبد یغوث و اسود بن مطلب
و زمعة بن الاسود ونضر بن حارث پس گفتند نبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را ان کنت صادقا فشق لنا القمر فرقتین
نصفا علی ابی قبیس ونصفا علی قعیقعان فقال لهم النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ان فعلت تؤمنوا
قالوا نعم قال وکانت لیلة البدر فسأل رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ربه ان یعطیه ما سألوا
فامسی القمر قد مثل نصفا علی ابی قبیس ونصفا علی قعیقعان ورسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
ینادی یا ابا سلمة بن عبد الاسد و ارقم بن ارقم اشهدوا یعنی اگر هستی تو راست گو پس شکافته گردان برای
ما قمر را دو پاره یکی بر ابی قبیس باشد و یکی بر کوه قعیقعان پس سجده کردند ایشان نزد نبی صلی الله تعالی

پیدا اگر بکنم ایمان آرید گفتند آری و می گویند که آن شب بدر بود و ایشان سوال کردند رسول
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پروردگار خود را دعا کرد تا ادا سوال ایشان کند پس گردید ماه که تحقیق می‌نمود
نیمی بر ابی قبیس و نیمی بر قعیقعان و رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ندا میکرد که ای ابا سلمه بن الاسد
و ای ارقم بن ارقم گواه باشید چنانچه در در منثور است که ابونعیم از طریق عطا از ابن عباس رضی الله تعالی
عنه روایت کرده که گفت انتهی اهل مکة الی النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فقالوا هل من آیة نعرف بها
انک رسول الله فهبط جبرئیل فقال یا محمد قل لاهل مکة ان یحتفلوا هذه اللیلة فسترون آیة فاخبرهم
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بمقالة جبرئیل فخرجوا لیلة اربع عشرة فانشق القمر
نصفین نصفا علی الصفا ونصفا علی المروة فنظروا ثم قالوا بابصارهم فمسحوها واعادوا النظر فنظروا
ثم مسحوا اعینهم ثم نظروا فقالوا یا محمد ما هذا الا سحر فانزل الله اقتربت الساعة وانشق القمر چنانچه در در منثور
است که اخراج کرده است ابن مردویه از ابن عباس که گفت ثلث ذکرهن الله فی القرآن قد مضین اقتربت الساعة
وانشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم شقتین حتی رآه الناس سیهزم الجمع و
یولون الدبر کان یوم بدر حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید ... طرق حدیث حذیفة بن الیمان
رضی الله تعالی عنه نیز در تفسیر سراج المنیر از حذیفه رضی الله تعالی عنه آورده که گفت انه خطب الناس بالمدائن
ثم قال الا ان الساعة قد اقتربت الا وان القمر قد انشق علی عهد نبیکم انتهی و وجه اخراج کرده است سیوطی
در در منثور از ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و عبد الله بن احمد در زوائد الزهد و ابن جریر و ابن مردویه
و ابونعیم از عبد الرحمن سلمی که گفت خطبنا حذیفة بن الیمان بالمدائن فحمد الله واثنی علیه ثم قال اقتربت الساعة
وانشق القمر الا وان الساعة قد اقتربت الا وان القمر قد انشق علی عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم الا وان الدنیا قد آذنت بفراق الا وان الیوم المضمار وغدا السباق طرق حدیث جبیر بن
مطعم رضی الله تعالی عنه نیز ترمذی روایت کرد ترمذی از جبیر بن مطعم گفت انشق القمر علی عهد رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم حتی صار فرقتین فرقة علی هذا الجبل و علی هذا الجبل فقالوا سحرنا محمد فقال
بعضهم لئن کان سحرنا فما یستطیع ان یسحر الناس کلهم و وجه اخراج کرده است حاکم از طریق ابوسعید از ابن

جنابی از سلیمان واسطی از ہشام از حصین بن جبیر از جبیر بن مطعم تفرد اقتربت الساعة وانشق القمر قال
انشق القمر ونحن بمکة علی عهد النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم میگوید که این حدیث صحیح است اسناد آن
اخراج کرده است سیوطی در درمنثور از احمد وعبد بن حمید وابن جریر وابن مردویه وابونعیم وبیهقی از جبیر بن مطعم
در قوله تعالی واقتربت الساعة وانشق القمر قال انشق القمر ونحن بمکة علی عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم حتی صار فرقتین
علی هذا الجبل وفرقة علی هذا الجبل فقال الناس سحرنا محمد فقال رجل ان کان سحرکم فانه لا یستطیع ان یسحر
الناس کلهم انتهی در فتح الباری از ابن عبد البر نقل کرده که حدیث شق القمر از جماعة کثیره صحابه جلیل القدر روایت
نموده اند وازین صحابه جماعتی کثیر از تابعین واز ایشان گروه گروه از تبع تابعین روایت کرده اند تا که بما رسیدن
بما رسیده وموید این است آیه کریمه اقتربت الساعة وانشق القمر پس نماند برای استبعاد مستبعد عذری انتهی و در تفسیر
گفته که صحیح آنست که حدیث شق القمر مشهور است انتهی وعلامه عبد الوهاب بن سبکی گفته که حدیث انشقاق قمر متواتر است
انتهی و ادنی درجه تواتر بعضی علما چهارم عدد نوشته اند چنانچه صاحب جامع الاصول از قاضی باقلانی نقل
کرده وصاحب توضیح الافکار در شرح تنقیح الانظار به همین معنی اشاره نموده وامام تاج الدین سبکی در شرح مختصر
ابن حاجب وسید شریف در شرح مواقف وجلال الدین سیوطی در رساله متواترات وشیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة
شریف وصاحب تفسیر رحمانی وغیره هم مصنفان نوشته اند که روایت شق القمر متواتر است چنانچه گذشت ونیز در فتح الباری
نوشته که چنین ست وبن خلدون وانشقاق قمر هر دو به نقل مستفیض منقول اند که مفید علم است نزد کسیکه بر طرق
حدیث مطلع است انتهی وصاحب قصیده همزیه درباره معجزه انشقاق قمر گفته شق عن صدره وشق له البدر
ومن شرط کل شرط جزاء و در بعضی نسخ بجای صدره قلبه واقع شده و هر دو نسخه صحیح اند چه اولا صدر شق کرده
وثانیا قلب آن سرور صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یعنی شگافته شد از سینه او وشگافته شد برای او ماه شب چهاردهم
وانشرط هر شرط جزا است حاصل آنکه هر جزا شرطی است هر شرط را یعنی هر جاکه شرطی هست باید که جزا هم هست
که جزای آن نیز موجود باشد وبنا علیه چون سینه مبارک آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اولا شگافته آمد لیکن
جزای آن که عبارتست از شق القمر است بهویدای رسید که از اعظم مشابه آن در صورت واز اظهر واعظم معجزات آنحضرت
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم است بعد قرآن وبهمین معنی صاحب تبیع طبع نموده که گفت ... مقدمه لاحتی

شاه بمهربان حق چو زبان کلیم سوخت ٭ موسی کلیم را انفلاق بحر بود و مصطفی حبیب را انشقاق قمر بود چه عجب گر بحر در پی
الضرب عصا شگافته شد که بحر هر کوب ملموس است دست آدمی بدو رسد و قصد آدمی بوی اثری دارد و اعجوبه حالت
انشقاق قمر است که عالمیان از دریافت آن عاجز و دست جن و انس از رسیدن بوی قاصر و صاحب قصیده برده گفته
٭ اقسمت بالقمر المنشق ان له ٭ من قلبه نسبة مبرورة القسم ٭ یعنی اگر کسی قسم خورد که قمر را قلب منشق
است ٭ او صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نسبتی و مشابهتی است آنکس در قسم خود صادق است و عطار قدس سره گفته
ماه را انگشت او بشگافته ٭ مهر از فرمانش از پس تافته ٭ و فی المثنوی ٭ این قمر که بشنید و بشتافت پس
دو نیمه گشت بر چرخ و شگافت ٭ قال الجامی رحمة الله علیه ٭ چو سر را بر سر تیر اشارت ٭ زد از سبابه معجز بشارت
دو نون شد میم دو حلقه ماه ٭ چهل را ساخت او شصت او دو پنجاه ٭ بلی چون داشت دستش بر قلم نسبت ٭ که
قمر و نیاش بر سر انگشت ٭ و بدین معنی اشاره کرده است امام سبکی در قصیده تائیه خود چنانچه گفته
٭ و بدا الحجا انشق لمعنی عندما ٭ ارادت قریش منک اظهار آیة ٭ و در شبهای تاریک انشقاق قمر گفت
بدو نیم هنگامی که خواستند قریش از تو ظاهر آوردن آیتی را خلاصه بیت آنکه قریش باهم مشوره کرده اتفاق
آوردند بر اینکه اقتراح کنند از رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم که بنماید ایشان را انشقاق قمر که در غایت
امتناع و بعید از اطماع است سیرة حلبی و روح البیان و طیبی گفته که باسناد خود روایت کرده است ابو اسحاق زجاج
در تفسیر خود نوزده حدیث را در انشقاق قمر انتهی امام تاج الدین سبکی در شرح مختصر ابن حاجب نوشته که بالفرض
اگر ثبوت این معجزه مقدسه بتواتر طرق حدیث تصور نکرده شود تا هم خفعا ناطق بودن قران کریم بر ثبوت
و ظهور آن برهان ساطع و دلیل قاطع کافی است تمسک بتواتر طرق حدیث حاجتی نیست انتهی سوال در تفسیر
روح البیان از سعدی مفتی نقل کرده که علما حدیث من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار را از متواتر
شمرده اند حالانکه روایت کرده اند این را زیاده از شصت کسان از صحابه و در شرح نخبه زیاده از صد
کسان نوشته و از جمله آنها عشره مبشره اند پس حدیث شق القمر را از متواتر چگونه گفته شود جواب حدیث
من کذب علی را ابن صلاح و تابعان وی از متواترات گفته اند چنانچه در اصول حدیث موجود است علاوه آنکه
جایز است که بعضی از احادیثی که آن را جمع کثیر روایت کرده باشند از متواتر انشاء شد بسبب جمع نمودن شرائط تواتر

دران دو تواتر را چهار شرط است اول آنکه اخبار از علم باشد نه از ظن چنانکه اگر اہل بلده عظیم از طائری خبر دہند که مارا ظنی است
که این طائر کبوتر است یا از شخصی که این زید است حاصل نشود مارا علم الیقین ببودن آن کبوتر یا زید دوم آنکه اخبار
بعلم ضروری باشد مستند بسوی محسوس چنانچه مخبر گوید که من زید را دیده ام یا از وی شنیده ام سیوم آنکه برابر شوند
یعنی ابتدا و انتها و وسط آن یعنی مستفاد کمال عدد که عادة توافق ایشان بر کذب محال بود برابر باشند
پس اگر خلف از سلف نقل پیاپی نمایند و متوالی منقضی گردد بدین زمانها لیکن شروط تواتر در هر عصر تمام نباشد
علم بصدق ایشان حاصل نگردد زیرا که خبر اہل هر زمان مستقل بنفسه است لیکن کثرت ناقلین در هر زمان یعنی اول
و اوسط و آخر از شروط مقبولیت تواتر باشد لهذا خبر یهود با اینکه موسی علیه السلام شریعت خود را از منسوخ
شدن بری و مبرا گفته و مدعی نسخ آن را کاذب انگاشته با وجود کثرت ناقلین ایشان درین صورت متواتر گفته
قابل قبول نخواهد بود زیرا که کثرت ناقلین در هر زمان یافته نشده است اگرچه در وسط و آخر کثرت پدید آمده
زیرا که میتواند شد که اول شخصی بوضع سخنی پرداخته و شنوندگان بسیار شدند پس چنین تواتر لیاقت استدلال ندارد
که شرط مقبولیت درین مفقود است و همچنین حاصل نمیشود علم بصدق شیعه در نقل نص بر امامت علی کرم الله وجهه
زیرا که وضع کرده اند این را اولا احاد بعد و افشا کردند این را پس بسیار گشتند ناقلان در عصر آن و در عصر
بعد آن در دیگر زمانها پس برای همین حاصل نشد تصدیق بآن بخلاف وجود موسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم و تحدی کردن
او بنبوت و همچنین وجود ابی بکر صدیق و علی کرم الله وجهه و منصوب گردیدن هر دو برای امامت چه هر گاه
مساوی شد خبر در ازمنه ثلثه حاصل شد مارا علم ضروری که تقاد و جستیم بر تشکیک نفوس خود دراین امر
و تقاد و جستیم بر تشکیک در آنچه نقل کردند از موسی نسخ را و از علی امامت را چهارم متعدد بودن مخبرین است
و عدد منقسم میشود بناقص و کامل و زائد پس اول مفید علم نیست و ثانی مفید علم است و ثالث مفید علم بعض
آن و آنچه زیاده باشد از عدد واقع میشود پس اقل عدد کامل را موجب علم توان شد مارا معلوم نیست بنابر
اندازه اقل عدد کامل نمیتوانیم بر نهاد مگر عدد را که سبب آن علم ما حاصل شود کامل گفتن میتوانیم
اندازه که با وجه مقدار یکه بوده آنکه بکمال عدد استدلال میکنیم بر حصول علم و دانستنی است که عدد یکه
مفید علم است در هر واقعه و هر شخص مفید آن علم میتواند شد لهذا چنانکه هر گاه آن عدد یافته شود افاده آن علم

برای هر کس یافته شود و آن مراد در هر واقعه لیکن بشرطیکه خبر مجرد بود از قراین اگر مقترن بقراین باشد پس درین
اختلاف است بعضی گفته اند که قراین را اثری نیست و بعضی گفته اند که هست چه مثلا اگر پنج یا شش کس از معتمدین
شخصی بهم خبر دهند علم بصدق ایشان حاصل شود لیکن وقتیکه منضم باشد با تحیر ایشان بیرون آمدن بدر بیت سر و پا برهنه
بر این حال چنانکه او مردی بود صاحب منصب و مروت زیرا که چنین کس خلاف مروت نمی کند مگر بسبب ضرورت
و حادثه عظیم پس درین صورت جائز است که این حالت قرینه گردیده بقول آنکسان منضم شده در ثبوت [illegible]
باقی عدد دگر و پس این امر صاف [illegible] است بر جواز اختلاف تاثیر عدد در وقایع و اشخاص پس با کسانیکه تمکن
می باشد در نفوس شان اخلاقیکه میل می نمایند بسبب آن بسوی سرعت تصدیق به بعضی امور در میشود آن
سرعت میل شان قائم مقام قراین پس کمترین عددیکه حاصل شود بدان علم ضروری مارا معلوم نیست بلکه
معلوم است آنچه خدا [illegible] او نزد ما سبیلی نیست بمعرفت آن چه ما نمیدانیم که مثلا کدام وقت حاصل شد برای ما
علم بوجود مکه و بوجود شافعی و وقت تمام تعداد خبر بما آیا حاصل شد بعد خبر دادن صد کس یا دو صد کس پس تجربه این
بر ما دشوار است و اگر بتکلف حاصل کنیم آن تجربه را پس سبیلش اینست که مراقبه کنیم نفس خود را وقتیکه کشته شود
مردی در بازار مثلا و جماعتی از موضع قتل نزد ما آیند و از قتلش خبر دهند پس قول اول محرک ظن باشد و قول ثانی
و ثالث موکد آن و همچنان تا که شد بتدریج زیاده و گشته صورت علم ضروری گردد که مارا دران امکان
تشکیک نماند پس اگرچه حساب خبر هر عدد ایشان یاد داشته آید لیکن در کران لحظه که دران علم ضروری
آن خبر بما حاصل شده آنرا ما هم دشوار است زیرا که تزاید قوت اعتقاد بتدریج خفی بما حاصل شده است اما نسبت
روشنی صبح که بتدریج حتی بحد کمال میرسد پس بنابرین باقی ماند آن لحظه در حجاب اشکال و متعذر شد بر قوت
بشر در کردن آن و اما آنچه رفته اند بان قومی از تخصیص عدد تواتر پس بعضی پنج گفته اند بنابر عدد اولعان
و بعضی ده و بعضی دوازده بنابر عدد نقبا لقوله تعالی و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و بعضی چهل بنابر اخذ بعدد
جمعه و بعضی بست لقوله تعالی ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین و بعضی هفتاد بنابر قوله تعالی
واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا و بعضی سیصد و سیزده بنابر عدد اهل بدر و قاضی ابوبکر باقلانی
گفته که چهار عدد کامل اند چه اینها بینه شرعیه مقرر شده اند غلبه ظن باین قدر حاصل میشود و باز گفته که

شرط عدد تواتر نیست انتهی پس این همه تحکمات فاسده اند وظاهر است که در عدد وریا غلبه ظن مطلوب نیست
بلکه یقین بکار است پس بنا برین آنچه که در ما سبق گفته شد بمنصّه ظهور وپیدای رسید که تعیین وحصر کردن
عدد سبیل نیست لیکن بعلم ضروری استدلال میکنیم بر اینکه عددی که کامل است نزد حق تعالی موافق شده اند
مردم بر خبر دادن بحسب آن عدد در اخبار یعنی اخبار متواتره بحسب آن عدد در احادیث و غیر احادیث
ثابت و موجود دانند و قومی برای عدد تواتر شروط فاسده قرار داده اند از انجمله آنکه حصر نباید مخبرین ایشان را عدد
واحاطه نکند ایشان را البلدی و از انجمله آنکه مختلف النسب باشند یعنی اولاد یک پدر نبوند و مختلف الاوطان
باشند و مختلف الادیان باشند و از انجمله آنکه از کلیا دوستدار مؤمنین باشند و از انجمله آنکه امام معصوم در جمله
مخبرین باشد و این شرط شیعه است الذانی مقدمة جامع الاصول سیوطی رحمه الله تعالی در تدریب شرح تقریب میگوید
که ابن الصلاح وغیره دعوی عزیز الوجود بودن متواتر نموده اند ممنوع است زیرا که وجود اخبار متواتره
در احادیث بکثرت است چه کتب مشهوره که متداول اند بدست اهل علم از شرق تا غرب مقطوع الصحة است
نسبت آنها بمولفین و وقتیکه جمع شوند بر اخراج حدیثی متعدد طرق آن که عادة محال باشد جمع شدن اینها
بر کذب مفید علم الیقینی است بصحت خود بسوی قائل آن و مثل این در کتب مشهوره بسیار اند و من درین باب
کتابی نوشته ام و نام نهاده ام آنرا القطف الازهار و آورده ام دران بسیاری از احادیث که از انجمله حدیث
حوض است از روایت پنجاه صحابه و حدیث مسح علی الخفین از قریب پنجاه صحابه و حدیث [illegible] و ما آن احادیث
دیگر نیز هستند و ملا علی قاری در شرح نخبة الفکر از سخاوی نقل کرده که گفت ذکر کرد شیخ ما که از جمله احادیث
که وصف کرده شده اند بتواتر حدیث شفاعت و حوض است بدرستیکه عدد روات این هر دو از صحابه زیاده اند
بر چهل و از کسانیکه این هر دو را بتواتر وصف کرده اند عیاض است و غیر او حدیث انشقاق قمر هم متواتر
و شیخ ابو اسحاق شیرازی بعد ذکر احادیث مرویه از نبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که در غسل رجلین آورده
نوشته که گفته نشود که اینها اخبار احاد اند زیرا که مجموع اینها متواتر معنوی است و همچنین ذکر کرده است
غیر او این احادیث را در تواتر معنوی خلاصه مقام آنکه مانعین بجز اینست که منع کرده اند تواتر لفظی را
و مثبتین جائز داشته اند تواتر معنوی را پس اختلاف درباره تواتر احادیث مذکوره لفظی باشد نه معنوی

سیوطی در تدریب شرح تقریب نواوی میگوید که تواتر لفظی آنست که متواتر باشد لفظ آن و تواتر معنوی
آنست که جماعتی که مستحیل باشد جمع شدن آنان بر دروغ وقایع مختلفه را که در امری که قدر مشترک آن امر متواتر
میتواند بود اشتراک داشته باشند نقل کنند چنانچه نقل کند شخصی از حاتم مثلا که او عطا کرد شتر و دیگری
نقل کرد که او عطا کرد دینار و همچنان عطیات دیگر از و دیگر کسان نقل کردند پس متواتر شد قدر مشترک
میان اخبار ایشان و آن اعطا است چه ظهور عطا از و قدر مشترک فیه است از جمله این قضایا منقوله
پس همچنین بعضی از احادیثی است که متواتر شده است لفظ آن مانند حدیث حوض و حدیث مسح علی الخفین
وغیره و بعضی از احادیث آنست که متواتر شده است معنی آن مانند احادیث رفع الیدین در دعا پس
تحقیق وارد شده است از آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم قریب بصد حدیث در رفع الیدین در دعا
و من جمع کرده ام آنها را در جزوی لیکن در قضایا مختلفه پس هر قضیه ازان متواتر نیست اما قدر
مشترک ازان که آن رفع یدین است وقت دعا متواتر است باعتبار مجموع پس بنا برین تحقیق سیوطی فتح او
واضح شد که اختلاف در تواتر لفظ حدیث انشقاق قمر است و در تواتر معنوی آن اختلافی نیست
زیرا که خبر انشقاق اگرچه باعتبار آنکه وارد شده مختلفة الروایات است لیکن در نفس وقوع انشقاق که قدر
مشترک است همه متفق اند والله تعالی اعلم وعلمه احکم سوال بقول بعضی وقوع انشقاق قمر پنج سال پیش از هجرت
واقع شد و ابن حجر مکی در شرح قصیده همزیه گفته که در سال هشتم از نبوة بود و ابن عباس هنوز متولد نشده
بود زیرا که ولادت او رضی الله تعالی عنه در سال دهم از نبوة بوده است و انس رح دران هنگام در مدینه
چهار ساله یا پنجساله بود پس حدیث شق القمر را این هر دو چگونه روایت کرده اند جواب این گفته اند که
اما روایة این ایشان بسماعت است از دیگری و درین مضایقه نیست و حدیث ایشان از مراسیل صحابه است
پس از شواهد حدیث ابن مسعود خواهد بود در تقریب نووی میگوید که اما مرسل الصحابی کاخباره عن شیء
فعله النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم او نحوه مما یعلم انه لم یحضره لصغر سنه او تأخر اسلامه
فمحکوم بصحته علی المذهب الصحیح الذی قطع به الجمهور من اصحابنا وغیرهم واطبق علیه المحدثون
المشترطون للصحیح القائلون بضعف المرسل سوال اگر گوئی که وقوع انشقاق پنجسال قبل از هجرت ثابت شد

پس لابد است از اینکه قبل از لیلهٔ اسرا باشد چه واقعهٔ اسرا هشت ماه قبل از هجرت واقع شده کذا قال
الواقدی و بغوی گفته که به یک سال قبل از هجرت بود و در تاریخ کازرونی یک سال و دو ماه گفته و در
سیرة النبی صلی الله علیه وآله وسلم شش ماه نوشته و در معارج النبوة هفده ماه و بعضی دو سال و ابن اثیر
سه سال نقل کرده پس آنچه افندی در شرح شفا نوشته که انشقاق قمر بعد قصهٔ اسرا بود دیر آن او را وجه صحیح
یا نه جواب آن ری برای او وجه صحت هست بنا بر آنکه بعضی گفته که قصهٔ اسرا پنج سال بعد از نبوة واقع شده
و بعضی گفته که پانزده ماه بعد بعثت واقع شده و بعضی هیژده ماه بعد از رسالت گفته اند کذا اورده الحافظ
السیوطی فی رسالته کذا فی رسالة الفاضل اللکهنوی القیام در بیان معنی که آیا انشقاق قمر یک مرتبه
واقع شده یا دو مرتبه و در مکه بود یا در منی و جمع بین الروایات باید دانست که میان محدثین
اختلاف است در اینکه آیا انشقاق قمر دو مرتبه بوقوع آمد یا یک مرتبه در مکه بود یا در منی جمهور گفته که یکمرتبه
واقع شد و تمسک کرده است فریق اول باینکه لفظ مرتین در صحیح مسلم موجود است چنانچه بروایة سعید از قتاده
باین لفظ اخراج کرده فاراهم انشقاق القمر مرتین یعنی نمود ایشان را شگافته شدن ماه دو مرتبه و این سیاق از قتادة
بسه طریق از حدیث انس اخراج کرده یکی از زهیر از یونس بن محمد از شیبان از قتاده از انس سوم از محمد
بن رافع از عبد الرزاق از معمر از قتاده از انس رضی الله تعالی عنهم و در آخر این طریق گفته که یعنی حدیث شیبان
یعنی محمد بن رافع که همین این حدیث کرد معنی حدیث شیبان است که در طریق سابق مذکور است و ترمذی هم از
انس از طریق قتاده بلفظ مرتین مروی است در فتح الباری گفته که همچنین است در مصنف عبد الرزاق از معمر
بلفظ مرتین و همچنین روایة کرده است حاکم در مستدرک از طریق مجاهد از ابن مسعود بتصریح مرتین و از انس از طریق
قتاده هم بر شرط شیخین و نیز روایت کرده است امام احمد و اسحق بلفظ مرتین در مسانید خود از عبد الرزاق
و بیهقی گفته که روایة کرد سعید و شیبان و معمر از قتاده بلفظ مرتین انتهی و در کتاب هم از انس بن مالک
آورده که گفت بتحقیق سوال کردند کفار از رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نشانی را فانشق القمر
مرتین پس شگافت ماه دو بار و در شفا هم بلفظ مرتین از انس رضی الله تعالی عنه آورده چنانچه گذشت و
حافظ ابو الفضل عراقی هم در نظم السیر گفته که انشق القمر مرتین بالاجماع و فریق ثانی ازین جواب داده اند

انشقاق قمر دو مرتبه واقع شد پس سکوت شیخ مذکور سند فریقین نمی تواند شد و این قول ابن قیم و ابن کثیر که مراد از
مرتین فلقتین است اختلاف لغت و عرف است چنانچه در نسیم الریاض و زرقانی که از مرتان اعیان مراد داشتن خلاف لغت
و خلاف استعمال است مثلا اگر شخصی بیک دفعه خربزه را دو پاره کند و بگوید که من او را دو مرتبه پاره کردم هر که بشنود
آنکس را تکذیب کند بلکه مضحکه مردم گردد پس در صورتیکه مرتین بمعنی فلقتین گرفتن متعذر شد و در صحیح مسلم و
کشاف وغیره روایت مرتین از صحابی جلیل القدر موجود است چنانچه دانستی و علاوه ازین مثل عبد الرزاق
وغیرهم این را روایت کرده اند و در طریق ترمذی هم لفظ مرتین است چنانچه گذشت پس این قول ابن قیم
انشقاق قمر بدو مرتبه را اهل سیرة غلط میدانند بلکه انشقاق قمر یک مرتبه واقع شده است انتهی کما مر محل
نظر است قابل سند نمیتواند شد علاوه آنکه قول مرتین اثبات است و قول مرة نفی تکرر است و در اصول متفق علیه
مقرره است که اثبات شی بر نفی آن مقدم می باشد پس بنا برین قاعده روایاتیکه مثبت تکرر اند نفی مرتین
از آنها نمی تواند شد و آنچه زرقانی رحمه الله در شرح مواهب در جمع بین الروایات گفته که میان دو پاره ماه
بسیار بعد واقع شده بود تا جدائی هر دو پاره ظاهر تر گردد برای دفع انکار منکرین اگرچه فیما بین هر دو
پاره بعد اندک واقع میشد منکران را بغلطی حس خود محمول میکردند و برای همین معنی گواه کرد آنحضرت صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم الشان را برین امر که مرة اشاره کرد بیکپاره و گفت گواه باشید ای فلان ای فلان بعده
نمود آنها را مرة اخری بپاره دیگر و فرمود گواه باشید ای فلان ای فلان و بود این واقعه وقت شب که بود ماه بر سماء
متقابل حرا وغیره کوه ها و مکانات بعیده بود پس منیت تعدد در شق و نه تدافع میان روایات انتهی میگویم این کلام علامه
زرقانی کلام عالی المعنی دقیق است لیکن چون لفظ مرتین در مسلم و ترمذی و کشاف و معالم التنزیل وغیره
موجود و ثابت است چنانچه بالا گفته شد پس این تاویل و صرف عن ظاهر نص است و سراسر تکلف و بر قول تعدد
شق ارتکاب این تکلف و ترجیح مرجوح لازم نمی آید اکنون بدانکه باز قائلین بوقوع این واقعه دو بار مختلف شده اند
بدین وجه که بعضی میگویند که یکبار در مکه بود و یکبار در منی و بعضی گویند یکبار در مکه بود و یکبار بر کوه
حرا و پیدا است که این چنین اختلاف روایات باعتبار ازمنه و امکنه که بعضی نسبت رویت قمر بکوه ابو قبیس کرده
و گفته که من ابو قبیس را میان دو پاره اش دیدم و همچنین بعضی نسبت رویت بقیقعان و بعضی بحرا و بعضی

اورا بنکه نیز اگر انکه مبنی است بکذاب و موتیاست این را روایتی کرده لهذا مبنی آن نیز اگر دو سخن مبنی گفته
ورد روایتی کرده ولهذا بکذاب است دروغ سخن نگفته بلکه فقط این قدر گفته که انشق بمکه یعنی هنگام وقوع این آنحضرت
بودند هجرت بسوی مدینه نکرده بود پس مرفوع شد موی داودی بانیکه میان این هر دو خبر تضاد است لذا فی
الزرقانی وانه الجمله است آنچه در تواریخ مکی به جمع این هر دو روایت نوشته که در روایتین تعارض نیست زیرا که سبب
انشقاق قمر سوال بعض مشرکان بود از آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در منی که آنها را آیتی بنماید پس آنها را
انشقاق قمر بنمود چنانچه اهل مکه دیگر دیدند او آنرا دیدند و تصدیق کرد حق تعالی نبی خود را و معجزه مطلقه
که چون مشرکان از مسافران پرسیدند ایشان هم تصدیق کردند و از الجمله است آنچه در جمیع منابر روایات منقول
که از ابن عباس روایت کرده نصفا علی الصفا ونصفا علی قیقعان و منابر روایت بیهقی و حاکم وغیره که از ابن مسعود
روایت کردند اند که شقه علی ابی قبیس وشقه علی قیقعان گفته اند که صفا از ابوقبیس است و آنجانب سفل
اوست و از الجمله است آنکه در تحقیق حدیث فاکهی از ابن مسعود که رایت القمر منشقا بشقتین شقه علی ابی قبیس
وشقه علی کذا وکذا گفته اند که مراد از کذا وکذا چیست آیا ثنیه سفلی مراد است که در مقابل ابوقبیس واقع است یا مکان
دیگر لیکن ثنیه سفلی مراد بودن دور کردست بانیکه مطلب حلبی در باره انشقاق گفته که دیده میشد نیمه آن بر قیقعان
و نیمه دیگر بر ابوقبیس انتهی و قیقعان ثنیه سفلی است بنا بر مقتضای کلام طبری چنانچه گفته که ثنیه سفلی آنست که بنا
کرده شده است بر در باب مکه که معروف است به باب شبیکه و شاید آن از قیقعان است انتهی و از الجمله است
آنچه در جمیع منابر اینکه اصح منابر دو پاره قمر نمایان بود و میان اینکه یک پاره در فوق حرا بود و دیگر پاره در جانب
زیر آن گفته اند که چون یک پاره آن بجانب زیرین کوه حرا فرود آمده و پاره دیگر بجانب بالای آن
باقی ماند حرا در میان آن دو پاره بنمود همچنین چون یک پاره بجانب راست حرا رفت و دیگری بجانب چپ حرا رفت
حرا در میان هر دو بنمود چه غرض اصلی ثبوت معیت قمر است هنگام انشقاق که یک پاره بر کوهی رفت و پاره دیگر
بر کوه دیگر پس این قول بقول راوی دیگر که میگوید دیدم من کوه را در میان آن دو پاره منافاتی ندارد زیرا که
هرگاه گفته شود که یک پاره بجانب راست کوه دیدم و پاره دیگر را بجانب چپ آن پس بهرین قول صادق است
که کوه در میان آن دو پاره بود کما فی شرح بخاری وغیره مسیر دوم در ازاله ظنون و شکوک

کہ باز مبدا در جسم سا از حرکت مثلاً در سنگ مرفوع الی الفوق کہ میل بالطبع در آن محسوس میشود و بردارندہ آن سنگ را او
آن سنگ کہ بر دست بردارندہ سنگ است ادراک میکند میل کہ در آن سنگ است پس میل کہ در آن سنگ است ذاتی و طبعی است
و میل صاعد قسری و عرضی کہ حاصل آمد بہ نسبت بردارندہ آن سنگ دوم آنکہ ہر میل کہ برانگیختہ کند جسم را بحرکت مستقیم
آنرا میل مستقیم گویند سیوم آنکہ میل مستقیم علت حرکت مستقیم است و میل مستدیر علت حرکت مستدیر چہارم آنکہ در اصطلاح
فلاسفہ حرکت مستدیر حرکتی را گویند کہ بسبب آن متحرک از مکان خود بیرون نرود مانند آسیا و حرکت مستقیم حرکتی را
گویند کہ بسبب آن متحرک از مکان خود بیرون رود مانند حرکت سنگ از فوق بہ تحت یا از تحت بہ فوق پنجم آنکہ
میل علت را گویند پس علت میل مستدیر را مبدا میل مستدیر گویند و علت میل مستقیم را مبدا میل مستقیم ششم آنکہ مراد از
محدد فلک اعظم است کہ تحدید و تعیین جہت فوق و تحت از وست بعد از تمہید این مقدمات واضح باد کہ حاصل کلام
رحمانی اینست کہ دلیل منکرین بر خلاف معجزہ شق القمر قابل تمامیت نیست و شبہ منکرین از بیت عنکبوت ضعیف تر است
و آن شبہ اینست کہ برای قمر میل مستدیر است یعنی آن حالت کہ باعث بر حرکت مستدیر او و فرق و شق قمر بجز این نیست کہ
بحرکت مستقیم می بود یعنی بحالتی کہ باعث است بر حرکت مستقیم چرا کہ خرق جسم بدون حرکت مستقیم ممکن
نمی تواند شد و بودن حرکت میل مستقیم مقتضی است مر ثبوت مبدا میل مستقیم را زیرا کہ مبدا میل مستقیم علت میل
مستقیم است و میل مستقیم معلول آن و برای وجود معلول وجود علت ضرور است پس لابد است در قمر از دو مبدا
یکی مبدا میل مستدیر دوم مبدا میل مستقیم و در میان مبدا میل مستدیر و میل مستقیم منافات است و این شبہ مدفوع است
باینکہ اجتماع مبدا میل مستدیر و مبدا میل مستقیم ممتنع نیست بلکہ اجتماع حرکت مستدیر و حرکت مستقیم البتہ ممتنع
علاوہ آنکہ مجتمع می شوند حرکت مستدیر و حرکت مستقیم در غلطانیدن کرہ و اگر گوئی کہ در غلطانیدن کرہ اجتماع
حرکتین نیست زیرا کہ یکی از آن ہر دو حرکت ذاتی و طبعی است و دیگری قسری و عرضی و ممتنع اجتماع آن وجہین
است کہ ہر دو ذاتی باشند جواب ما ہمین صورت را در ماہ تجویز میکنیم فما هو جوابکم فهو جوابنا بالکلیہ
و تا آخر حرکت مستدیر و مستقیم ممتنع نیست و استدلال بامتناع حرکت مستقیم بر فلک اعظم کہ محدد عبارت از وست
بدین وجہ کہ اگر برای او حرکت مستقیم باشد فلک اعظم محدد نخواہد ماند یعنی معین کنندہ جہت نباشد و محال آنکہ او
محدد کل است و جبلہ افلاک کہ بر طبیعت فلک اعظم است یعنی طبیعت ہمہ افلاک مثل طبیعت فلک اعظم است پس طبیعت

ترکیب فلک دنیا است هم مثل طبیعت فلک اعظم خواهد بود پس هرگاه برای وی حرکت مستقیمه ممتنع شد برای خرق و شق
حرکت مستقیمه ضرورت است خرق و شق قمر هم ممکن نخواهد بود پس این قیاس است بدون وجود جامع یعنی بغیر وجود امر مشترک که
جامع باشد میان مقیس و مقیس علیه زیرا که این امر یعنی محدد بودن در دیگر افلاک یافته نمیشود یعنی قیاس دیگر افلاک بر فلک اعظم
درباره امتناع حرکت مستقیمه بوجه محدد بودن فلک اعظم که در صورت حرکت مستقیمه محدد نخواهد ماند صحیح نیست
چه اگر در افلاک دیگر محدد بودن متحقق می بود البته بوجه محددیت آنها حرکت مستقیم بر آنها ممتنع می شد و هرگاه
محددیت که بوجه او در فلک اعظم حرکت مستقیمه ممتنع است میان فلک اعظم و افلاک دیگر مشترک نشد قیاس فلک دنیا
که قمر در آن است بر فلک اعظم صحیح نخواهد شد انتهی و قطع نظر ازین صدر الدین شیرازی نوشته که اثبات استدارة
و حرکت مستدیره برای فلک اعظم و غیره افلاک و امتناع حرکت مستقیمه و استحالة الخرق و الالتیام آنها اکثر قواعد
فلاسفه مبنی بر این است که صدور هر کمال که اصلح در عالم ابداع از واهب الوجود واجب است و جواز خرق و التیام
اجرام علوی باعث فساد و خلاف نظام عالم است انتهی پس در صورتیکه خرق و التیام اجرام علوی از مبداء فیاض
برای عین انتظام و مصالح عالم یعنی بمراد تصدیق رسالة محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و تکمیل امر نبوت او و برای
هدایت جن و انس باقتضای قدرت کامله بمجرای یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید واقع شود هیچ استحاله
لازم نمیشود بلکه عین انتظام است ثانیاً آنکه در مواهب لدنیه گفته که قول بعدم جواز خرق و التیام قول کفار است
اول با ایشان بر ثبوت دین اسلام مناظره باید کرد و بعد از اتمام این مناظره و شریک شدن آنها در اسلام
گفتگو باید کرد پس هرگاه تسلیم کنند مسلمانی بعضی از معجزات را نه بعض دیگر را لازم آید او را عقیده خود تناقض
چه مسلم را انکار ما ثبت بالقرآن ممکن نیست از آنچه واقع خواهد شد از خرق و التیام در روز قیامت پس ثبوت این
امر مستلزم است مر جواز و وقوع معجزه شق القمر را بموجب اقتضای این آیه کریمه اقتربت الساعة و انشق القمر
اعتراض ثالث آنکه اگر واقعه شق القمر وقوع می یافت سکان روی زمین در رویت آن شریک می بودند و
اهل تواریخ هم این را نقل می کردند و مشاهده اش بر اهل مکه منحصر نمی بود و چه مخفی ماندن چنین واقعه عظیم الشان
بر جمله ساکنان روی زمین سوای اهل مکه بعید القیاس است میگویم جوابش بچند وجه است اولاً آنکه در فتح الباری
در جواب این سوال از خطابی نقل کرده که این واقعه در حقیقت بوقوع آمده است لیکن حسب اقتضای حکمت بالغه

علیه سوای قرآن کریم چیزی از معجزات محمدیه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بمبلغ تواتر نرسیده که در وی نزاعی نیز که
معجزه هر نبی از انبیاء سابقین وقتیکه علی الواقع میشد متعقب او هلاک مکذبان آن از قوم آن نبی مترتب میگردید زیرا که
مشترک بودن در ادراک آن بحس ظاهر چنانچه حق تعالی در قصه عیسی علیه السلام درباره نزول مائده میفرماید انی منزلها
علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و نبی ما صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
رحمت عالمیان اند لیس گردید معجزه آن حضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم که تحدی کرده شد بدانها عقلیه که آن
قرآن شریف است پس خاص کرده شدند برویت آن اعنی برویت معجزه قرآن کریم قومیکه مبعوث شد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم از آن قوم یعنی عرب بسبب آنکه داده شده بودند از مزید عقول و زیادة افهام در ادراک
محاسن لطایف کلام معجز و اگر بود ادراک آن معجزه علی العموم التعجیل میشد هلاک آن چنانچه معجل شد عذاب امم سابقه انتهی لیکن ادراک معجزه
قرآن علی العموم نیست زیرا که علم اعجاز قرآن متعلق با دراک عقل است نه بحواس ظاهر چون شق قمر و حنین جذع و نبع ماء
از سنگ و غیره که اینها تعلق بحس ظاهری دارند پس چون ادراک اعجاز قرآن متعلق شد بر کس آنرا ادراک نتواند کرد
بجز کسی که بمزید عقل و کمال معنی عربیت شناسی بهره ور باشد از این جهت مکذبان آن معجل بهلاک نشدند انتهی و هم
فتح الباری بعد این کلام گفته که مانند این ذکر کرده است ابونعیم در دلائل و زیاده کرده است بر این آنکه خصوصا وقتیکه
واقع شود آیت در بلدیکه عوام اهل آن بلد در آن زمان کفار باشند و اعتقاد دارند که این سحر است و کوشش نمایند در
اطفاء نور الهی انتهی باز صاحب فتح الباری بعد نقل این قول خطابی نوشته که این جواب جیده است برای کسیکه سوال کند از
قلت نقل صحابه مر این معجزه را و کسیکه از عدم نقل اهل تنجیم در دفاتر سوال کند جواب اینست آنکه از هیچکسی از ایشان نفی این
منقول نشده و اینقدر جواب کافی است زیرا که اقامت حجت بر مثبت میباشد نه بر کسیکه از و نفی صریح یافته نشود و اگر
از کسی صریح نفی آن معلوم گردد آنگاه سبقت نماید در مقابله او کسیکه نزد وی اثبات یافته شده است و قرطبی گفته که
موانع از مشاهده این امر وقتیکه قصد متعلق برویت او شد غیر منحصر اند و احتمال است که باز داشته شده حق تعالی سوای
اهل مکه و نواح آن جمله اهل زمین را از رویت آن در آن ساعت تا که خاص کند بمشاهده آن اهل مکه را چنانچه خاص نمود
ایشان را بمشاهده اکثری از آیات که نقل نمودند آنها را بغیر خود را انتهی در فتح الباری بعد نقل این قول قرطبی
نوشته که درین قول نظر است زیرا که از هیچکس از اهل آفاق بجز اهل مکه منقول نگردیده که مردم در آن شب مترصد منتظر

واقع نمانده باوجود این انتشار انشقاق قمر را ندیده‌اند پس اگر این چنین منقول می‌بود جواب علمی معقول می‌جستیم تو
لیکن این چنین از هیچکس از اهل زمین منقول نیست پس اختصار بر جواب خطابی و تا لقای وی واضح تر است انتهی کلام
در صورتیکه قول قرطبی است الخ در تفسیر قشیری نوشته که این معجزه مقدسه بر دو امر مشتمل است یکی آن انشقاق قمر دوم
عدم ظهور این بر دیگران از اهل آفاق سوای اهل مکه چه اختصاص چنین امر عظیم بعید از قیاس است و چون از غیر
اهل مکه مختفی ماند از خرق عادت شد پس لامحاله از معجزات باشد و صورتیکه است الخ در تاریخ مکه از قطب حنفی نقل
کرده که احتمال است که حق تعالی در آن وقت بخرق عادت جمله اهل زمین را از التفات بسوی این واقعه باز داشته
باشد تا خاص کند باین آیت اهل مکه را که طالب آن شده بودند انتهی علی قاری در مرقات نوشته که در نفس این قسم
اشاره باین حکمت است که همه کس این معجزه را نه بینند زیرا که هر گاه یکپاره ماه بجانب بالای کوه بماند و پاره دیگر
بجانب زیرین کوه رفت در این صورت این ماه پاره محجوب گردد از کسانیکه در دیگر جانب کوه اند پس مردمان
آن باقی اهل حجاز وغیره اهل زمین را با وجود اختلاف مطالع چگونه متصور است انتهی جواب دوم آنکه در معالم
و شفای عیاض وغیره بعضی کتب تقریر کرده آنکه وقوع این واقعه در شب بود و گروهی را هنگام شب نموده شد
و غیر ایشان ندیدند زیرا که میتواند که بعضی مردم بخواب بوده باشند و آنانکه بیدار بودند بعضی از ایشان مسکن
بستر بخانها باشند و آنانکه بفضا خانها و دشت و بیابان باشند پس بعضی از ایشان مشغول باستماع اسمار
و حکایات بودند و بعضی دیگر معروف باسباب طرب و بعضی به تهجد و عبادت وغیره ذلک و بعضی اگرچه فارغ از شغلها بودند
لیکن لازم نیست که نظر ایشان در آن وقت بسوی قمر باشد زیرا که هیچکس خبر انشقاق نه شنیده بود تا قبل
وقوع آن مترصد و منتظر رویت آن می‌ماند جواب سوم آنکه این واقعه بزمان دراز نکشیده بود تا که
این واقعه را جمله سکان وجه الارض میدیدند و بدیگران نقل میکردند و آنچه از ابن عباس مرویست که زمان
انشقاق قمر بقدر ما بین العصر و المغرب بود و این زمان دراز است چنانچه بالا مذکور شد پس جوابش آنست
که ابتدای انشقاق در اندک زمان شد بعد رفته رفته التیام واقع شد و بقدر ما بین العصر و المغرب
التیام تمام یافت کذا فی الزرقانی دوم آنکه کلام ابن عباس رضی الله تعالی عنه باین عبارت که زمان انشقاق قمر
زمان ما بین العصر و المغرب بود لفظ مبهم و مجمل است محتمل ازمنه متعدده از بهر آنکه ما بین العصر و المغرب وقتی

ادا از آغاز شدن وقت صلوة عصر تا نماز شام غروب شمس نیز زبان دیگر را احتمال است که بسیار اند که او ولی بین لیقدر ادا شدن
یک رکعتی یا دو رکعت یا سه یا چهار رکعت نماز عصر کرده نماز مغرب نیز هنگام قلیل است و همین سان اوقات دیگر میان این دو وقت
بران وقت ما بین العصر والمغرب اطلاق میتوان کرد درین صورت معترض را نمی رسد که بقول ابن عباس استدلال آرد
بر درازی زمان انشقاق قمر زیرا که حسب قاعده مشهوره مسلمه ارباب مناظره یعنی اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال
وقوع احتمال مبطل استدلال است هر آینه اگر کسی بمقام اثبات این وقت بگوید که از مطلق در اکثر اوقات فرد کامل اراده
کرده میشود بجوابش گفته آید که این متعلق استدلال است پس بوجدان احتمالات دیگر چنانکه مذکور شد استدلال تام نمیشود جواب
چهارم آنکه رویت این واقعه منحصر بر اهل مکه نبود بلکه ما سوای اهل مکه بعضی دیگر مردم این را هم دیدند لیکن جماعت ساکنین زمین چین
ندیدند و در دفاتر نقل نکردند که بعضی مردم را ابر و کوه بلند که سایه قمر و منظر ایشان حایل بود مانع از رویت
این واقعه شده باشد نیز قمر در بعضی منازل در بعضی آفاق ظاهر میباشد و در بعضی دیگر غیر ظاهر و بر قومی در اقلیمی طالع
و بر قومی در اقلیمی دیگر غیر طالع پس احوال قمر مختلف است باختلاف مطالع چنانچه گفته اند وقتیکه یک نیم ساعت از شب در عرب
بگذرد آنگاه آفتاب در بعضی بلاد در روس و روم غروب می شود چنانچه بر واقفان علم تواریخ پوشیده نیست سیر محمد بن
که سبب مندرج نبودن واقعه شق قمر در دفاتر فرنگ و روم و روس بحساب هیچ اینست که خط استوا از مکه معظمه
است و یک چهار دقیقه واقع است و اطول الایام در ان سیزده ساعت و پانزده دقیقه میشود و بلاد روم و اصفهان
از خط استوا بسط ۳۹ یعنی سی و نه درجه واقع اند که اطول الایام در ان بلاد چهارده ساعت و چهل و پنج دقیقه است
و بلاد روس و شمال روم از خط استوا بعرض چهل و پنج دقیقه واقع است و اطول الایام آن پانزده ساعت و پانزده دقیقه
است و وقتیکه در مکه معظمه آفتاب غروب میشود در بلاد روس وغیره مقدار یک نیم ساعت و در بعض بلاد دو ساعت و در بعض زیاده
تر باقی می ماند که تخمیناً پنج گهری اینجا یا قدرے زیاده میشود پس ازین ظاهر شد که وقتیکه غروب آفتاب در مکه معظمه میشود
در بلاد مذکوره پنج گهری روز باقی می ماند جواب پنجم آنکه قطع نظر از موانع مذکوره از عدم نقل اهل تواریخ عدم
این معجزه لازم نمی آید چنانکه حبس شمس در زمان نبوت یوشع بن نون علیه السلام به ثبوت رسیده در فصل دهم از فقره دوازدهم
در صحایف یوشع و جیبون در کتاب جاشر از توریت نوشته و بعینه عبارت فارسی ترجمه توریت اینست پس یوشع در
روزیکه خداوند اموریان را پیش روی بنی اسرائیل تسلیم نمود بحضور خداوند عرض کرد و در نظر بنی اسرائیل گفت که ای

آفتاب به جبعون توقف کن و تو ای ماه در وادی ایالون پس آفتاب توقف کرد و ماه درنگ نمود تا امیکه قوم از دشمنان
انتقام گرفتند آیا این خبر در رساله یاسار نوشته نشده است همچنین آفتاب در وسط آسمان درنگ نمود و تخمینا یکروز تمام بسوی
مغرب نشتافت انتهی در فصل بیست و هشتم از کتاب اشعیا علیه السلام نوشته که رصادان بابل و فارس و یونان این را در [illegible]
خود ننوشته اند پس همچنین از عدم ترقیم اهل تواریخ وغیره بطلان معجزه شق القمر لازم نمی آید و نیز در توریة در مکتوب
پولس که بسوی قرنثیین فرستاده در گفته میشود آنانرا اهل قورنیوش در باب دوازدهم از فقره اولی تا فقره پنجم این عبارت
نوشته است فانی قد عرفت منذ اربعة عشر سنة فی المسیح رجلا و لم اعلم بالجسم او بغیر الجسم اختطف الی السماء
ای پس بر آئینه من شناختم در بیان از چهارده سال مردی را و نمیدانم که بتن یا بغیر تن ربوده شد بسوی آسمان یعنی چهارده سال
می گذرد که در بیابان مردی را بر آسمان بردند لیکن نمیدانم که او را بجسم بردند یا جسم او را آنجا ماندند و روحش را بردند انتهی
و این خبر را نیز رصادان بابل و فارس و یونان در کتب خود ها ننگاشته اند پس همچنین از عدم ترقیم اهل تواریخ
وغیره عدم ثبوت معجزه شق القمر لازم نمی آید و باحادیث ثابت شده است که مائده برای عیسی علیه السلام چهل روز از آسمان
نازل شد و با وجود کثرة نزول آن در روز هیچ کس او را ندید مرویست که ابو بکر بن طیب که از اجله علماء اسلام بود
قیصر روم از وی پرسید که شما میگوئید که برای نبی شما قمر منشق گردید آیا پیش شما و قمر قرابتی است که شما انشقاق او را دیدید
و دیگران ندیدند ابو بکر او را جواب داد که آیا پیش شما و میان مائده عیسی علیه السلام قرابتی است که شما نزول آن را دیدید
و یهود و مجوس ندیدند با آنکه چهل روز متواتر نازل شد پس قیصر ازین جواب مبهوت ماند و چیزی نگفت الغرض من و سلوی
تا چهل سال بر موسی علیه السلام نازل شد زمانیکه بنی اسرائیل در تیه بودند و بجز بنی اسرائیل که با وی علیه السلام بودند
هیچ کس آنرا ندید انتهی ایضا طوفان نوح علی نبینا و علیه السلام از شرق تا غرب اطراف و اکناف عالم را فرا گرفته
همه روی زمین را محیط گشت و بجز مومنین جمله باشندگان روی الارض را غریق لجج امواج آب گردانید چنانچه در تفسیر
روح البیان وغیره و سوره نوح در تحت کریمه ولا تزد الظالمین الا تبارا زیب صفحه تبیان نموده اند که ظاهر
آنست که مراد ازین جمله کفار و ظالمین اند که از شرق تا غرب در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام سکونت پذیر روی زمین
بودند پس مسئول و ملتمس او علی نبینا و علیه السلام آن بود که همگنان از اولاد تا شانه در گرداب هلاک فرو نشانند و جمله گانرا
ذائقه هلاک تعذیب بکام جان بچشانند پس دعاء او علی نبینا علیه السلام مقرون باجابت شد چنانچه نهنگ غرق جمله گانرا

عموماً و شمول الحکام و بلان فرو برده و ہلاک کرده اید و عجز گردندگان و ایمانیان مصنف نے انگذاشت انتہی پس باوجود
عموم و شمول این واقعہ عظیمہ و حادثہ جسیمہ اہل ہند تا تار و چین وغیرہ ہم گرد با جادۂ انکار و توحش بے سپاہند چنین
اگر بعضی منکرین بسبب عدم نقل اہل فن تاریخ و تنجیم وغیرہ از وقوع انشقاق قمر بادیہ پیمائی انکار شوند از انکار شان ہیچ خللے
و تعجبی نمے زاید و عدم وقوع انشقاق قمر لازم نمی آید **جواب ششم** آنکہ مدار انشقاق قمر بر قدرت الٰہی است
و او تعالیٰ شانہ قادر است بر آنکہ بعضی را نماید و بعضے را ننماید بلکہ اگر مشرکان مکہ انشقاق قمر درخواست معجزه استند
او تعالیٰ را قادر است کہ این واقعہ را بایشان بر وضع ہم می نمود لیکن چون بشب بود داشتند بر جان قوم ظاہر نمود درخفیہ کرد
چہ مقصود از اظہار ش الزام ہمان قوم بود و اظہار معجزہ برای قومیکہ درخواست آن نکنند مثل یا قمر ساع
مستلزم ظہور آن برای غیر ایشان نیست منظاہر الحق لمعات فتح الباری سیرۃ محمدیہ وغیرہ **جواب ہفتم** آنکہ این وقت
غیر اہل مکہ اہل آفاق ہم دیدہ بودند چنانچہ در شان وقوع این واقعہ در احادیث گذشت کہ چون قریش از مسافران
استفسار نمودند و در آفاق مردم فرستادند آنہا ہم گفتند کہ ما انشقاق قمر را دیدیم و این جواب اجوبہ اولی
مستحسن تر است در انسان العیون بعد نقل این روایۃ کہ ان ابا جہل قال ای بعد رؤیۃ انشقاق القمر ہذا سحر
فاسئلوا اہل الآفاق عن رؤیتہ فنظروا ما یأتیکم بہ السفار وقدم السفار من کل وجہ فاخبروہم انہم رأوہ
منشقا فعند ذلک قالوا ہذا سحر مستمر فی رؤیتہ قالوا ہذا سحر السحرۃ فانزل اللہ تعالیٰ اقتربت الساعۃ وانشق القمر
انتہی گفتہ کہ پوشیدہ نیست کہ این کلام مشعر است بر آنکہ رؤیۃ انشقاق قمر مختص باہل مکہ نبود بلکہ جمیع اہل آفاق یعنی
از اہل آفاق نیز آنرا دیدہ بودند انتہی و ہم مصدق این معنی است آنچہ در سوانح الحرمین نوشتہ کہ شہر دہار کہ متصل
دریا چنبل و صوبہ مالوہ واقع است راجہ آنجا بہ بام ایوان نشستہ بود یکبارگی دید کہ ماہ شگافت و دو پارہ گردید
باز بہم پیوست راجہ پنڈتان خود را طلبداشتہ این معنی را استفسار نمود گفتند در کتب ما نوشتہ اند کہ در ملک عرب
پیغمبری پیدا شود کہ بر دست او این معجزہ ظاہر خواہد گردید چنانچہ آن راجہ بحضور سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وآلہ وسلم ایلچی فرستاد و مسلمان شد و حضرت نبوت نام او عبداللہ نہادند چنانچہ قبر آن راجہ بیرون شہر دہار
ہنوز زیارتگاہ خلائق است انتہی و مولانا رفیع الدین صاحب قدس سرہ العزیز ہم در رسالہ شق القمر این
قصہ را از تاریخ فرشتہ نقل کردہ و گفتہ کہ نام آن راجہ بہوج بود و علی قاری رحمۃ اللہ تعالیٰ در شرح شفا نقل

حنفی از ابن تیمیه نقل کرده که بعضی از مسافران در بلاد هند بنای قدیم دیدند که بران نوشته بود که بنا نهاده شد
این در شب شق القمر انتهی در سیرة محمدیه نوشته که صاحب جوهر صادق و محمد قاسم در تاریخ فرشته از تحفة المجاهدین
نقل کرده در بحر جزیره ملکت ملیبار که واقع ممالک هندوستان است بعرض ۵ درجه از خط استوا که بعد انقضای دو صد سال
از هجرت جماعتی از مسلمانان بنا و عرب بلباس فقرا بقصد زیارت قدم حضرت آدم علیه السلام کشتی سوار شده
بسوی سراندیب میرفتند که اتفاقا کشتی ایشان در ملیبار در بلده کدنگلور رسید و پادشاه آنجا که ملقب بسامری
بود بسیار خوش خلق و مهذب بود با فقرا عرب هم کلام شد از هر باب سخن گفتن آغاز کرد چنانچه از مذهب و ملت
ایشان پرسید گفتند رسول ما محمد است و ما مذهب کیش اسلام داریم سامری گفت اگرچه من از یهود و نصاری
و هنود ذکر این ملت شنیده ام لیکن گاهی بمسلمانان ملاقات نکرده ام و امید میدارم که شما شمه از اوصاف پیغامبر خود
بگویید پس نبوت بمعجزات انبیا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آمد ذکر معجزه انشقاق قمر در میان آمد پادشاه گفت که در حقیقت
این معجزه کلان است لیکن اگر چنین میبود جمله ساکنان بلاد زمین این را میدیدند و قاعده اهل هند ما چنان نیست که
واقعه سماوی و ارضی عجیبه را نمی نگارند پس برای دریافت این امر دلو آخور رامعه دفتر طلب داشت دفتر کشاده شد بود
که افزون شب ماه شگافته شد بعد از آن التیام یافت پس بر سامری حقیقت دین محمدی ظاهر شد بصدق نبوت عزم حرمین
شریفین نموده خفیه از اهل ریاست با جماعت ایشان کشتی سوار شده بجانب مکه معظمه روان شد چون به بندر شحر که بر
ساحل بحر میان عدن و عمان واقع است رسید جام فنا نوشید و در آن جا مدفون گشت و در روایت صحیح آمده است
و تحقیق که شق قمر حاکم ملیبار بچشم خود در عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم دید قاصد آنرا برای دریافت
حال فرستاد معلوم شد که محمد رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم دعوی نبوت فرموده اند و آنحضرت صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم شق قمر نموده از خود بحجاز در آمد و ایمان آورد و شرف صحبت حاصل کرده باز مراجعت نمود
در اثنا راه بسبب مرض مهلک در بلد ظفار وفات یافت و گورگاهش همین جا واقع است انتهی در اصابه
حجاز نقل کرده که گفت [illegible] سالگی هجری دید خود از خراسان بسوی هند در تجارت سفر کردم پس
با اهل بلاد هند بسوی [illegible] بجانب [illegible] رسیدند که این دیه را کیست گفتند
این دیه شیخ زین الدین معمر است [illegible] اجماعی [illegible]

ده چون ما را دیدند مرحبا گفتند زنبیلی دیدیم بر شاخ آن درخت آویخته رسیدیم که این چیست گفتند درین زنبیل
شیخ زین الدین است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را دیده است و دعا کرد آنحضرت برای او بطول عمر شش بار پس
برسید عمر او شش صد سال بهر یک بار صد سال گفتیم این را فرود آرید که سخنش بشنویم پس رفت نمود شخصی از آن
جماعت و زنبیل را فرود آورد در زنبیل پنبه بود شخصی بود در وسط پنبه مانند بچه مرغ لی پس آن شخص دهن خود را بر
گوش او نهاد و گفت ای جد ما این قوم از خراسان آمده اند و می پرسند که چگونه دیدی تو رسول خدا صلی الله علیه و آله
را و چه گفت ترا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شیخ بزبان فارسی کلام کرد با آوازی که مانند آواز
زنبور عسل بود و ما شنیدیم پس گفت سفر کردم من همراه پدر خود در جوانی از این بلاد بسوی حجاز چون به بعضی از اودیه
که رسیدیم باران وادیها را پر کرده بود و غلامی دیدیم گندم رنگ نیک سیرت بحسن شکل و شمائل و برد آن شتران
می چرانید و موجی در میان او و شتران او حائل گردید و او از قوت سختی سیل متحیر بود من حال آن را
دیده و ملبوس رفتم و او را برداشته از سیلاب عبور نمودم و نزد شتران رسانیدم چون سیلان او دید ما را
معرفتی نمود از این آفت کشف متعجب بماند و نظر بمن نمود مرا دعای خیر کرد بعد از آن بوطن خود باز آمدیم تا مدتی دراز
براین برآمد که شبی بمکان خود با هم نشسته بودیم در شب چهاردهم ماه که ماه در وسط آسمان بود ناگاه دیدیم
که قمر شق گردید نیمی در مشرق غروب کرد و نیمی در مغرب ساعتی شب به تاریک گشت بعد از آن نیمی از مشرق طلوع کرد
و نیمی از مغرب تا که هر دو پاره در وسط آسمان بهم پیوست و چنانچه بود هم چنان گشت ما ازین ماجرا بسیار
متعجب شدیم و سببش معلوم نگشت از شتر سواران وجهش پرسیدیم گفتند مردی هاشمی بمکه ظاهر شده است و دعوی نموده
که من فرستاده پروردگارم بجمله عالم و اهل مکه از و معجزه درخواست کرده اند او بر وفق اقتراح آورده که آن نور
حکم فرماید در آسمان تا شق گردد نیمه اش بمشرق غروب شود و نیمه دیگر بمغرب باز عود نموده بجای اصلی
قائم گردد پس این کار برای ایشان کرده است من مشتاق دیدار با کمال او گشته بمکه رفتم از مکانش پرسیدم
بمکان با برکات او نشانم دادند بمنزلش رفته اذن خواستم پس برای در آمدن مرا اذن داد چون بر وی سلام کردم
بسوی من نگریست و تبسم فرموده گفت بمن نزدیک شو در پیشگاه او طبقی بود که در آن خرما تر بود و نزد او
بنشستم و از خرما خوردم او مرا امداد تا که عدد خرما را شمرد و بعد بمن نظر کرده تبسم فرموده گفت

تا بشنش یا بیست مرکه مناوررا الیش آیا این راست یا دروغ و افترا است حافظ سیوطی جواب داد که این دروغ و افترا
و دجال است زیرا که در صحیح مسلم از ابن عمر ثابت شده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شبی نماز عشا
در آخر حیات خود و در روایت جابر آمده که فرمود قبل وفات بیک ماه ارأیتکم لیلتکم هذه فان علی راس مائة سنة
لا یبقی الیوم ممن هو علی ظهر الارض احد و در بعضی روایات آمده لا تبقی نفس منفوسة ممن هو موجود
و در روایت آمده ما من نفس منفوسة الیوم یاتی علیها مائة سنة وهی حیة یومئذ و در روایتی
آمده که فرمود این را قبل وفات خود به روز و در روایت ابی سعید آمده که فرمود این را وقتی که بازگشت از تبوک
یعنی آنکه هر نفس مولوده که در این شب بود بر زمین زنده نخواهد ماند بعد از این اکثر از صد سال آینده [illegible]
نفی آن نفس نیست که بعد از این شب پیدا شد و نفس منفوسه که بمعنی مولوده است احتراز است از ملائکه و بنا برین
علما گفته اند که هر کسیکه دعوی صحبت کند بعد شصت سال از وفات سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم آن شخص
کذاب است و معلوم است که آخر صحابه در وفات ابو الطفیل است که در سنه ده و یکصد بعد از هجرت وفات یافته و علما
برین اتفاق دارند که هر که بعد ابو الطفیل دعوی صحبت کند آن دجال و کذاب است و سیرت محمدی و سیرت حلبی [illegible]
که بموجب این حدیث مذکور بابا رتن هندی و معمر دیگر را کذاب باطل گفتن محل اشکال است زیرا که تواند که این فرمان
فیض ترجمان سید الانس و الجان علیه السلام مادارت الدوران اکثری باشد نه کلی چنانچه حدیث اعمار امتی ما بین الستین
الی السبعین و مانند آن شاهد این معنی است و میتواند که مخصوص من البعض باشد چنانچه نووی در شرح صحیح مسلم [illegible]
و در شرح جامع الصغیر تصریح نموده اند که جمهور بر حیات خضر اند و تاویل میکنند حدیث ما من نفس منفوسة الخ
باینکه خضر علیه السلام هنگام این فرمان بر دریا بود و یا آنکه این حدیث مخصوص البعض است و آنچه در تاویلش [illegible]
و غیره گفته که این حدیث بیان انخرام قرن اول است و نص است بر ابطال دعوی مدعیان مثل رتن هندی و غیره [illegible]
لیس قطع نظر از آنکه خصوصیت این معنی محتاج بقرینه قاطعه است میتواند که اکثر مراد باشد یعنی اکثر مردم این قرن تا [illegible]
سال منقضی خواهند شد و موید این معنی است قول نووی در شرح مسلم و علقمی در شرح جامع الصغیر که جمهور علما
بر آنند که خضر علیه السلام زنده و موجود است انتهی کلامه و بعید است که اگرچه در حیات خضر علما اختلاف کرده اند
چنانچه بعضی گفته اند که بقول است حدیث مذکور خضر مرد لیکن [illegible] اخدا از تعالی قدر حالی [illegible]

مصيبة وعوضا من كل فائت وخلفا من كل هالك فالى الله فانيبوا واليه فارغبوا ونظره اليكم فى البلاء فانظروا
فانما المصاب من لم يجبره الثواب فقال بعضهم لبعض اتعرفون الرجل قال ابوبكر وعلى نعم هذا اخو رسول الله صلى
الله عليه وسلم الخضر عليه السلام يعنى چون قبض كرده شد نبى صلى الله عليه وآله وسلم گرد وى نشستند
اصحاب او پس بگريستند گرد او وجمع شدند پس بيامد مردى سفيد ريش تناور صبيح وخوش رو پس از گردنهاى
مردم بگذشت وبگريست پس ملتفت شد بسوى اصحاب يعنى بكبراء ايشان پس گفت بدرستى كه در خداى تعالى
تسلى است از هر مصيبت وعوض است از هر فوت شونده وخلف است از هر هلاك شونده پس بسوى او باز گرديد
وبسوى او رغبت نمائيد ونظر وتوجه او بسوى شما است در بلا پس منتظر باشيد بجز اين نيست كه مصيبت زده
كسى است كه عوض داده نشود وباز گشت وبرفت پس گفت بعضى ايشان بعضى را ميشناسيد اين مرد را گفت ابوبكر و
على رضى الله عنهما آرى اين برادر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم است خضر عليه السلام ونيز در مستدرك حاكم
از جابر است لما توفى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عزتهم الملائكة يسمعون الحس ولا يرون الشخص
فقال السلام عليكم اهل البيت ورحمة الله وبركاته ان فى الله عزاء من كل مصيبة وخلفا من كل فائت
فبالله فثقوا واليه فارجعوا فانما المحروم من حرم الثواب السلام عليكم ورحمة الله وبركاته اين
حديث صحيح الاسناد چون فوت شد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تعزيه كردند ايشان را وبيامد برى
آمدند فرشتگان مى شنيدند آواز را ونمى ديدند شخص را پس گفت السلام عليكم اى اهل بيت ورحمة الله
وبركاته بدرستيكه براى الله تعالى تسلى است از هر مصيبت وپس ماندن است از هر فوت شونده پس بخدا اعتماد
كنيد وبسوى او رجوع كنيد بجز اين نيست كه محروم كسى است كه محروم ماند از ثواب السلام عليكم ورحمة الله
وبركاته اين حديث صحيح الاسناد است ودر نور العيون گفته كه بعد از وفات نبى صلى الله عليه وآله وسلم
مردمان از دروازه حجره شنيدند كه آنحضرت را صلى الله عليه وآله وسلم غسل ندهيد زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه و
آله وسلم طاهر مطهر اند بعد ازان آوازه ديگر شنيدند كه آنحضرت را غسل دهيد گوينده حرف اول شيطان
و من تعزيت وخضر عليه السلام تعزيتها كرد باين كلمات ان فى الله عزاء من كل مصيبة وخلفا من كل هالك
ودركا من كل فائت فبالله فثقوا واليه فارجعوا فان المصاب من حرم الثواب ترجمه لمؤلفه

یعنی هنر دیگ خدائی بجند	هست ولا سا نیل به گزند	اجر و عوض هست زهر الکی	بدله و تفخیم زهر خاستے
پس به خداوند کشید اعتمید	خاص لوبی از همه و آورید	آنست به تحقیق میستنود	لطمه خوریه آفت شده
گوز فتوحات ثواب گزند	مانند بنا کامی و حرمان بند		

واخرج حارث ابن ابی اسامة فی مسنده عن انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الخضر فی البحر والیاس فی البر یجتمعان کل لیلة عند الردم الذی بناه
ذو القرنین بین الناس وبین یاجوج وماجوج ویحجان ویعتمران کل عام ویشربان من زمزم شربة یکفیهما
الی قابل گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تحقیق خضر در دریا و الیاس در جنگل جمع میشوند هر شب نزد
دیوار یکه بنا کرد آنرا ذو القرنین میان مردم و میان یاجوج و ماجوج و حج میکنند و عمره می نمایند هر سال و می نوشند
از آب زمزم یک شربت که کفایت میکند ایشانرا تا سال آینده واخرج ابن عساکر عن ابی رواد قال الیاس
والخضر یصومان شهر رمضان فی بیت المقدس ویحجان فی کل سنة ویشربان من زمزم شربة یکفیهما
الی مثلها من قابل واخرج العقیلی والدار القطنی فی الافراد وابن عساکر عن ابن عباس عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم قال یلتقی الخضر والیاس کل عام فی الموسم یحلق کل واحد منهما راس صاحبه ویتفرقان
عن هؤلاء الکلمات بسم الله ما شاء الله لا یسوق الخیر الا الله ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله
ما شاء الله ما کان من نعمة فمن الله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله قال ابن عباس من قالهن
حین یصبح وحین یمسی ثلاث مرات امنه الله من الغرق والحرق والسرق ومن الشیطان والسلطان
والحیة والعقرب وروی ابن بشکوال فی کتاب المستغیثین بالله عن عبد الله ابن المبارک قال خرجت
الی الجهاد ومعی فرس فبینما انا فی الطریق فرغ الفرس فمر الی رجل حسن الوجه طیب الرائحة فقال اتحب ان
ترکب فرسک قلت نعم فوضع یده علی جبهة الفرس حتی انتهی الی موخره وقال اقسمت علیک ایتها العلة
بعزة الله وبعظمة الله وبجلال الله وبقدرة الله وبسلطان الله وبلا اله الا الله
وبما جری به القلم من عند الله وبلا حول ولا قوة الا بالله الا انصرفت قال فانتفض الفرس فاخذ الرجل
برکابی قال ارکب فرکبت ولحقت باصحابی فلما کان من غدوة ظهرنا بالعدو فاذا هو بین ایدینا
فقلت الست صاحبی بالامس قال بلی فقلت له سئلتک الله من انت فوثب قائما فاهتزت الارض

تعتبه خضر و اذا هو الخضر علیه السلام قال الرجل یا الیاس فما قلت هذه الکلمات علی شی الا حشی بإذن الله
واخرج ابن عساکر بسنده عن محمد بن منکدر قال بینما عمر ابن الخطاب یصلی علی جنازة اذا بهاتف یهتف
من خلفه لا تسبقنا بالصلوة یرحمک الله فانتظر حتی لحق بالصف فکبر عمر وکبر معه الرجال فقال الهاتف
ان تعذبه فکثیر عصاک وان تغفر له ففقیر الی رحمتک فنظر عمر واصحابه الی الرجل فلما دفن المیت
وسوی الرجل علیه من تراب القبر قال طوبی لک یا صاحب القبر ان لم تکن عریفا او جابیا او خازنا او کاتبا
او شرطیا فقال عمر خذوا الرجل نسئله عن صلوته وکلامه هذا عمن هو فتوارى عنهم فنظروا فاذا اثر قدمه
ذراع فقال عمر هذا والله الخضر الذی حدثنا عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم و ماسوای این بسیار از اخبار
و آثار وارد اند در حیات ولقا خضر علیه السلام و نواوی در شرح صحیح مسلم گفته که خضر زنده و موجود است در میان
ما واین متفق علیه است نزد صوفیه واهل صلاح ومعرفت وحکایات ایشان در باره رویت و ملاقات او و اخذ
فیض از و سوال و جواب با او و در مقامات متبرکه و مواطن خیر افزون تر از حد و شمار است و شیخ ابو عمرو بن صلاح
گفته که خضر زنده و موجود است نزد جماهیر علما و صالحین و عامه علما با ایشان اند درین و شاذ است از محدثین
که با نکار او رفته انتهی گفت که سوال کرده شد شیخ الاسلام ابن تیمیه از حیات خضر پس گفت اگر خضر زنده می بود
واجب بود بر وی حضور نزد نبی صلی الله علیه وسلم و جهاد می کرد و تعلیم می نمود از وی و بدر است که فرمود نبی
صلی الله علیه وآله وسلم روز بدر ای بار خدایا ان تهلک هذه العصابة لا تعبد فی الارض و ایشان سیصد
سیزده کس بودند که باسما خود ها و اسما آبا و قبائل خود ها معروف اند پس خضر در ان وقت کجا بود جواب
این کلام از شیخ الاسلام عجیب و غریب است چرا که هیچ کس از علما اسلام بوجوب آمدن خضر نزد نبی علیه السلام
قائل نشده چنانچه اویس قرنی که خیر التابعین است او را صحبت میسر نیفتاد در مجاهده و مهاجرة و تعلیم
سرور صلی الله علیه وآله وسلم بغیر واسطه میسر نشده علاوه آنکه میگوییم که خضر نزد آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم می آمد و از وی پوشیده تعلیم می یافت بسبب آنکه مامور بود او آمدن بعلانیه بحکم حدیث او که متعلق
خفا است چنانچه حاضر شدن او در بعضی معارک در کلام ابن مبارک موجود است و اما معنی حدیث لا تعبد
فی الارض این است که بر وجه غلبه و قوت این امت خدا تعالی پرستیده نشود و هر چند مومن در مدینه و

موجود بود مذکور در بعض ما فرشته باز از ابن جوزی آورده که دلیل بر آنکه خضر در دنیا باقی نیست چهار چیز
است قرآن و سنت و اجماع محققین از علما و معقول اما قرآن پس قوله تعالی است وما جعلنا لبشر من قبلک
الخلد اگر برای خضر بقا بود دلیل خلد خواهد بود جواب آنکه از این آیت نفی طول عمر نیست چنانچه عیسی علیه السلام
ازان حضرت پیشتر بود و در عمر او شان با جماع امت دراز شد گفت و اما النقل پس این حدیث است که علی
راس مائة سنة لا یبقی علی ظهر الارض ممن هو الیوم احد متفق علیه جواب شما نیست که این حدیث متعلق
با آنچه بر روی زمین است نه بر روی آب که امر باز از علی بن موسی رضا نقل کرده که خضر فوت شد جواب
اگر این از ان هر دو صحیح شود میتوان گفت از ان هر دو که در کدام زمان مرد و چه وقت فوت شد و بر ثبوت او
چه دلیل است که منافی باشد حیات او را باز گفته از کسانیکه ممات خضر قائل اند ابراهیم بن اسحاق و ابو الحسین
ابن منادی اند و این هر دو امام وقت بودند و ابن منادی تقبیح ساخته است قول کسی را که میگفت که خضر زنده است
و حکایت کرده است قاضی ابو یعلی موت خضر را از بعضی اصحاب ما جواب اگر چنین است قول ایشان مخالف جمهور
علما و صلحا است چنانچه گذشت با آنکه سبب آن ایشان بر آن خود سندی نیست و اما آنچه حدیث جابر نقل کرده
که گفت شنیدم رسول صلی الله علیه و آله وسلم والله لو کان موسی حیا ما وسعه الا ان
یتبعنی پس بنا بر این خضر چگونه زنده باشد و نخواند با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جمعه را و نه جماعت را و نه جهاد کرد
همراه او آیا نمی بینی که چون عیسی علیه السلام نازل شود خلف امام این امت نماز بخواند و مقدم نشود تا که این
امر در نبوت نبی ما صلی الله علیه و آله وسلم خدشه نکند جواب ابن جوزی گفته که ضعف این قول ظاهر است بسیار
عزیز را عجب حالت که سبب اثبات ممات خضر فراموش کرده است الخ لازم می آید او را اعراض از این شریعت زیرا که
قول نفی صلوة خضر با آن حضرت علیه السلام از کار رجم بالغیب است با آنکه وجود خضر منافی متابعت نیست گفت دلیل
عقلی بر وجود خضر از ده وجه است یکی آنکه کسی که ثابت میکند حیات او را میگوید که او در صلب آدم است و
این فاسد است به دو وجه اول آنکه اگر چنین است عمر او در این ایام شش هزار سال باید چنانچه در حساب بعضی مورخین
موجود است و این چنین در عادة بعید است که در حق بشر بوقوع آید جواب جو دوش اندرین صورت از قبیل خرق
عادت است با آنکه این قول ضعیف است در روایت دوم آنکه اگر خضر علیه السلام پسر صلبی آدم میبود [illegible]

ومیبود چنانچه زعم کرده اند البته و نیز ذو القرنین میبود و طول الخلقت میبود و چه آن مخلوق بر خلقت
ما نبود بلکه در طول و عرض افراط میداشت چنانچه در صحیحین از ابی هریره مرویست گفت فرمود علیه الصلوة
و السلام خلق الله ادم طوله ستون ذراعا فلم یزل الخلق ینقص بعد و هیچکس از بینندگان خضر ذکر
نکرده که من او را عظیم الخلقت دیده ام و حال آنکه او از اعظم الناس است جواب این حدیث محمول بر غالب است
و بعید نیست که بعضی اولاد آدم اطول از بعضے باشد مثل بنی که خلقت بعضی یاجوج ماجوج که از نسل یافث
بن نوح اند طول ایشان بقدر بشر است علاوه آنکه ممکن است که اراده شده باشد حضر قوت تشکل و تصور
و شکلی که خواهد و ظاهر نشده باشد بر هیچکس در خلقت اصلی خود مانند جبرئیل که متشکل میشد بر آنحضرت صلی الله علیه
وسلم غالبا بصورت دحیه کلبی و ندیدا و را علیه السلام در صورت اصلی او مگر دو مرتبه وجه ثالث آنکه اگر حضر
خضر قبل از نوح علیه السلام میبود در کشتی همراه او سوار می شد و این از هیچکس منقول نیست جواب آن عدم نقل
کسے عدم وجود امر لازم نمی آید یا آنکه ممکن است که بروجه خفا همراه نوح علیه السلام سوار شده باشد وجه رابع
آنکه علما متفق اند که نوح علیه السلام از کشتی فرود آمد و کسی که همراه او بود بمرد و بعد از آن نسل او هم بمرد و دیگر
نسل نوح علیه السلام دیگرے باقی نماند و دلیل برین قول حق تعالی است و جعلنا ذریته هم الباقین
و این آیت باطل می کند قول کسی را که میگوید که خضر علیه السلام قبل از نوح علیه السلام است جواب بمرد کسیکه همراه
نوح علیه السلام بود نه باعتبار خفا بدلیل آنکه شیطان نیز در کشتی بود و هنوز باقیست علاوه آنکه این آیت
بر بقاے ذریت نوح بروجه تناسل و بزرگ از زمین نفی ما عدا ایشان لازم نمی آید یا آنکه قول بودن او قبل
از نوح از اقوال ضعیفه است و قول معتمد آنکه خضر با ذو القرنین بود وجه خامس آنکه اگر این صحیح بودے که از
بنی آدم از وقت تا آخر دنیا زنده بماند و ولادت او قبل از نوح باشد البته این امر از اعظم آیات کبرا
می بود و خبر او در قرآن بمواضع متعدده مذکور می بود چه این از اعظم آیات الربوبیت است چنانچه حق تعالی
ذکر فرمود کسیرا که زنده داشت او را هزار سال مگر پنجاه سال کما قال تعالی و لبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما
و گردانید این را آیتے لیکن کسیکه شش هزار سال زنده ماند و زندگی او تا آخر دهر طول کشد چه گونه در اعظم
آیات مذکور نگردد جواب آن اعظم آیات بودن او لازم نمی آید و در قرآن کریم بکرات مذکور گردد و طوله

و بعضی جاهلان که خارج اند از شریعت در جمعه و جماعات و مجلس علم حاضر نمیشوند و چیزی را از احکام شریعت نا[میدانند]
و هر یکی از ایشان میگوید که خضر مرا گفت و خضر نزدم آمد و خضر مرا وصیت کرد پس اتصال خضر تعجب است که از موسی علیه السلام
مفارقت ورزد و صحبت جاهلان که بر کیفیت وضو و نماز واقف نیستند اختیار نماید جواب آنکه این که شنیده
و رسول خدا نزد وی نمی آمدند پس خضر دروغ بستن از ایشان بعید نیست و کلام ما در اجتماع خضر است با کابر صوفیه
اعلام نزد وی چنانکه بعضی از خاصان پرسیده شد از آنچه دیده بود از عجایب و غرایب سفر حج گفت خضر را یافتم
و خواست ابا کردم از صحبت او پرسیده شد گفت بر او خوف نقصان در توکل ابا کردم تا بر وجود خضر اعتماد
نکرده باشم جواب آنکه امت برین اجماع آورده که کسیکه بگوید که خضر مرا گفته است شنیدم رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم را که میفرمود چنان و چنان التفات بقول او کرده نشود و در دین حجت نگردد و اگر گفته
که خضر نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیامده و نه از وی بیعت کرده جواب چنانچه قول بعدم اسلام
خضر اجماعاً باطل است همچنین قول بعدم آمدن او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باطل و اما عدم متابعت
ظاهره اگر تسلیم کرده شود با وجود متابعت باطنه پس ضرری نمیرساند در دنیا و نه در آخرت بلکه جماعتی از ارباب
اصول او را در صحابه شمرده اند و شاید عدم قبول روایت او بسبب عدم قطع و یقین است در وجود و شهود او در
حالت روایت وجه عاشر آنکه اگر خضر زنده میبود البته جهاد او با کفار و مرابطه فی سبیل الله و قیام کردن
در صف و حضور جمعه و جماعات و تعلیم علم زیرا که این امور از سیاحت و سیر در دشت و بیابان افضل اند و سوال کرده شد
ابراهیم حربی از عمر و بقاء خضر علیه السلام پس گفت که القا نمیکند این را در مردم مگر شیطان و سوال کرده شد
بخاری از خضر و الیاس که آیا هر دو زنده اند گفت این چگونه میشود و فرمود نبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یبقی علی
رأس مائة سنة ممن هو الیوم علی ظهر الارض احد و سوال کرده شد از بعض غیر او از آن پس خواند این آیت
وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد و این قصه بالاهم گذشت جواب این مقال تجاوز آن در کلام قائل بالنفی
مذکوره چگونه ثابت شد علاوه آنکه عالم العلم لدنی در هر مکان و هر زمان باقتضای امر الهی تعالی شانه مشتغل و منتظر الهام
میباشد و جواب آیت ظاهر است زیرا که خلد کسی است که تا ابد آید نمیرد و در حق خضر هیچکس نگفته که تا ابد زنده خواهد
بود اما خبر بخاری پس واجب میگردد که نفی حیات خضر بعد از زمان نبی علیه الصلوة والسلام از وی است [illegible]

حیات خضر را بعد گذشتن صد سال جواب داده شده است از حدیثی که در آن هنگام خضر علیه السلام بر ظهر ارض نبود بلکه
در هوا یا بر روی آب بود چنانچه گذشت دوم آنکه این حدیث شامل است کسی را که بر بیند او را مردم و دلیل این
نفی اگر ملائکه و شیطان و دجال از این حکم خارج اند و غرض ازین بیان انقضاء و اتمام قرن اول که قرن صحابه
باشد انتهی مقولات ابن قیم و جوابات علی قاری رحمه الله و مؤید قول علی قاری رحمه الله تعالی است آنچه شیخ عبد الحق
محدث دهلوی در تحت این عبارت سفر السعادت که در دراز عمر و لقاء خضر و الیاس علیهما السلام حدیثی صحیح نشده
انتهی نوشته که شک نیست که وجود خضر در زمان موسی علیه السلام و صحبت وی با او و در بعضی تواریخ ابتداء بعث وی
علیه السلام در زمان ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام و بعد از فوت او ذکر کرده و در وجود وی در زمان
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از آن در زمان صحابه و تابعین و مشایخ طریقت نیز اخبار و آثار
وارد یافته اگرچه صحت آنها بر اصطلاح محدثین سخن باشد و نیست اگرچه کثرت طرق آن بجائی رسیده اکثر
است که جبر و تلافی آن کنند و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره
بسیار است و مقصود شیخ مصنف عدم ورود حدیث صحیح است از قول پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و در اینجا مجال سخن
تنگ است والله اعلم و آنچه مشهور است از احادیث در نفی حیات خضر در زمان شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم این قول
است لو کان الخضر حیا لزارنی و در مجمع البحار از مقاصد حسنه نقل میکند که گفته این قول مرفوعا ثابت نشده بلکه
از کلام کسی است که منکر است حیات او را از سلف انتهی و بعضی گویند که صدور این کلام از آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم پیش از وقوع ملاقات بوده و این سخن چیزی نیست چه این ترکیب مقتضی او نفی حیات کند پس وقوع ملاقات
بعد از آن صورت نه بندد مگر آنکه گویند که نبایستی ملازمت بر عرف عادت و ظن غالب است کما قیل و الله و ارد است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در آخر عمر شریف فرموده که هیچ جانداری که بر روی زمین است باقی نماند از صد سال نگذرد و
این آن باعتبار اکثر و اغلب خواهد بود و تخصیص بوجهی که خضر از آن بیرون آید والله اعلم و در بعضی کتب وارد
خضر و الیاس علیهما السلام از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم احادیث اکثر یافته چنانکه در کتابی که شیخ احمد بن
بکر بن محمد الله داد الصوفی المحدث از شیخ مصنف باسناد که دارد جمع کرده جمله از آن آورده است ابو جعفر بن حصین
در مستدرک حاکم آورده که چون وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید شخصی سفید لحیه آمد

ودیگر نیست و صحابه بعد پیرو و برگشت پس ابوبکر و علی رضی الله عنهما برود و گفتند که این خضر بود علیه السلام و تفصیلش
گذشت و در تنزیه الشریعه از رباح بن عبید آورده که گفت دیدم مردی را با عمر بن عبد العزیز که تکیه بر دست وی
نموده ایستاده است گفتم با دل خود که این مرد عجب حالی است که این چنین ایستاده است پس پرسیدم از عمر که این که بود
که تکیه بر دست تو کرده ایستاده بود گفت آیا دیدی تو او را یا رباح گفتم نعم گفت ترا میگویی من ترا الا مرد صالح
صالح میدانم یا رباح این برادرم خضر بود و این حدیث را تضعیف کرده اند و ابن حجر گفته که این حدیث صحیح
چیزی نیست که در بابت خضر آمده و گفته که رباح اگرچه مردم در وی سخنی دارند ولیکن ابن معین خیری او را ثقه
میدانند و آن حدیث عمر بن عوف آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد نماز میکردند از
پس شنیدند کلامی را از دلی که جدا کرد تا ملی میگوید اللهم اعنّی علی ما ینجینی مما خوفتنی پس حضرت صحابه آمدند
گروهی که نیست ناگاه دیدند که خضر است و از انس نیز مانند این آورده و در حدیث وی در آخر دعا آورده که میگوید
اللهم اجعلنی من هذه الامة المرحومة المتاب علیها و از امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه آورده که گفت طواف
میکردم خانه کعبه را ناگاه مردی را دیدم متعلق باستار کعبه میگوید یا من لا یشغله سمع عن سمع یا من لا تغلطه
المسائل یا من لا یبرم بالحاح الملحین اذقنی برد عفوک و حلاوة رحمتک پس گفتم باز بخوان یا عبد الله
کلام را باز بخواند و گفت سوگند بخدای که ذات خضر در دست قدرت اوست و او خضر بود هر که این کلمات را از عقب
هر نماز فرضیه بگوید آمرزیده شود گناهان وی اگرچه مثل ریگ عالج و عدد قطرات مطر و ورق شجر بود انتهی
که در وی مشهور است نیز نبوت خضر میگویند و لیکن محدثین را در صحت تمام این سخن آنست والله اعلم و اما الیاس
وی نیز بحکم کلام مجید از انبیاء مرسل است و نام پدرش بقول بعضی یاسین است و بقول بعضی از اولاد هارون است
بعضی از اولاد سام بن نوح داشته و بعضی گفته اند که خضر و الیاس هر سال در مدینه رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم در مسجد قبا باهم جمع می شوند پس از آن متفرق گردیده و اطراف عالم سیاحت کنند و امداد و اعانت خلق خدا
مینمایند و سیوطی از ابن عساکر از حدیث واثله بن الاسقع آورده که در غزوه تبوک با آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سیر میکردیم تا در بلاد جذام به حجر رسیدیم که آب نداشت ناگاه در پیش خود آثار باران دیدیم رفتیم و غدیری
دیدیم و از آب وی خوردیم و بر رفتیم در دانگ از شب گذشته بود که بانگی شنیدیم که کسی آواز میگوید اللهم اجعلنی من

مجاناً رحمة المغفورة والمستجاب لها المبارک مجلسها پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بحذیفه و انس فرمود
بروید ببینید شعب ببایند که این آواز چیست و آواز کننده کیست حذیفه و انس میگویند که در آمدیم ناگاه مردی را
دیدیم جامهای سفید تر از برف پوشیده و روی و موی نیز سفید و نورانیست و قامتش از قامتهای ما دو گز بلندتر
پس سلام کردیم بروی و وی در جواب سلام ما را و گفت مرحبا شما را شما رسول رسول خدایید صلی الله علیه و آله وسلم گفتیم
آری گفتیم تو کیستی رحمت کند خدا تعالی ترا گفت من الیاس پیغمبرم بقصد مکه بر آمدم و چون عسکر شما را دیدم از
ملائکه که بر مقدم ایشان جبرئیل و بر ساقه میکائیل است بمن گفتند که این برادر تو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
است او را ببین و بروی سلام کن بر گردید و سلام من رسانید و بگویید که مانعی در آمدن در لشکر تو جز این نبود
که میترسیدم که شتران از طول قامت من برمند و مسلمانان هیبت بخورند بگویید تا خود اینجا تشریف بیارد و انس و
حذیفه گویند که ما مصافحه کردیم او را و با انس گفت که ابن حذیفة بن الیمان است صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و گفت که وی در آسمان مشهورتر است از زمین که آسمانیان او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میگویند پس آن
حضرت بیامد و با وی مصافحه و معانقه نمود و با هم بنشستند و حکایه کردند الحدیث و در تنزیه الشریعة این حدیث را
مختصر تر ازین آورده و گفت که طول قامت وی زیاده بر سیصد ذراع بود و گفت که در اسناد این مجاهیل اند که
شناخته نمی شوند ولیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرک آورده که التزام صحت احادیث آن کرده است و ذهبی
حاکم را در تصحیح این حدیث تجهیل کرده و بیهقی نیز در دلائل النبوة این حدیث را آورده و گفته که اسناد وی
ضعیف است و قطب خیضری گفته که دل گواهی میدهد بوضع این حدیث انتهی والله اعلم و حکایات ملاقات خضر علیه السلام
با مشائخ طریقت بیشتر از حد احصا آمده حکایت قطب الوقت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره که خضر علیه السلام
را اکثر اوقات ملازمت وی می آمد و سالکان از غیب بحضور مجلس شریف وی میکرد و آورده اند که روزی حضرت
شیخ در وعظ و تکلم بود که خضر در هوا میگذشت پس فرمود قف یا اسرائیلی واسمع کلام المحمدی و قدوة اهل کشف
شیخ علاء الدوله سمنانی فرموده که هر که انکار وجود خضر میکند پس آن از فات جهل اوست پس از آن احوال او را
بتفصیل هر چه تمامی بیان نموده چنانچه در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است انتهی کلام شیخ محمد پارسا و
و نیز موید قول علی قاری قدس سره آنچه نووی شرح صحیح مسلم در تحت حدیث مذکور لایبقی علی راس مائة سنة

الی آخره گفته که صحبت گرفته اند باین حدیث کسانیکه شاذ اند از محدثین پس گفته اند که خضر علیه السلام صحبت آنحضرت و جمهور بر آنند
که خضر زنده است در بین حدیث تاویل می کنند که خضر علیه السلام بر هوا یا بر آب بود یا مراد ازین انقضاء قرن
و یا این مخصوص بالبعض است انتهی چنانچه گذشت خلاصة المرام آنکه بحدیث مذکور یعنی بحدیث لا یبقی علی ظهر الارض
مائة سنة ممن هو الیوم علی ظهر الارض احد بنابر تاویلات مذکوره رتن هندی را در دعوی صحابیت
دجال و کذاب قرار دادن محل تامل است چنانچه بالا گفته شد و از عبارت شیخ عبد الحق دهلوی هم نقل کرده شد که لو
کما این فرمان سید انس و جان اکثرے بود نه کلی و تاویل به آنکه این حدیث خاص است بآ کسی که در دیده مردم باید و
خضر علیه السلام در دیده نمی شود پس لفظ منفوسة ازین تاویل آباد اردد چه خضر علیه السلام از نفوس منفوسه است و آنچه گفته
که خضر علیه السلام از قید علی ظهر الارض خارج است که او بر هوا یا بر آب بود نیز مستقیم نیست چه اگر از قید علی ظهر
الارض آنکه بر روے آب است خارج شود لیس قوله تعالی وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و نیست هیچ دا
در زمین مگر بر الله است رزق آن الخ فی الماء است از قید ما فی الارض هم خارج بود پس حکم این آیت که عموم
حق است جانداران بحری را شامل نشود و با آیت از حکم بحری حیوانات ساکت باشد و حالانکه این خلاف جمهور
مفسرین است امام رازی در تحت آیه مذکوره نوشته فیدخل فیه جمیع الحیوانات و هذا متفق علیه بین المفسرین
ولا شك ان اقسام الحیوانات کثیرة و هی الاجناس التی تکون فی البر والبحر والجبال الی ... داخل است در
حکم حیوانات و این متفق علیه است میان مفسرین و شکے نیست که اقسام حیوانات بسیار اند و ایشان اجناسی اند که باش
در جنگل و دریا و کوهها انتهی و نیز قوله تعالی یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض یعنی تسبیح میکنند الله تعالی را
الخ که در آسمانها و زمین است و مانند آن از حکم ما فی الماء ساکت است و حال آنکه این آیه بری و بحری هر دو را شامل
و تائید میکند مدعا مارا الخ ملا عصام الدین رحمه الله تعالی در شرح شمائل ترمذی در تحت این حدیث ابی الطفیل
واثلة رضی الله عنه که گفت ما بقی علی وجه الارض احد راٰه یعنی النبی صلی الله علیه و آله وسلم غیری نوشته که باین
حدیث استدلال کرده اند بر آنکه الی مدت بصری و ربیع بن محمود که بعد ازو دعوی صحبت کرده اند و بابا رتن
هندی که بعد از سن سی کس شصد مدعی صحبت شد و مانند ایشان کذاب باطل اند لیکن وارد میشود بر این
الخ خبر داده است آنبی صلی الله علیه و آله وسلم و خود ابو الطفیل رضی الله تعالی عنه بوجود خضر علی نبینا و علیه السلام متفق شده

اہل صدق ہر وجود خضر چنانکہ انکار آن نتوان کرد وجواب دادن بآنکہ خضر در انوقت بر روی آب بود مفید نیست
زیرا کہ خبر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین معنی است کہ باقی نماند جانداری کہ در ان ہنگام و در انوقت بر روی
زمین موجود است آنکہ بر روی زمین احتراز است از روی آب دوم آنکہ باین تاویل باب صدق مدعیان صحبت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کشادہ خواہد شد و در بارہ ہر مدعی توان گفت کہ ہنگام اخبار بر روی آب بود نہ بر روی
زمین انتہی الخ گفتہ اند کہ حدیث ما من نفس منفوسة الخ بیان انخرام قرن اول است پس قطع نظر از آنکہ
تخصیص این معنی محتاج بقرینہ قاطعہ است منافی مدعای ما نیست چہ میتوانند کہ این ہم باعتبار اکثر افراد آن
قرن باشد و موید است اینرا کہ نووی در شرح صحیح مسلم و علقمی در شرح جامع صغیر نوشتہ اند کہ جمہور علما برانند
کہ خضر علیہ السلام زندہ و موجود است کما مر باقی ماند تاویل بتخصیص البعض گفتن پس این تاویل مساعد ما نیست زیرا
نمیتوانند کہ رتن ہندی از بعض مخصوص باشد و در علم اصول قاعدہ مقرر است کہ ما من عام الا وخص منہ البعض
نیست ہیچ عام مگر کہ خاص کردہ شدہ است از ان بعض و نیز موید این معنی است الخ و در تدریب سیوطی نوشتہ کہ
حکایت کردہ اند بعضی متاخرین از ابن درید کہ عکراش بن ذویب صحابی زندہ ماند بعد واقعہ جمل یکصد سال
انتہی اگرچہ عراقی این را باطل گفتہ لیکن این ہم روایت است منقول از ثقہ علاوہ آنکہ از رتن ہندی مذکور
کلامی منافی قواعد شرع ہم بثبوت نہ پیوستہ کہ او را بر کذب و دروغ حمل توان کرد و دجال توان گفت
پس بنابرین تحقیق قصہ رتن ہندی کہ بالا رقم گشت نیز از مویدات و شواہد عموم وقوع اعجاز فیض آثار
آنحضرت خواہد بود و آنچہ در روضة الاحباب در بیان ما یعرف بہ کون الشخص صحابیا نوشتہ کہ صحابیت
صحابی بچند نوع ثابت شود کہ آن شخص صحابی است یا بتواتر مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و بقیہ عشرہ مبشرہ
رضی اللہ تعالی عنہم یا باستفاضہ و شہرتی کہ قاصر باشد از درجہ تواتر مانند عکاشة بن محصن اسدی و ضمام بن ثعلبہ
و غیرہما یا باخبار بعضی از صحابہ یا بآنکہ خود دعوی کند کہ صحابیست و دعوی او ممکن بود عادة یا بآنکہ ثقات
از تابعین او را از جملہ صحابہ شمردہ باشند پس ربیع بن محمود ماردینی کہ بعد از سال پانصد و نود و نہ و بابا رتن
ہندی کہ بعد از سال ششصد و بست از ہجرت پیدا شدہ و دعوی رویت و صحبت با رسول صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم کردہ اند از جملہ صحابہ نباشند ہرچند کہ بعضی از علما و عرفا بابرکت و فتوح شرف تربہ آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم تحصیل اسناد عالی بقرب علوم سعید و هم ایشان تحقیق گشت تا بواسطه یا دو واسطه از ایشان روایت
کرده اند زیرا که وجود ایشان در تحت امکان عادی در حق نهایت بعید است پیش گمان میبرد که غالباً ...
کرینک خفته باشد و از جمله امارات کذب ایشان آنست که بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سال آخر
از عمر خویش فرمود أرأیتکم لیلتکم هذه فانه لا یبقی بعد مائة سنة ممن هو علی وجه الارض نفس
متنفس و دیگر آنکه جمعی از کبار ائمه حدیث مانند احمد بن حنبل و امام ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری و امام ابو
محمد عبد الله بن عبد الرحمن سمرقندی الدارمی و عبد بن حمید و غیرهم بجهت طلب اسناد عالی از مشکوة مالوف
خود مفارقت کرده گرد آکناف عالم گشتند و رحلت اوطان و بلاد اختیار کردند و ایشان را بغیر از چند حدیث
سعد و ثلاثی الاسناد میسر نشد اگر مثل بابا رتن و ربیع بن محمود صحابی بودندے البته این جماعه تمهید برای
تحصیل علو اسناد خود را بایشان رسانیدندے و لا اقل بالیسی که یکے از ثقات تمه حدیث از ایشان
روایت کردے شیخ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی که از اعلام علما است ...
در کتاب میزان الاعتدال در شان ربیع میگوید هو رجل مفترد در شان بابا رتن میگوید رتن الهندی و
ما ادریک ما رتن شیخ دجال بلا ریب ظهر بعد ستمائة فادعی الصحبة والصحابة لا یکذبون و
هذا اجترأ علی الله و رسوله وصنعه کتابا ... قد رواه عنه جملة کثیرة من المشائخ الذین یجمعا والجهال
بلکه بعضی از متاخرین فن حدیث بر آنند که احتمال دارد که این دو شخص در خارج وجودی نبوده باشند و دجالی از زنادقه
و مبتدعان بنا بر آنکه قدح و خللی در دین محمدی پیدا شود و ترویج مذاهب باطله خود نمایند بعضے از اکاذیب
و امور غریبه از ایشان روایت کرده باشند لیکن حق سبحانه و تعالی حفظ شریعت پیغمبر خویش نموده و جمعی از
عدول ثقات و فحول اجله اثبات را که نقاد و اساطین حدیث و اخبار و صرافان نقود اسرار و آثار اند مبعوث فرموده تا
کشف عوار ایشان نمودند یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره
الکافرون ع چراغے را که ایزد بر فروزد هر آنکو تف زند ریشش بسوزد و از جمله کذابان شخصی است
معمر نام که در حدود سال ششصد از هجرت پیدا شد یا بعد از آن و دعوی کرد که صحابی است و ملاقات با پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم نموده و حضرت مرا او را دعا کرده و فرمود یا معمر عمرک الله انتهی کلام صاحب روضة الاحباب

جیزی نوشته است که چنین گویند که آن امانت برای شیخ رضی الدین علی لالا بوده آن از رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم انتهی وشیخ مجد الدین فیروزآبادی هم بوجود وصدق رتن هندی قائل است چنانچه در کشف الظنون
در حرف الجیم از شیخ ابن حجر عسقلانی می آرد که گفت شیخ ابن حجر که من با شیخ مجد الدین فیروزآبادی ملاقات
کردم اورا دیدم که پیش من رای خود بصدق رتن هندی وانکار خویش از قول ذهبی که در میزان در بارهٔ رتن گفته
گفته لا وجود له اظهار نمود وگفت که من ذریهٔ رتن را دیده ام که همه بر تصدیق او مطبق اند انتهی والله تعالی
اعلم وعلمه احکم **هفتم دوم در دفع شبهات معترضین از عبارات تفهیمات الهیه شاه ولی الله**
محدث دهلوی قدس سره العزیز باید دانست که شاه ولی الله صاحب محدث دهلوی قدس الله تعالی
روحه وافاض علینا فتوحه در کتاب عالی خطاب تفهیمات الهیه که از تصانیف او رحمه الله تعالی است در ذکر قول لیکی
عباراتی نوشته اند که بعضی مردم بمغز سخن نرسیده از عبارات مذکوره انکار معجزه بودن شق القمر فهمیده
بر شاه صاحب موصوف قدس سره زبان طعن وتشنیع ورد وانکار برکشوده اند مولوی سید احمد علی حیدرآبادی
در رد مطعون ومشکوک آن رساله ترتیب داده وچونکه حضرت شاه صاحب موصوف قدس سره مقتدای اهل
ارشاد وقامع اصول اهل بدع وفساد بوده اند ودر تصانیف خود مانند سرور المحزون وفتح الرحمن وغیرها بوقوع
وانقضای اعجاز شق القمر قائل اند ودرین عبارت تفهیمات الهیه هم غرض شان انکار وقوع وابا از اقتضای
معجزه مظهره انشقاق قمر نیست بنا علیه برای انکشاف مقام وتنقیح مرام درین مختصر جامعیت شرح اولا عبارات تفهیمات
الهیه می نگاریم بعده قول معترضین بتحویل قلم شکسته رقم می سپاریم سپس تقاریر فاضل حیدرآبادی که مشتمل بر جواب
ما فیه کبرای دفع اعتراض معترضین کافی ووافی اند نظر انداز مصنف نموده آنچه بخاطر فاتر تا اتمام کلام فاضل
مرقوم الصدر رحمه الله تعالی محتمل بحیز تحریر می آریم بعون الله تعالی وحسن توفیقه وآن عبارات تفهیمات اینست
وهل اعلمك ما القول فهو كالبخت الا انه فيه ظلمة وهذا فيه اشراف فبالبخت يسعد الانسان
ويشقى اشقيا اما البخت فبديهي وانما انكره قوم ليسوا من اهل التمييز ومن تمثيلات كلها جبرا فاعرف ان
يقال انك فعلت في بيتك كذا وكذا وسيكون غدا كذا وكذا والمعجزات الجزئية كالدعاء للمرضى وزيادة
الطعام والشراب ما شق القمر فعندنا ليس من المعجزات انما هو من آيات القيامة كما قال تعالى اقتربت الساعة

والشق القمر ولکنه اخبر عنه قبل وجوده فکان معجزة من هذا السبیل ترجمه آیا با موزم تراکه سیت
ولایت پس آن مانند بخت است یعنی چنانکه بخت ونصیب امر موهبی است همچنین درجه ولا امر موهبی است از جناب
حق تعالی و تقدس باکتساب توانش حاصل نمیشود لیکن در بخت ظلمت و تاریکی میباشد زیرا که بخت
نیک و بد هردو میبود چنانچه شاعرے میگوید مصراع چه بخت سفید و چه بخت سیاه و هذا العینی ولایت پس درا
اشراف است که آن سراسر نور است انتهی پس تقریر اعتراض معترضین چنین است که این قول قائل
مردود و مطرود و ناشی از غوایه است قائل آن متبع از اصحاب اهوای باطله و ارباب آراء عاطله جاهل
الله علی علم است و معتقد فضل او بر جهالت و ضلالت باشد زیرا که انکار بودن معجزه حق کالقمر شق القمر از
معجزات نبویه علی صاحبها الصلوة والتحیه نموده افتخار و استحال بران بلفظ عنده فرموده بازبرا این تکلم
سرزشت آنکه وقوع شق القمر بقوله لکنه صلی الله علیه واله وسلم اخبر عنه قبل وجوده و کاد
ینشق الارض والسماء علی شهوده انتهی و فاضل حیدرآبادی در جواب این مقالات معترضین می نگارد
که این کلام محدث دهلوی قدس سره نه مطرود و نه ناشی از غوایه است بلکه مشتمل است بر چندین حقائق که
آنرا معترض اباطیل می فهمد زیرا که تقریر کلام محدث دهلوی بسه وجوه صحیحه صافیه میتوان کرد وجه اول آنکه نزد
جمهور مفسرین و متکلمین شق قمر من حیث انه شق قمر است معجزه نیست از آیات قرب قیامت است در تفسیر بیضاوی
است اقتربت الساعة وقد حصل من آیات اقترابها انشقاق القمر انتهی بلکه معجزه رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم شق قمر و خبر دادن او صلی الله تعالی علیه و آله وسلم قبل شق آن مجموع من حیث المجموع است و اما شق بدون
اخبار بالغیب پس این معجزه تمام نیست بلکه معجزه با خبر نیست انتهی جامع این سطور می گوید که این قول
فاضل حیدرآبادی که نزد جمهور مفسرین و متکلمین شق قمر من حیث انه شق قمر است معجزه رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم نیست محل تامل است چه مفسرین درین امر دو فریق اند جمهور گفته اند که شق قمر واقع شده و بعضی
گفته که هنوز واقع نشده در قرب قیامت واقع خواهد شد اگرچه این قول را شاذ هم گفته اند لیکن بعضے از این
هم رفته اند چنانچه گذشت و فریق اول که جمهور اند بعد از تامل در عبارات کتب تفاسیر ایشان دو فریق
مستفاد می شوند از کلام بعضی مفهوم می گردد که نفس انشقاق معجزه و علامت قیامت هر دو است چنانچه از بیضاوی

در تفسیر کبیر و خازن و وجیز و غیرہ واقع است چنانچہ بالا نوشتہ شد و از کلام بعضی مستفاد می گردد کہ نفس
انشقاق علامت قیامت است و اخبار بالغیب بآن معجزہ است چنانچہ از کلام بعضی مفسرین و اطلاق بعضے
احادیث و قواعد متکلمین پیدا است و این تحقیق در آخر این رسالہ در جواب فاضل لکہنوی مفصل مرقوم خواہد شد
پس لفظ جمہور مفسرین گفتن فاضل چیاباد مستقیم نیست آری اگر نزد بعضی مفسرین میگفت صورت استقامت
می گرفت و برائے کلام محدث دہلوی ہم محمل صحیح پیدا است کہ برای جواب معترض کافی بود و انچہ از بیضاوی
عبارت بیضاوی مع ماقبل بر نفی معجزیت نفس انشقاق دال نیست چنانچہ عبارتش بعینہ سابقا در فائدہ اولی
نقل نمودہ شد انتہی وجہ دوم آنکہ این قول مصنف یعنی محدث دہلوی در جواب شیخ صدر عالم آنست کہ
در سنہ الف ہجری شیخ صدر عالم است بزمانہ محدث دہلوی رویت شق قمر ساختہ و مراد از ان رویت حقیقتہ
محمدیہ داشتہ نزد محدث دہلوی حقیقتہ حال خود نوشتہ فرستاد محدث دہلوی در جواب دفع شبہ بنظر خیر خواہی
مومنین انکار معجزہ شق قمر از معجزات والایت نمودہ نہ از معجزات نبویہ پس وجہ انکار شدیدین قصہ شیخ مذکور
اما معترض در ینجا تصریح بعدم این نیست کہ صرف شق قمر یعنی انسانی یعنی لغیر دعوی نبوت معجزہ نبود مطلب
آنست کہ این شق قمر کہ شیخ دیدہ است آن معجزہ نیست چرا کہ دعوی نبوت نیست و آن شق قمر کہ بزمان آنحضرت
اقدس صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شدہ بود آن معجزہ بود کہ بعد دعوی نبوت ظاہر شدہ بود زیرا کہ تحدی آنحضرت
او دعوی یکے از بتمام تحدی یعنی نفس انشقاق از معجزات نیست بلکہ از آثار قیامت است پس وجہ دیگر
سرور عالم واقع تدلیس بالغرور معجزہ گردید سوم آنکہ معنی کلام محدث دہلوی در جواب اینست کہ معجزہ شق قمر
از معجزات جزئیہ نبود زیرا کہ معجزات بر دو قسم است یکی معجزات جزئیہ کہ سوای نبی از دیگران اعنی اولیای
کرام ظہورش ممکن و جائز باشد چون تکثیر آب و طعام و باریدن باران و مانند آن دوم آنکہ ظہورش
از دیگر اولیا ممکن و جائز نباشد ہمچو معجزہ قرآن کریم و شق قمر چنانچہ تفصیل این بیاید آنکہ شیخ
درین مقام نفی معجزہ جزئیہ بودن انشقاق قمر می فرمایند زیرا کہ الف لام بر لفظ المعجزات برای عہد
آن معجزات جزئیہ است و در معجزہ علم و تعلق بنبی شرط است و در کرامات ولی شرط نیست کہ شق القمر ممکن
نیات است لاکن بر دست ولی ممکن الوقوع نیست تا کہ عدم تطابق حرکت سابقہ لازم آید و بر اسلم

بود که شق القمر بدست نبی خواهد شد و قیامت قریب خواهد شد لیکن بعد ازین فاضل مذکور معنی نگاه کرد که الخبر یعنی [illegible]
از عبارت محدث دهلوی فهمیده اند که او مع انکار وقوع شق قمر کرده است این فهم سراسر غلط است زیرا که لفظ کان
بمعنی وقوع آمده است پس معنی برین نمط شد وقوع معجزه پس اگر کسی گوید که درین وقت در میان معجزه و کرامت
چه فرق بجز فقدان خبر و تحدی نماند جوابش آنکه فرق این است که کرامات خواه اشراف یا خواه همه بزرگ
شان هم ظاهر میشوند چنانچه شاه صاحب میفرمایند قال الشیخ بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه انا
احفظ مراة منذ اربعین سنة لم تکذب قط و عنی بالمراة النفس فان النفس جبلت علی اشراف
و بهمه گفت شیخ بهاء الدین نقشبند رحمه الله تعالی من نگاه داشتم از مرآت چهل سال که دروغ نگفته است
هرگز و مراد گرفته است [illegible] نفس را زیرا که نفس پیدا کرده شده است در اصل خلقت خود [illegible] اشراف
[illegible] است که نشان [illegible] کبراء اولیا کمتر میرسند پس بمرتبه انبیا رسیدن چه رسد و تا التفاوت [illegible]
اگر این کرامات بدست شخصی ظاهر شوند که خود را تابع جناب سرور کائنات نداند بلکه در کل امور یا در بعض امور خود
مستقل بداند پس این کرامات تکذیب کرده شوند چنانچه شاه صاحب میفرمایند لکنا قد نکذب بان و اگر بر دست
مردی که همه تن خود را در اتباع اوامر و در اجتناب نواهی [illegible] بکمال معرفت ذات و صفات [illegible]
[illegible] معروف داشته باشند تصدیق کرده شوند چنانچه میفرمایند و قد [illegible] ان [illegible] معجزه تا
رسول الله [illegible] بر دست کاذبین ظاهر نمیشود و التباس حق بناحق نمی شود کما قال فاذا اتفق التجلی [illegible]
[illegible] لا التباس یعنی پس [illegible] مامون میشود و مراد از التباس حق با باطل [illegible]
[illegible] اشراف [illegible] اولیا ظاهر میشوند بر دست کاذبین شدن [illegible] کرامات
اولیا [illegible] بر دست کاذبین ظاهر نمیشوند [illegible] قول [illegible]
[illegible] اولیا [illegible] پس [illegible] فرق [illegible] جواز کرامات اولیا معتزله [illegible]
[illegible] پس اگر کسی از ایشان گوید که اگر جواز ظهور کرامات اولیا [illegible]
ذکر آن در قرآن شریف [illegible] یا اشاره شدی چنانچه ذکر اولیا انبیاء سابقین که [illegible]
پس [illegible] در جواب ایشان میفرمایند و لم یذکر الله سبحانه شیئا من هذه المعجزات فی کتابه

ولم يشر اليها فسمّى البديع وصوال القرآن انّما هو من الرحمن فلا يذكر فيه ما هو من تحته يعنى
وذکر نفرمود خدا تعالی چیزی را از معجزات جزئیه در کتاب خود و نه اشاره فرمود بسوی آنها برای انه بدیع
آن اینست که بدرستی خود قرآن شریف معجز این چنین است که از رفعت و علو است یعنی از اعظم معجزات آن سرور
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پس ذکر نفرمود در سوا آنچه از وکثیر است خلاصه آنکه خود معجزات جزئیه رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم در قرآن شریف عبارةً واشارةً مذکور نیستند و حال آنکه ولایت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم را مسلم دارید و بر ظهور معجزات عهد ولایت سرور کائنات اقرار دارید پس همین طریق اقرار
ولایت خاصه ساخته به جواز کرامات اولیاء کرام اعتراف بدارید و وجه عدم ذکر معجزات جزئیه رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم در قرآن شریف اینست که قرآن خود معجزه کامله است که دیگر معجزات به جوار او
در اعجاز معتبر نیستند پس کرامات اولی معجزات در معجزه اعلی غیر ملائم آید و اما معجزات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس ذکر
انه چرا که خدا تعالی فرموده است وقد بینا الآیات و هرگاه که ذکر اولیاء انبیاء سابقین شده پس کرامات اولیاء محمد
الله صلی الله علیه وآله وسلم بالطریق اولی بقاعده دلالة النص شد پس از قرآن شریف بقیه معجزات رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم و کرامات اولیاء رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مذکور شدند فهو المطلوب معجزه شق قمر در قرآن شریف مذکور
بدلالت است چنانچه در شرح مواقف موجود است و مصنف صریح کرده در فتح الرحمن لفظ اشارت نوشته است التبیه مذکور
و سند به آنست نبودن احیاء ثبوت معجزه شق قمر از آیت کریمه صراحة نیست چرا که اگر گوییم که ثبوت آن از قرآن
شریف از آیه کریمه انشق القمر است لازم می آید که قبل نزول آیه کریمه موصوفه معجزه نبود که آیه کریمه بعد
شق قمر نازل شده است والا لازم باطل فکذا الملزوم پس میگوییم که ثبوت معجزه شق قمر از اخبار وحی صلی الله علیه وآله
وسلم است و آیه کریمه انشق القمر بعد آن نازل شده است دال بر معجزه آن هست پس بدلائل مسائل معتبره
استیصال بنا دلائل مذهب فرقه معتزله کما حقه شد والزام فاحش داد جزاه الله خیر الجزاء الحسن سعید
در فتح الرحمن ترجمه فارسی زیر آیه کریمه اقتربت الساعة وانشق القمر نوشته اند که بشکافت ماه
در فوز الکبیر که او هم تصنیف شاه صاحب است بوقوع معجزه انشقاق و انقضای آن قائل اند و هم در سوره الرحمن
که پنجاه و دو معجزه شمرده از جمله آنها شکافته شدن ماه را هم شمرده و نه اقتصار احتمال لفظ عند بانه مروه

اگر احتمال ابتحال فرمودی لفظ تحدی فرمودی نه لفظ عندنا که در ان غیر مشترک اند و همین است مراد صاحب التفهیمات از اشتهار
قمر واقع شده و عجیب لطور طعن میفرماید که باز برین هم شکم سیر نشده انتهی و حقیقت حق است که از علم که از نورت
از انوار الهی که اسم سیر میشود همیشه بدست زندلی علما و عام علما می ماند و مفصل وجه قوله لکنه اخبر عنه قبل وجوده
فکان معجزة من هذا السبیل آنکه علما متکلمین را در هر معجزه که متاخر از دعوی او بوقوع آید در وجه دلالت
اختلاف است و درین باب سه مذهب اند لیکن مذهب حق اینست که بوجه اخبار عن الغیب معجزه میباشد و
ظاهر است که شق القمر از معجزات متاخرات عن الدعوی است که بعد از دعوی نبوة در مکه معظمه قبل بحساب الاشجر
واقع و مقام تحدی شایع بود و معنی تحدی در دعوی نبوة نیز محققین یک اند چنانچه قسطلانی در مواهب اللدنیه
گفته التحدی طلب المعارضه والمقابلة وقال المحققون التحدی الدعوی للرسالة انتهی پس شاه صاحب
هر سه مذهب درین مقام نیز رجوع ساخته و تدریح کردن آن ضرور بود لهذا شاه صاحب بمذهب حق از
مذاهب ثلثه تصریح فرمودند و لکنه صلی الله علیه واله وسلم اخبر عنه قبل وجوده فیکون معجزة من
هذا السبیل یعنی سبیل اخبار عن الغیب شق القمر معجزه است و همین است مذهب حق و باین سبب صاحب شرح
مواقف معجزه شق القمر را بعد تحدی بلفظ فا گفته باین طور که و کان ذلک فی مقام التحدی فیکون معجزة
پس عبارت شاه صاحب بر عبارة شرح مواقف در ینجا بالا شد صاحب شرح مواقف لفظ مقام فرمودند و شاه
صاحب لفظ اخبار فرمودند و علی هذا القیاس در شرح مواقف لفظ یکون است و شاه صاحب لفظ کان بلفظ
فرمودند و عجیب این لطایف علوم را خیال نفرموده میفرماید فاکر وقوع شق القمر و این امر نیز سراسر غلط است
شاه صاحب مطلق انکار شق قمر نساخته اند در عبارة او شان نه صراحة انکار شق القمر مذکور است و نه منا بلکه
شاه صاحب انکار بودن شق القمر را از کرامات اولیا ساخته نه که وقوع شق قمر را انکار ساخته اند و سبحان الله
بمقام دلیل انکار شق قمر میفهمد و حال آنکه ازین قول انکار شق قمر لازم نمی آید بلکه اخبار عن الغیب جهه دلالت
معجزه متاخره الدعوی میشود و اخبار عن الغیب مع التحدی بمعنی دعوی نبی باشد چنانچه خواهد آمد و نیز
قوله لکنه اخبر عنه الخ دلیل است بر عظمت معجزه شق قمر پس باین معجزه دو دلیل برای اثبات نبوت صلی الله
علیه واله وسلم ثابت شد یکی صحت بودن بتحدی و دوم اخبار باین امر که از دیگران نخواهد شد در عرف اشتهار

این هر دو دلیل موجود است چنانچه در تفسیر کشاف و تفسیر مدارک در معنی آیه کریمه فان لم تفعلوا ولن تفعلوا
مسطور است وفیه دلیلان علی اثبات النبوة صحة کون المتحدی به معجزا والاخبار بانهم لن یفعلوا وهو
غیب لا یعلمه الا الله انتهی و هرگاه که ظاهر شد که دیگران مثل قران شریف نه آوردند معلوم شد که اخبار
من الغیب بود چنانچه در تفسیر مدارک است فاما علم انه اخبار عن الغیب علی ما هو به حتی صار معجزة
لانهم لو عارضوه بشیء لامتنع ترکیف والطاعنون فیه اکثر عددا من الذابین عنه انتهی و هر چنین که
در معجزه شق قمر قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قبل از وقوع شق قمر فان فعلت تؤمنون اخبار عن الغیب
است و چون باوصف معارض بودن کافران از ایشان ظاهر نشد اخبار بالغیب بصدق پیوست لاکن معجز
بودن قران زیاده تر عظمت است که آن باقیست الی یوم القیمة و دیگر معجزات باقی نیستند چنانچه در اتقان
است ولا معجزة له باقیة سوی القران ومعنی قوله لکنه اخبر عنه الخ اینست که خبر داد پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم از شق قمر پیشتر از وقوع شق قمر و واقع شد پس لفظ فا برای تعقیب است و بعد از وقوع آن مرجعا اخبار
عن الغیب که پیشتر بمقام تحدی فرموده بودند معجزه کبری شد چرا که درینجا معجزه نکره واقع شده پس مراد ازان
معجزه حسیه نخواهد بود بلکه معجزه عظمی که تنوین تفخیم دلالت بر عظمت میکند چنانچه فرموده فکان معجزة
التسبیل و عجیب این قول او درینجا ترک ساخت و حال آنکه صاف ظاهر است که شاه صاحب پیغمبر ما یعنی کان فرموده
پس معلوم شد که واقع شد بزمانه گذشته معجزه کبری زیرا که کان درینجا بمعنی وقع است چنانچه در قوله ما شاء الله
کان هکذا فی القاموس و بعضی مفسرین این آیه را از لفظ من آیات القیمة و هم مرهم وقوع شده آنرا بسوی
علامات آینده کرده بود لیکن شق قمر از آیات قیامت از قران شریف و حدیث شریف ثابت است چنانچه در تفسیر مدارک و
تفسیر ضیاء السبیل و بیضاوی و غیره مندرج است و در تفسیر حسینی هم در ترجمه آیه کریمه اقتربت الساعة الایة
آمده علامات قرب قیامت انشقاق قمر است انتهی پس ازینجا من هذا السبیل شاه صاحب بالتصریح بمذهب [illegible]
در شرح مواقف مذکور است فالحق ان المتأخر هو علمنا بکونه معجزا الخ و تعجب [illegible] الکسل انکار وقوع شق قمر
سیف محمد و آنچه معترض میگوید که شاه صاحب باز غلط و خبط دیگر پذیرفت که اشتراف و همه را تقلید بالیکه باد
لیصلقان گفته و حال آنکه این امر بینا باطل نیست بلکه این امر از فقیر و باطن تعلق میدارد هر که اهل اینست [illegible]

که شاه صاحب فرمودند که اشراف و همت هر دو گاهی بمقام غیر تحقیق تجلی گاهی مکذب میباشند و گاهی مصدق محقق
و تعبیر این امر کما حقه مشکل است چرا که به حال موقوف است نه بزبان لاکن مختصر بیان می سازم که مشایخ
کبار نقشبندیه علیهم الرحمة والغفران را تا. تصرفات اشراف وغیره شان عظیم است که به تحریر آن قلم عاجز است
و مراد از کبار مشایخ نقشبندیه اصحاب فنا فی الله و بقا بالله هستند اما تصرفات متوسطین مشایخ
نقشبندیه با تصرف اشراف و همت تجلی بیان میسازم اما همت تصرفی است برای حصول مراد تا موافق تصرف همت
بر آید و آن عبارت است ازین که دل خود بسوی مراد همچنان متوجه سازد که بدل سوای این مراد دیگر خطره
نگذرد چنانچه تشنه آب را می طلبد و در آن وقت برای بر آمدن آن مراد شغل ذکر نفی و اثبات باین خیال که بجز
ذات کبریا دیگر فاعل حقیقی نیست بسازد پس این تصرف را همت می گویند و ظاهر است که گاهی مراد حاصل میشود
گاهی نمیشود و اگر حاصل شد تصدیق همت شد و اگر مراد حاصل نشد تکذیب همت شد و همین مراد صاحب سفر ملک
[illegible] و اصل وجه تکذیب آنست که معطی حقیقی خدا تعالی است و این فقیر سائل آن اختیار
است مالک است خواه بدهد یا نه یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و اشراف در لغت بمعنی آماده شدن بر
چیزی و واقف شدن بر چیزی و در اصطلاح تصرفی است برای دریافتن سخنهای شخصی دیگر و طریق آن است
که متصرف دل خود را از چیزی دیگر و خطره فارغ ساخته نفس خود بنفس شخص دیگر که دریافتن مطلب ولی آن مراد
است برساند متعلق تمام پس بعد از آن هرچه که بخاطرش رسد از قبیل عکس بداند که این امر در دل این شخص بود پس ظاهر
است که گاهی متصرف عین سخن دل دیگر معلوم می‌نماید و این تصدیق است و گاهی بر دل متصرف میگذرد
پس این غلطی است که سخن دل دیگر معلوم نمی‌نماید [illegible] ماهری [illegible] مثل این صورت را تکذیب
پس معلوم شد که موجب غلطی [illegible] دوم وجه آنکه مطالب شاه صاحب تفرقه است [illegible] کرامات اولیا [illegible] معجزات انبیا
نیز تفرقه منظور است در میان الهام و وحی پس [illegible] باید که کرامات اولیا دو قسم اند یکی آنکه بقصد ولی باشد و
دیگر آنکه بغیر قصد ولی باشد پس اگر بغیر قصد ولی کرامت صادر است در آن کلامی نیست و اما آنکه با قصد ولی صادر است
گاهی خطا میباشد بخلاف معجزه که در آن مطلق خطا نمیشود و در آن کرامت که خطای باشد آن مثل تصرفات
اشراف و تصرفات همت هستند چرا که اولیا در محل فتنه هستند و انبیا از آن معصوم اند سوم وجه آنکه نزد عوام و مجتهدین

امتیاز کرامت و معجزه آن فرق آنست که کرامت ولی بنا از شبه معجزه پیغمبران باشد که دعوی کنند و ثبوت آن کنند ولاکن کرامة اولیاء اجابت دعا باشد که دعا کنند اجابت آید و بیمار شفا یابد یا مضطر یا مظلومی را دعا کند فرج یابد یا قحطی و تنگی باشد دعا کنند خدا تعالی باران بفرستد و نعمت بر بندگان خویش فراخ گرداند غیر آن و این قوتیست اندر بسیر بر کاری که دیگران بغیر اسباب دون آن نتوانند و آن ولی بغیر اسباب بیابد چنانچه در جواهر نفاست قال او کرامة الاولیاء اجابة دعوة و تمام حال و قوة علی الفعل و کفایة امر یقوم لهم الحق بها و هی مما خرج من العادات انتهی و معجزه انبیاء بیرون آوردن چیزی باشد از عدم بوجود و قلب کردن اعیان چون عصای موسی مار کردن باشد و آتش بوستان گشتن و اخراج از عدم بوجود چون از سنگ آب آوردن باشد و از میان دو انگشت آب آوردن و از کوه ناقه آوردن و آنچه بدین ماند خاص در انبیاء را باشد معجزات مر ثبوت ایشان را و اولیاء را این لغو نباشد زیرا که ایشان را حجت بکار نیست و این خلاف عادتست و آنچه اولیاء را یاد کردیم همه خلاف عادتست و لکن آن انبیا و اولیا هر دو را باشد و اولیا را وقتی باشد و وقتی نباشد و انبیا را بر دوام باشد و اندر حال اولیا قصور روا باشد و اندر حال انبیا قصور روا نباشد پس این فرق است در میان معجزات و کرامات و در تعرف و معجزات الانبیاء اخراج الشیء من العدم الی الوجود و تقلیب الاعیان و معجزات انبیا بیرون آوردن چیزیست از عدم بوجود و قلب کردن اعیان انتهی پس شاه صاحب تفرقه فرمودند در میان معجزه و کرامت بچند امور اول آنکه در کرامت تقلیب اعیان نباشد چنانچه در معجزات جزئیه کالدعا للمرض و غیر آن و در معجزه تقلیب اعیان باشد چنانچه در شق قمر که تقلیب عین شد و آن شق است و کرامت اولیا مثل معجزه جزئیه گفت چرا که مستجمع شرائط تحقگانه نیست و از جمله شرائط تحقگانه شرط این نیز هست که متقدم بر رسالت نباشد چنانچه در علم کلام مسطور است دوم تفرقه آنکه قوت اخراج کرامت در اولیا مدام نمی باشد بلکه گاهی باشد که بران اطلاق صدق فرمودند و گاهی نباشد که بران اطلاق کذب فرمودند بخلاف معجزه انبیا که بجز صدق در همه حال دیگر نتوان گفت چهارم توجیه ظاهر آنکه معنی تذکیه با و تعلیم من هستند که اشراف و همه اگر بر دست کاذبین ظاهر شوند تکذیب کرده شوند و اگر بر دست صادقین جاری

الله سبحانه وتعالی چیزی را ازین معجزات در کتاب خود و نه اشاره کرد لسوی آن ناهر گز چیزی را سر بسته بیت و مجیب
بر عکس میفهمد آنچه مجیب میفهمد که مراد درانجا معجزات انبیا اند که از ذکر شان شاه صاحب خود فرموده اند بلکه مجیب
وقوع به نسبت شاه صاحب نمیبیند میگوید که این ترجمه تفرانیان است که مسلمانان ازان بمعجزه شق القمر نموده اند
فسبحان من طمس علی القلوب چه اینکه آنکه مصنف رح ما لفظ معجزات را معرف بالف لام فرموده مجیب الف
لام را نمی بیند و خیال بران نمی نماید و نه خیال بر لفظ امکان که بمعنی نوقوع است میدارد و نه خیال بر لفظ کسی
می نماید که برای نفی مضمون جمله بزمانه ماضی بر وقت قرینه می آید و قرائن گرفتن معنی آن بر ما نصیب از
عبارت موجود اند اول لفظ شق القمر را موضوع کرده است که در ان انشقاق ملحوظ است دوم آنکه در آیه
کریمه انشق بصیغه ماضیست سوم آنکه کان فعل ماضی است چهارم آنکه حرف ما آورده است پنجم لفظ معجزه
و مجیب این قرائن را خیال نمی نماید پس طمس بر قلب مصنف رح است یا بر قلب مجیب اول دیگر آنکه مجیب این
مقام را باب ولایت است نه بر نبوت مصنف ما نوشته است هل اعلمك ما التولی و نگفته است
هل اعلمك ما النبوة و مجیب برخلاف آن معنی نبوة گرفته معجزات انبیا میگیرد پس طمس بر قلب مصنف
است یا بر قلب مجیب اول سوم آنکه مصنف ما نوشته است من تجلیة الاشرافات یعنی از بعض تجلی
تولی اشرافات هستند و مجیب تجلی بحت و اشراف و معجزات جزئیه را می انگارد و نمیداند که معجزات جزئیه
و اشرافات را به بحت مطلق چه تعلق اگر هست به بحت مقید هست که آن عین تولی است پس محو علوم از قلب
مصنف است یا از قلب مجیب اول چهارم آنکه بر لفظ تجلی لفظ من که بمعنی لبعضیه است دلالت صریح میکند
بر اینکه از بعض تجلیات ولایت اشرافات و معجزات جزئیه هستند یعنی که تجلی بالکل بر متجلی له متحقق نشد که
که ظهور آن اشرافات و معجزات جزئیه هستند چرا که حال تمام تجلی و تحقق آن در عبارت دیگر کرد فاذا تحقق
التجلی من الرجل الخ ذکر میفرمایند و مجیب این را نفهمیده پنجم آنکه مصنف رح گویا همین عبارت حضرت
مرشدنا سهل ابن عبد الله را میفرمایند چنانچه در تعرف است قال سهل بن عبد الله انتهت همة العارف
الی الحجب فوقفت مطرقة فاذن لها فسلمت فخلع علیها خلع التائید وکتب لها براة من الزیغ وهم
الانبیاء وحالت حول العرش فکسبت الانوار ورفع منها الاحتقار وانقلبت بالحیاء فاتت خطوطها

واستعظام مرادها و معنی کتب لها براة من الزیغ را به عبارت امن الرجل من الالتباس تعبیر فرمایند و بحیب رأی
دیگر اختیار کرده میرود ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی کین راه که تو می روی به ترکستان است
این مجیب اصل القواعد مبهم که منجمله آن قاعده ارجاع ضمایر و تعریف و تنکیر و افاده قیود و لحاظ مقام است
سلق خیال نمی کند پس محو علوم از قلب بسطر مصنف است یا از قلب مجیب و اگر مراد مصنف از عدم ذکر فی
الکتاب عدم وقوع معجزات انبیاء در ذهن مصنف میگیرد این هم غلط است چرا که مصنف رحمه الله در فتح الرحمن
ترجمه قرآن و در سرور المحزون وقوع شق القمر مسلم داشته اند چنانچه گذشت پس در ذهن خود عدم
ذکر کتاب را بمعنی عدم وقوع معجزات گرفتن و نزعه نصرانیان بر این تقدیر گفتن و باز گفتن که جواب آن
مسلمانان داده اند هیچ امر اسفه نیست ظاهر است که ثبوت معجزات محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
از آیات قرآن مثل قوله تعالی کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق وجاءهم
البینات و قوله تعالی و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها کافی و وافی است پس بر وقوع شق القمر که این هم
از معجزات است هیچ اعتراضی وارد نمیشود و آن امر دیگر است که بعضی معجزات مثل شق صدر و سلام حجر و
مدر که پیشتر از بعثت صلی الله علیه وسلم ظاهر شده بود مدار باصطلاح کرامات هستند ظهور آنها از ولی هم جایز است
معجزه اصطلاحی عند المتکلمین نیستند که معجزه اصطلاحی ظهور آن خرق عادت را میگویند که مقرون بتحدی
و سالم عن المعارضة باشد و درین هفت شرایط اند یکی آنکه فعل خدا تعالی باشد دوم آنکه خارق عادت
باشد سوم آنکه معارضه متعذر باشد باو چهارم آنکه بر دست مدعی نبوت ظاهر شود پنجم آنکه موافق برای
دعوی باشد ششم آنکه آن خرق عادت که موافق دعوی ظاهر شود مکذب نبی نباشد هفتم آنکه ظهور خارق
مقدم بر دعوی نباشد بلکه مقارن باشد یا متاخر باشد بدین تفصیل که متاخر بزمانی اندک باشد یا بزمانی
دراز باشد نشده اینکه بفرماید که معجزه من فلان بعد یکماه حاصل خواهد شد پس هرگاه که حاصل شد بالاتفاق
معجزه است شده و اگر مقدم بر دعوی نبوت باشد مثل شق صدر وغیره معجزه اصطلاحی نخواهد شد و اینها را
معجزه مجازا گویند اطلاق الجزء علی الکل پس این معجزات جز نبید شدند بخلاف معجزه شق قمر که آن معجزه حقیقی
است که بعد اخبار واقع شده است یعنی بعد دعوی نبوة واقع شده است و مصنف رح معنی سینشق را در قول

مورد ورود ساخته است که بلفظ شق القمر از اول بحث ساخته است علاوه آنکه فکان معجزة گفته است
و بصورت عدم وقوع معجزه نمیباشد سوال آنرا مجیب بگوید که در حقیقت مصنف رح انکار وقوع شق قمر نفرموده
ونه از معجزه بودن انکار ساخته اند لاکن شق قمر را از علامات قیامت فرموده اند لقول خود اما هو
آیات الهیة کما قال الله تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر و این را امام رازی رح در تفسیر کبیر ضعیف گفته است
کما قال وقال اکثر المفسرین معناه ان من علامات قیام الساعة انشقاق القمر عن قریب وهذا ضعیف
گفته اند اکثر مفسران که معنی او اینست که از علامات قیامت شگافتن ماه است از قریب و این ضعیف است جواب
این سوال بدو جهة خواهیم داد اولاً اینکه در حقیقت نزد مصنف رح نیز این معنی ضعیف بود لهذا برای
ثبوت معجزه شق القمر عبارت لانه صلی الله علیه وآله وسلم اخبر عنه قبل وجوده برای رفع سوال مذکور زیاده نموده
بلفظ ماضی تعبیر ساخته اند فکان معجزة من هذا السبیل ای من جهة الاخبار پس باشد معجزه از جهة
یعنی از جهة اخبار بالغیب پس درین صورت بیک جهة علامت قیامت و بیک جهة معجزه است و ظاهر است که معجزه
بودن وقوع انشقاق و بودن او از علامات قیامت باهم منافی نیستند علاوه آنکه قول اقترب الوقوع ضعیف
است چنانچه در روایت عبدالله بن مسعود در صحیح بخاری موجود است عن عبدالله بن مسعود رضی الله
عنه انه کان یقول خمس مضین الروم واللزام والبطشة والدخان والقمر بدرستیکه او میگفت پنج چیز از
یعنی از علامات قیامت که بگذشتند روم و لزام که آن روز بدر بود و بطشه که قتل روز بدر است ودخان
و انشقاق قمر و امام رازی رح صرف گرفتن یک جهة را ضعیف گفته است جواب دوم اینست که اگر ما
این را از علامات قیامت خواهیم گفت آنانکه ذهن عالی میدارند خواهند فهمید که شاید شق القمر هم مثل دیگر
علامات قیامت که خروج دابة الارض و طلوع شمس از مغرب است از قبیل عجائبات است نه از قبیل معجزه
چنانچه در تفسیر کبیر بعد قول سابق گفته وحملهم علی هذا القول ضیق المکان وخفاء الامر علیهم
وبیان ضعفه هو ان الله تعالی لو اخبر فی کتابه ان القمر ینشق وهو علامة قیام الساعة لکان ذلك
امرا لابد من وقوعه مثل خروج دابة الارض وطلوع الشمس من المغرب فلا یکون معجزة للنبی
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم کما ان هذه الاشیاء عجائب ولیست بمعجزة للنبی صلی الله علیه وآله

وباعث شده است ایشان را برین قول تنگی مقام وخفا امر بودن تا لیشان و بیان آنکه نیست
که الله تعالی اگر خبر میداد در کتاب خود که قمر بشگافد و آن علامة قیامة است البته می بود واین امر غیر
الوقوع مانند خروج دابة الارض وطلوع آفتاب از مغرب پس نمیگردد معجزه برآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
چنانچه این اشیا - انتها آیات اند و معجزه نیستند انتهی و باین سبب مصنف رحمه الله علیه صرف علامة قیامت
نفرموده بلکه معجزه بسبب اخبار هم گفته سوال اگر مجیب بگوید که اخبار شق القمر را معجزه گفتن در تفسیر
کبیر منع ساخته است چنانچه گفته است لا یقال الاخبار عنها قبل وقوعها معجزة لانا نقول فح
یکون هذا من قبیل الاخبار عن الغیوب فلا یکون هو معجزة برأسه وذلک فاسد گفته نشود که
اخبار از اینها قبل وقوع اینها معجزه است زیرا که ما میگوئیم که درین وقت باشد این از قبیل اخبار از غیوب
پس این معجزه نباشد برأسه واین فاسد است انتهی جواب خواهم گفت که من صرف اخبار را معجزه نمیگوئیم
آنرا معجزه برأسه نمیدانیم بلکه شق القمر را معجزه میگوئیم لاکن ثبوت آن بجهت دلالت اخبار میشود فقط
سوال اگر کسی گوید که عبارت شارح مواقف درباره بودن اخبار عن الغیب حجة دلالت معجزه در آن
امر شایع است که تاخر امر خارق از دعوی بزمان دراز باشد کما یدل علیه عبارته حیث قال اما ان لکن
تاخره بزمان متطاول مثل ان یقال معجزتی ان یحصل کذا بعد شهر فحصل فاتفقوا علی انه معجزة دالة علی
ثبوت النبوة ولکن اختلفوا فی وجه دلالته فقیل الاخبار عن الغیب فیکون المعجزة علی هذا القول
مقارنا للدعوی لکن تخلف عنها علمنا بکونه معجزا وانما انتفی التکلیف بمتابعته الی ان یجب علی الناس
التصدیق بنبوته ومتابعته فی الزمان الواقع بین الاخبار وحصول الموعود به لان شرط التکلیف
التکلیف بالتصدیق والمتابعة العلم بکونه معجزا وذلک انما یحصل بعد وجود ما وعد به
پس اینچه دال است عبارت او جائیکه گفته یا اینکه باشد متاخر بودن او بزمانه دراز مثل اینکه گفته شود که
معجزه من اینست که واقع شود چنان وچنان بعد یکماه پس همچنان واقع شد پس اتفاق کرده اند بر اینکه
آن معجزه است دال بر ثبوت نبوة لیکن اختلاف کرده اند در وجه دلالت آن پس بعضی گفته اند وجه دلالت
آن اخبار او است از غیب پس باشد معجزه بنابرین قول مقارن بر دعوی لیکن متخلف شده است از علم ما

ببودن آن معجزه و معجز نیست که منتفی و مصاحب شدند تکلیف باتباع او در این وقت یعنی واجب نیست بر هر کس
تصدیق نبوت او و متابعت او در زمانیکه در آن واست میان اخبار حصول موعود نیز اگر شرط آن یعنی شرط
تکلیف بتصدیق و متابعت علم است ببودن او معجزه معجز این نیست که علم با عجاز آن حاصل میشود لعد
موعود و بجواب حصر لبودن وجه دلالت اخبار عن الغیب امر خارق که متاخر اند دعوی بزمانه دراز
نیست چون در مثال صندوق که بغیر زمانه دراز اخبار عن الغیب به دلالت شده است چنانچه می آید
سوال بصورت تسلیم این جواب حق التمس معجزه و علامت نبوت شدند و این را نیز امام رازی تسلیم ساخته
چنانچه بعبارتش اینست ولا یقال بان ذلک کان معجزة وعلامة فاخبر الله تعالى في القرآن
والکتب السالفة ان یکون معجزة للنبی صلی الله علیه وآله وسلم وتکون الساعة قریبة حاصلة لانه لا نبی بعد
النبی صلی الله علیه وآله وسلم علامة کائنة حیث قال صلی الله علیه وآله وسلم بعثت انا والساعة
کهاتین ولهذا یحکی عن سطیح انه لما اخبر بوجود النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من امور تکون
فکان وجوده دلیل امور ایضا القمر لما انشق کان انشقاقه عند استدلال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم علی المشرکین وهم کانوا غافلین عما فی الکتب اما اصحاب الکتب فهم لم یفتقروا الی بیان علامة
الساعة لانهم کانوا یقولون بها ویقربها الی اذا ایة دالة علی جواز تخریب السموات وهو العمدة
الکبری لان السموات اذا طویت وجوز ذلک فالاخرس یمن علیها لا یستبعد فنائها و گفته نشود
که این معجزه و علامت بوده است چه خبر داد الله تعالى در صحیفها و کتابهای سابقه که این معجزه نبی صلی الله
تعالى علیه وآله وسلم بوده و قیامت قریب بوده در آن وقت وجه عدم ورود سوال آنست که بعثت نبی صلی الله
وآله وسلم خود علامت کائنه است چنانچه فرمود علیه الصلوة والسلام مبعوث شده ام من و قیامت مانند این
یعنی انگشت وسطی و سبابه و برای همین حکایت کرده شده است از سطیح که چون خبر داده شد بوجود نبی
صلی الله تعالى علیه وآله وسلم خبر داد از چند امور آینده لیکن دید وجود او صلی الله تعالى علیه وآله وسلم دلیل است
از امور و نیز چون ماه بشکافت انشقاق آن وقت استدلال نبی صلی الله علیه وآله وسلم بر مشرکان بود
وایشان از مضامین کتب سابقه خبر دار نبودند اما اهل کتاب پس ایشان محتاج نبودند به بیان علامت قیامت

بیان آن بقیامة وقرب آن قائل بود و بدلیل انشقاق و بخصوص آیة است دال بر جواز خراب شدن
آسمانها و این عمده کبری است چه هرگاه آسمانها منطوی شود و این ممکن است پس نص من والحجر [illegible] است
فنا آن بعید شمرده نشود انتهی جواب اینست که نزد امام رازی شق القمر از علامت قیامت و هم معجزه
نبی است عبارت تفسیر کبیر صاحب عبارت مذ به سوال اینست اذا ثبت هذا فنقول معنی اقتربت الساعة
حسن ثم ان یکون فی المعقول والاذهان یقول من یسمع امرا لایقع هذا بعید مستبعد هذا وجه
و انشقاق بعض ضعفاء الاذهان ینکره وقتیکه این ثابت شد پس میگوئیم معنی اقتربت الساعة ممکن
چنین باشد که قریب شد قیامت در معقول اذهان مردم میگوید کسیکه می شنود امری را که واقع نشود این
بعید است یعنی وقوع آن بعید است و این وجه حسن است اگرچه هستند بعض مردم که ضعیف اند
اذهان ایشان انکار می آرند انتهی خلاصه اینست که انشق القمر بقول مصنف هم انشق القمر در
احتمال دارد یکی آنکه مفرد باشد چون عبد الله که نام مردم خاص است دوم آنکه مرکب باشد که معنی مضاف
مضاف الیه در آن ملحوظ باشد چون رامی الحجارة پس بر تقدیر اول الف لام که بر لفظ المعجزة واقع است
برای جنس خواهد شد و مفهوم آن معجزه جنسیه خواهد بود و بر تقدیر ثانی الف لام بر جنس خود است [illegible]
بعد دعوی معجزه نیست بلکه از آیات قیامت است و بعد دعوی معجزه است فقط چنانچه نبی گوید که در صندوق
خود فلان اشیا اند و ما را بودن اشیا در آن متیقن بود پس چون گشادیم حسب نشان داده نبی یافتیم
پس آن معجزه است و اخبار عن الغیب به دلالت معجزه است و اخر بدان اشیا معجزه نیست بلکه شهادت
خرق عادت بعد دعوی معجزه است چنانچه در شرح مواقف است قال فی اظهار المعجزة هذا الصندوق
فیه کذا وکذا وقد علمنا خلوه واستمر بین ایدینا من غلقه ایتی فان ظهر کما قال کان معجزا وان
جاز خلقه فیه قبل التحدی لان المعجز خبار عن الغیب وهو واقع من التحدی موافق للدعوی
لا خلق ذلك الاشياء في الصندوق واما احتمال ان المعلم بالغيب خلق فيه قبل التحدي فيكون
على الدعوى وكونه معجزا فان بناءه يستمر على جواز اظهار المعجز على يد الكاذب وسنبطله اي
در اظهار معجزه که این صندوق در وی فلان و فلان چیز است و تحقیق می دانستیم خالی بودن آن

بود بیرون ما از هنگام قفل زدن بر آن تا هنگام کشادن آن پس اگر ظاهر شد چنانچه او گفته بود این معجزه
باشد اگرچه جائز است پیدا کردن او آن اشیا را در آن صندوق قبل از تحدی چه درین حالت معجزه اخبار
از غیب است و آن واقع است با تحدی موافق است برای دعوی و غیست معجزه پیدا کردن آن چیزها
در صندوق و اما این احتمال که علم الغیب مخلوق بود و در وقت قبل از تحدی پس مقدم شد برای بودن اوصاف این
آن معجز پس این مبنی است بر جواز اظهار معجزه بر دست کاذب عنقریب باطل خواهیم کرد این را انتهی
مجیب گفته که سه تدبیع که ذکر ده بحقیقت شر فظیع است که بطلان آن از غایت وضاحت غیر محتاج بیان
بالکل غلط است بلکه این سراسر خیر است و در آن است از رازها که تقدیم کما لا یخفی علی اللبیب المحقق خلاصة المرام
آنکه کلام محدث دہلوی در رباعیت جز معجزه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است لیکن افسوس صد افسوس
که مجیب اول قدر شناس نیست ○ ای صبا گر بجوانان چمن باز رسی ٭ خدمت ما برسان سرو گل ریحان را
ترسم القوم که بر دردکشان میخندند ٭ بر سر کار خرابات کنند ایمان را ٭ تمام شد خلاصه رساله فاضل
حید آبادی رحمه الله تعالی و قطع نظر از این جوابات که فاضل مرقوم الصدر نوشته جواب از عبارت شاه صاحب
قدس الله سره بدو وجه دیگر هم ممکن است اولاً آنکه بالفرض اگر شاه صاحب درین عبارت انکار وقوع
معجزه شق قمر نموده اند تاهم نسبت غوایت و ضلالت بایشان عائد نمی گردد زیرا که نزد بعضی مذهب جمهور
همین است که وقوع شق القمر نشده چنانچه در نسیم الریاض و فتوحات الٰهیه حاشیه تفسیر جلالین از قرطبی
نقل کرده وقال البعض منهم لم یقع انشقاق القمر بعد وهو منتظر ای اقتربت قیام الساعة وانشقاق القمر ان
الساعة اذا قامت انشقت السماء بما فیها من القمر وغیره وذکر الماوردی ان هذا قول الجمهور وقال لانه
لو انشق ما بقی احد الا رآه لانه آیة والناس فی آیات سواء وقال الحسن ای الحسن البصری اقتربت الساعة
واذا جاءت سینشق القمر بعد النفخة الثانیة ترجمه بعضی گفته اند که هنوز انشقاق قمر واقع نشده
بلکه آن انتظار کرده شده است یعنی قریب شد برپا شدن قیامت و پاره شدن ماه و بدرستیکه چون قیامت
برپا خواهد شد شق خواهد گردید آسمان با آنچه در وی هست از ماهتاب وغیره ماوردی ذکر کرده که این
قول جمهور است و گفته زیرا که اگر پاره میگردید ماه هیچ کس باقی نمی ماند مگر که می دید آنرا زیرا که این آیت است

بعینه همین لفظ اهدین منقول است پس اختیار کننده او را نسبت بغوایت نمودن غوایت است و اگر بیگوئی که شرح شفا
قاضی عیاض در حق منکر وقوع شق قمر لفظ مخذول الحشت چنانچه بعد نقل احادیث مثبته وقوع شق قمر گفته که والحق
هذه الاحادیث صحیحة والآیة مصرحة بان الاحادیث من وقوع الانشقاق ولا یلتفت الی اعتراض
مخذول ای واکثر طرق این احادیث صحیح اند و آیة تصریح کننده است بآنچه در احادیث است از وقوع انشقاق
و التفات کرده نشود بسوی اعتراض مخذول فرو گذاشته شده و باز مانده از حق جواب مراد از مخذول
کسی است که منکر باشد لقصد طعن درین معجزه نه کسیکه در آیة تاویل کند چنانچه علامه شهاب الدین در شرح
مسمی بنسیم الریاض گفته که المراد به من انکر هذا لقصد الطعن فی المعجزة لا من اوّل الآیة بما اوّل فیما
ذهب الیه بعض المفسرین ای مراد باین کسی است که انکار کند این را بقصد طعن در معجزه نه آنکه
تاویل کند آیة را بخلاف آن زیرا که رفته است بسوی این بعض مفسرین انتهی میگویم بقول بعض الکبراء
چنانکه گذشت ثانیاً آنکه در فتح الرحمن و فوز الکبیر و سر المخزون وغیره که مشهورترین مصنفات حضرت
قدس الله سره اند خود بوقوع انشقاق قمر و معجزه بودن آن قائل اند و همان نوشته اند که انشقاق
واقع شد چنانچه بالا نقل کرده شد پس با وجود این فضل و کمال در علوم ظاهری و باطنی بعید از قیاس
می نماید که در تفهیمات الهیه انکار از ان کنند پس این عبارت مذکوره تفهیمات الهیه تواند که الحاقی باشد
و موید این معنی است اینکه از بعض اکابر باستماع پیوسته که مسوده تفهیمات از شاه صاحب است لیکن جمع
و ترتیب آن بعد انتقال ایشان بعمل آمده است پس میتواند که این عبارت از تصرفات منتسبان باشد
و الله تعالی اعلم بمراد خواص عباده باید دانست که مولوی عبد الحکیم صاحب لکهنوی رحمه الله تعالی در
رساله خود نظم الدرر فی سلک شق القمر در اثبات وقوع معجزه شق القمر نوشته اند بر این قول تفهیمات
الهیه پرداخته اند چنانچه تقریر خود که موصوف بعینه استیعابا نقل کرده بعده جواب آن مرقوم می گردد
و آن اینست فان قلت ان اخباره بانشقاقه قبل وقوعه اخبار بالغیب هو معجزة له صلی الله علیه
و آله وسلم قلت ما هذا یکون الا اخبار بالغیب معجزة لا انشقاقه بذاته و هذا خلاف صریح الاحادیث
المرویة و من ههنا انکشف ما فی التفهیمات الالهیة لبعض اعیان الدهلی اما شق التحقیق

لیس من المعجزات انما هو من آیات القیمة کما قال الله تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر ولکنه صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وسلم اخبر عنه قبل وجوده فکان معجزة من هذا السبیل انتهی فان قیل الکلام
محتمل لان الاول ان القمر سوف ینشق ولم ینشق بعد لکنه صلی الله علیه وآله وسلم اخبر عنه قبل
وجوده من قبیل الاخبار بالغیب فهذا معجزة وفیه اما اولا فبانه لم یعلم سداده بوجه یعنی فی
تحقیق معنی آیة اقتربت الساعة وانشق القمر ان الشق ماض علی حقیقته لا بمعنی ینشق کما مر واما ثانیا
فبانه یخالفه ما قال فی فتح الخبیر عن ابن حفظه فی علم التفسیر انشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فرقتین فرقة فوق الجبل وفرقة دونه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
اشهدوا انتهی واما ثالثا فبانه یخالفه الاجماع المنقول من جمهور المفسرین علی ان القمر قد انشق فی عهده
صلی الله علیه والسلم کما فی شرح الشفاء للآفندی والثانی ان القمر قد انشق ولکن نفس الشق
لیس من المعجزات انما هو من آیات الساعة الا انه صلی الله علیه وآله وسلم اخبر عنه قبل وجوده
فکان معجزة من هذا السبیل وفیه انه یخالف الاحادیث الناطقة علی کون نفسه معجزة وآیة له
صلی الله علیه وآله وسلم ویعارض ما هو به فی فتح الرحمن فی تفسیر القرآن من انه معجزة له
صلی الله علیه وآله وسلم وعن الحی ثم قال فعندنا فانه کان الاولی ان یقول فعندی اذ اهل السنة
لا ینکرون کون الشق من المعجزات وان حمل بعض المفسرین الماضی فی الآیة علی المستقبل علی انه لا منافاة
بین کون الشق آیة له صلی الله علیه وآله وسلم وکونه آیة للقیمة کما توهم من عبارته اما تری
ان بعثته صلی الله علیه وآله وسلم من آیات القیمة لانه خاتم النبیین ولا نبی بعده وقال لکنه صلی الله
علیه والسلم اخبر عنه الخ فلم یثبت ما وجدنا روایة تدل علی انه صلی الله علیه وآله وسلم خبر
عن الشق او لم شقه ترجمه اگر گوئی که اخبار انشقاق قمر قبل وقوع آن اخبار بالغیب است و این
معجزه است مر نبی صلی الله علیه وآله وسلم را جواب میگوئیم که بنا بر این اخبار بالغیب معجزه خواهد بود
نه انشقاق قمر بذاته واین خلاف تصریحات احادیث مرویه است و از اینجا منحرف میگردد قمر الحیدری تفسیری
البیان است اما شق القمر فعندنا لیس من المعجزات انما هو من آیات القیامة کما قال تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر

ولکنه صلی الله علیه وآله وسلم اخبر منه قبل وجوده فکان معجزة من هذا السبیل انتهی زیرا که این
کلام او متصل است به آنکه ان القمر سوف ینشق ولم ینشق بعد یعنی انشقاق قمر عنقریب واقع شود و هنوز واقع
نشده لیکن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبر داده از آن قبل وجود آن از قبیل اخبار بالغیب پس این هم
معجزه است و درین بسه وجه تامل است اول آنکه ظاهر شده است ضعف این توجیه چنانچه در تفسیر آیه
مذکوره دانستی و ثانیا آنکه معارض است این را آنچه صاحب تفهیمات در فتح الخبیر گفته که انشق القمر علی عهد
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرقتین فرقة فوق الجبل و فرقة دونه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
اشهدوا و ثالثا آنکه این قول خرق اجماع جمهور مفسرین است که گفته اند الشق فی عهده صلی الله علیه وآله وسلم
محصل دویم آنکه قمر منشق گردید لیکن نفس شق از معجزات نیست بلکه آن از آیات قیامت است که خبر داده است
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآن قبل وجود آن پس باین وجه از معجزات خواهد بود و این مخدوش است
بآنکه مخالف احادیث است که بر معجزه بودن این ناطق اند و نیز معارض است بآنچه در فتح الرحمن گفته که
معجزه است و اثبات آنچه مصنف ناگفته و اولی این بود که لفظ عندی میگفت زیرا که اهل سنت انکار
معجزه بودن نفس شق قمر منکر نیستند اگرچه بعض مفسرین صیغه ماضی را که در آیه است بر مستقبل حمل نموده اند
علاوه آنکه میان معجزه بودن شق و میان بودنش از آیات قیامت منافاتی نیست چنانچه از
عبارتش موهوم میگردد یعنی که بعثت سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم خود از آیات قیامت است
چه پس از وی نبی نیست و آنچه گفته لکنه اخبر عنه صلی الله علیه وآله وسلم الخ پس این ثابت نشده است
و در روایتی یافته نشده که دال باشد بر اینکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اولا از انشقاق قمر خبر داده بعده
آنرا منشق نموده انتهی ترجمه تقریر فاضل لکهنوی رحمه الله تعالی میگوییم جواب ازین اشتباه و انجلاء
ازین انخساف بدین وجه است که قوله و بنا برین اخبار بالغیب معجزه خواهد بود نه انشقاق قمر بذاته انتهی مستقیم
نیست زیرا که معجزیت اخبار بوقوع انشقاق قمر را عدم معجزیت انشقاق قمر لازم نیست چه ممکن است که اخبار
بالغیب بانشقاق یک معجز باشد و انشقاق معجزه دیگر و تعریف معجزه در ینجا بهر دو صادق است و شروط
ششگانه معجزه در هر دو موجود خصوصا شرط ششم که آن متاخر بودن خارق است از دعوی یا مقارن

مقارن دعوی چنانچه در شرح مواقف است السابع ان لا یکون المعجز متقدما علی الدعوی بل مقارنا لها او
متاخرا عنها انتهی ہفتم آنکه نباشد معجزه مقدم بر دعوی بلکه مقارن باشد مر آنرا یا متاخر باشد از آن د میان معجزه
اخبار بانشقاق و معجزه بنفس انشقاق منافاتی نیست چنانچه میان معجزه بودن انشقاق و علامت قیامت بودن او
منافات نیست و سابقاً از فاضل حیدرآبادی نقل نموده شد که ما صرف اخبار را معجزه نمیگوییم و آنرا معجزه
بر اسم نمیدانیم بلکه شق القمر را معجزه میگوییم الا که ثبوت آن بجهت دلالت اخبار میشود و قوله هذا خلاف صریح
الاحادیث المرویة الخ ظاهر است که هیچ حدیثی از احادیث مرویه دال بر نفی این معنی نیست و در مقام استدلال بنا بر
قاعده اصول اثبات مقدم است بر نفی کما هو مسلم القاعدة می آید آنچه دال برین معنی است قوله من ههنا انخسف قمرها فی
التفهیمات الالهیة الخ میگوییم آنچه معترض محمل عبارت محدث دهلوی قدس سره منحصر در دو محمل نموده پایه استقامت
نمیدارد چه محمل عبارت محدث دهلوی ازین هر دو یکی نیست بلکه محمل او امر ثالث است و آن اینست که بعضی شق
که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده آن نیز نه از معجزات متقدمات بر دعوی مانند ارهاصات
و از معجزات مقارنات الدعوی نیست بلکه از معجزات متاخرات از دعوی نبوت است که بعد زمانه متطاول از دعوی
نبوة واقع شده و در معجزات متاخرة الدعوی بنا بر مذهب مختار وجه دلالت بر صدق نبوة اخبار بالغیب است
زیرا که در معجزه بودن خارق مقارنت او بدعوی نزد اکثر شرط است چنانچه در شرح مواقف است الثامن ان یکون
الثامن السابع ان لا یکون المعجز متقدما علی الدعوی بل مقارنا لها و در معجزات متاخرات از دعوی که بعد زمانه
متطاول واقع شود جلوه آرا گردیده اند بجز اخبار بالغیب وجه مقارنت نمی پذیرد پس بنا علیه در معجزات
متاخرات الدعوی بنا بر مختار اخبار بالغیب را وجه دلالت بر صدق قرار داده اند چنانچه در شرح مواقف در شرح
سابع از شرائط معجزه گفته واما التاخر عن الدعوی فاما ان یکون تاخره بزمان یسیر معتاد مثلا فیقال
انه دال علی صدقه او بزمان متطاول مثل ان یقول معجزتی ان یحصل کذا بعد شهر فحصل فاتفقوا علی انه معجز
لکن اختلفوا فی وجه دلالته فقیل اخباره عن الغیب فیکون المعجز مقارنا للدعوی لکن تخلف عنها علمنا بکونه
معجزا وقیل حصوله فیکون متاخرا عن الدعوی وقیل الصحیح قوله ای اخباره معجز اعنه حصول الموعود به فیکون
المعجز علی هذا القول متاخرا باعتبار صفة اعنی کونه معجزا والمختار هو القول الاول لان اخباره کان اخبارا

بالغیب فی نفس الامر فیکون مقارنا للدعوی والتخلف انما هو علمنا بکونه معجزا الی ان یتاخر
از دعوی پس با آنکه تاخر او باشد کی زمان باشد که شق او متقادم است پس ظاهر است که این دالّ بر صدق او باشد
در انشقاق آنکه بگوید که معجزه من واقع شود چنان و چنان بعد یکماه مثلا پس همچنان واقع شد پس اتفاق کرده اند که
آن معجزه است لیکن اختلاف کرده اند در آنکه وجه دلالة آن چیست پس بعضی گفته اند که وجه دلالة درین اخبار
بالغیب است پس باشد معجزه مقارن برای دعوی لکن تخلف شده است علم ما از بودن آن معجزه و بعضی گفته اند که
وجه دلالة درین حصول آن خارق است پس درین صورت متاخر باشد از دعوی و بعضی گفته اند که بگردد اخبار او
معجزه بنگام وقوع موعود پس باشد معجزه برین قول متاخر باعتبار صفت یعنی معجزه بودن و مختار قول اول است
چه اخبار او بالغیب در نفس الامر او دلیل مقارن دعوی باشد و متخلف از و علم ما است به بودن آن معجزه معجزه
بودن آن انتهی و موید این معنی است آنچه در شرح مقاصد نوشته و اکان بزعمکم متقارن فالمعجزة عندنا
شرط المقارنة هو ذلک القول المقارن فانه اخبار بالغیب لکن العلم باعجازه متراخ الی وقت وقوع
ذلک الامر و من جعل المعجزة نفس ذلک الامر فهو لا یشترط المقارنة و اگر باشد نیز باشد در انشقاق معجزه
نزد کسیکه شرط میکند مقارنه را ایمان قول متقارن است زیرا که آن قول اخبار بالغیب است لکن علم باعجاز آن
متراخی است تا وقت وقوع آن امر و کسیکه میگویند معجزه نفس آن امر را پس آن کس شرط نمیکند مقارنه را پس بنابر
همین مذهب مختار محدث دہلوی فرموده اند انما سمین آیات القیامة یعنی انشقاق که بوقوع آمده از آیات
قیامت است لکن چون وقوعش تحدیست و از معجزات متاخرات عن الدعوی است وجه دلالت درین بنابر
مذهب مختار متکلمین اخبار بالغیب است و بنابراین وقوع خارق را هم معجزه میگویند لیکن وجه دلالة آن اخبار
بالغیب است و بناء علیه فرموده اند فیکون معجزة من هذا السبیل پس انصاف این است عبارت محدث دہلوی مثل عبارة
تفسیر فتح الرحمن و سرور المحزون و فوز الکبیر که از مولفات او اند معارض نشود با مخالف و جوابات مذکوره در تحت
آیه که مثبت وقوع شق القمر اند نکرده و خرق اجماع هم نخواهد بود و آنچه فاضل لکهنوی گفته که فما وجه ما روی ابتداء
علی انه صلی الله علیه و آله و سلم اخبر عن الشق او لا ثم شق انتهی جواب بش بر دو وجه است یکی آنکه روایتی متضمن این معنی
که او لا انشقاق خبر داده پستر انشقاق واقع شده چنانکه در شیخ زاده حاشیه بیضاوی در تحت آیه اقتربت الساعة

بحقق الروتر شته عن ابن مسعود انه قال الاقد انقضت سوله من اشراط الساعة کلها قد مضی الا الاربعة طلوع الشمس من مغربها ودابة
الارض وخروج الدجال وخروج یاجوج ماجوج ای انچه وعده کرد الله تعالی رسول خود را از اشراط قیامت همه گذشتند
مگر چهار طلوع آفتاب از مغرب وخروج دابة الارض وخروج دجال وخروج یاجوج ماجوج انتهی واز تفسیر نیسابوری
بالاتفاق مردود شد که الله تعالی جعل انشقاق القمر آیة من الآیات لرسوله ولو کانت مجرد علامة للقیامة لم یکن له
اعجاز کما لا یکون خروج دابة الارض وطلوع الشمس من مغربها وغیرها معجزا انهم کلها مشترکة فی نوع آخر من
الاعجاز وهو الاخبار عن الغیوب انتهی هر آئینه گردانید الله تعالی انشقاق قمر را آیتی از آیات برای رسول خود واگر
باشند مجرد علامت قیامت نباشند برای او اعجاز چنانچه نیست خروج دابة الارض وطلوع آفتاب از مغرب وغیر آن
هر دو معجزات آری اینها مشترک اند در نوع دیگر از اعجاز و آن اخبار از غیوب است پس عبارت نیسابوری صاف
ناطق است باینکه شق القمر وطلوع شمس از مغرب وغیره علامات قیامت در سابقه اخبار قبل الوقوع مشترک اند ونیز از
تفسیر کبیر سابقا النقل نمود شد که لا یقال الاخبار عنها ای عن واقعة انشقاق القمر قبل وقوعها معجزة لانا نقول
که اخبار از انها یعنی از واقعه انشقاق قمر قبل وقوع آن معجزه است پس این عبارت هم دال است بر اینکه اخبار از انشقاق
قبل وقوع آن بوده است ودرین اعتراض صورت نمی بندد کما لا یخفی علی المتامل وسوم آنکه کتب احادیث مملو است از آنکه
التحدی ومعارضه سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم با مشرکان پنجسال قبل از وقوع انشقاق بوده ومعنی تحدی طلب
معارضه است در انچه کرده اند او را شاهد بر دعوی خود وعاجز نماید غیر را از اتیان آن وبنا بر مذهب مختار
برای تحدی دعوی رسالت کافی است چنانچه در زرقانی شرح مواهب لدنیه است یکفی للتحدی دعوی الرسالة فکل
ما وقع لعبده من الخوارق آیات سوله کانت لطلب المتحدی ام لا انتهی پس هر چه واقع شود بعد آن از خوارق آیات
ومعجزات اند برابر است که مطلب مثل باشند یا بغیر آن ودر تحدی تصریح بتحدی هم شرط نیست چنانچه در شرح
مواقف است وهل یشترط التصریح بالتحدی وطلب المعارضة کما ذهب الیه البعض الحق انه لا یشترط بل یکفی
قرائن الاحوال مثل ان یقال للمدعی النبوة ان کنت نبیا فاظهر معجزا فیفعل فیکون ظهوره دلیلا علی صدقه
فانه بمنزلة التحدی و آیا شرط کرده شده است تصریح بتحدی وطلب معارضه چنانچه رفته اند بسوی آن بعضی حق
آنست که شرط نیست بلکه کفایت کند قرائن احوال مثل اینکه گفته شود او را مدعی نبوت را اگر هستی تو نبی پس ظاهر کن

معجزه را لیس ظاهر گردد پس باشد ظهور او دلیل بر صدق او نازل منزلهٔ تحدی تعیین معجزه هم شرط نیست چنانچه میر در
شرح مواقف بعد چند سطر از عبارهٔ مذکوره نوشته و الظاهر انه لا یجب تعیین المعجز بل یکفی ان یقول انا آتی بما فیه
من الخوارق و لا یقدر احد علیه ان یاتی بواحد منها و کان ذلک [illegible] هذا متفق علیه انتهی ای و ظاهر است
که تعیین معجزه واجب نیست بلکه کافی است اینکه بگوید من خارقی را بیارم از خوارق و قادر نیست هیچکس بر آوردن
یکی از آنها و در کلام آمدی است که این متفق علیه است پس بنا برین تحقیق خارقیکه بعد دعوی نبوة در زمان آنحضرت
ظاهر شود آن معجزه است باعتبار اخبار بالغیب بر مذهب مختار که مقارنت در آن شرط است لکن ظاهرا اعجاز
آن متأخر موقوف است بر وقوع مخبر عنه و شق قمر از همین قبیل است خلاصه مقام آنکه بعضی علما حصول وقوع خارق
بمقارنت دعوی نبوة از شرائط اعجاز قرار داده اند و بعضی مقارنت حصول خارق را شرط نمی گویند پس کسانیکه مقارنت
را شرط نمی گویند نزد ایشان حصول خارق معجزه است خواه مقارن دعوی باشد خواه متأخر از آن و کسانیکه مقارنت
را شرط میگویند نزد ایشان حصول خارق مقارن دعوی معجزه است و خارقیکه بعد دعوی بزمان متراخی حاصل شود در آن
مختلف است بعضی گفته اند چه دلالت دهان اخبار بالغیب است و بعضی گفته که حصول خارق است و بعضے گفته
که اخبار بالغیب است وقت حصول خارق و مختار قول اول است زیرا که اخبار در نفس الامر مقارن دعوی است اگرچه علم
بمعجزه بودن آن بعد وقوع خارق حاصل شد پس قول ثانی باطل شد زیرا که حصول خارق مقارن دعوی نیست
و قول ثالث لا طائل است زیرا که حصول را معجزه قرار دادن ممکن نیست مگر جائیکه وقوع آن امر خارق عادت باشد چون شق قمر
و لیکن اوقات آن امر خارق عادت نمی باشد چون مجیئ زید از سفر مثلا پس کلا ینقسم و منشای عبارهٔ محدث دهلوی که
بر قول اول و کسانیکه وقوع شق قمر را معجزه میگویند قول ایشان مبنی بر عدم اشتراط مقارنت خارق با دعوی هاست
هندی از این تقریر در بالا هم گفته شد و بالجمله جوابات تقریر فاضل لکهنوی از خلاصه رسالهٔ فاضل حیدر آبادی
که بالا مرقوم شد ظاهر و هویدا است حاجت تکرار نیست **خاتمه مشتمل بر معنی انشقاق قمر بلسان**
اشارهٔ نزد اهل حقیقت باید دانست که وجه مقرر فرمودن انشقاق قمر از آیات قیامت کبری آنکه قمر اشاره است
بسوی قلب بسبب بودن او ذو وجهین یک وجه او بسوی نفس است و آن مظلم است و وجه دیگر او بسوی روح
آن منور است و استفاده او نور را از روح بمنزلهٔ استفاده قمر است مر نور را از آفتاب چنانچه گفته اند نور القمر مستفاد

من نور الشمس و انفلاق او بتاثیر نور روح که در رواست و ظهور شمس آن از مغرب وجود یعنی بروز آن از حجاب قالب بعد
بودن آن در وی علامت قرب فنا است در وحدة بسبب گم بودن او در مقام شاهد که مودی است الی الشهود الذاتی و با
انشقاق قمر کنایه از ظهور محمد صلی الله علیه و آله و سلم است بسبب ظهور حضرت وی در دوره قمر و اگر بر صغری حمل کرده شود
پس قمر کنایه از بدن است بسبب استفاده کردن او نور شهود حیات را از شمس روح و مظلم بودن او فی نفسه کذا
فی تفسیر شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره در تفسیر روح البیان از تاویلات نجمیه آورده که قیامت بر دو قسم است یکی قیامت
کبری که عام است مر جمیع خلایق را و این عنقریب آینده است دوم قیامت صغری و این خاص است برای سالکین
بر فع اوصاف بشریه و قطع علائق طبعیه بسائر انوار تجلیات و صفات الهیه و اخلاق ربانیه که رجوع کنندگان اند بسوی خالق
به بقای حقانی بعد از فنای خلقانی و جمع بعد از فرق و این قیامت صغری بر آن و هر لحظه قایم است چه حقتعالی را تجلی جلالی
است که فنا میسازد و دیگر تجلی جمالی که زنده می نماید و بهمین معنی اشاره است در قول علیه السلام من مات فقد قامت قیامته
بنا برین معنی آیه کریمه اقتربت الساعة و انشق القمر آنکه منشق گردید قمر قلب سالک از ظلمت نفس تاریک باستیلای
نور آفتاب افلاک روح که بروتافته است پس بالضرور قایم و واقع شده قیامت خاصه که مشتمل است بر موت و حشر و نشر
بنسبت قلبیکه زنده و منور است بنور الهی انتهی و تفصیل این اجمال آنکه قیامت بر پنج نوع است یکی آنکه در هر آن و
هر ساعت است بحسب قاعده تجدد امثال که در هر آن و هر لحظه عالمی از عالم معنی و عالم تجلیات اسمائیه و صفاتیه که نمی
و احاطه نمی تواند کرد آنرا بجز حضرت الحق تعالی ظاهر میشود از غیب بسوی شهادت و باز رود از شهادت بغیب کما قال الله تعالی
بل هم فی لبس من خلق جدید بلکه ایشان در شبهه اند از آفرینش نو و ایضاً فرمود کل یوم هو فی شان دوم موت طبیعی است
چنانچه فرمود علیه الصلوة و السلام من مات فقد قامت قیامته کسیکه بمرد پس بدرستیکه بر پا شد قیامت او سوم مقابل این
موت ارادی آنکه حاصل شود مر سالکان طریقت را که متوجه اند بحق قبل موت طبیعی فرمود علیه الصلوة و السلام من اراد
ان ینظر الی میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابی بکر کسیکه اراده کند که ببیند بسوی مرده که میرود بر روی زمین
پس باید که ببیند بسوی ابی بکر و نیز فرمود موتوا قبل ان تموتوا بمیرید قبل از آنکه بمیرید پس گردانید علیه السلام اعراض
از متاع دنیا و لذتهای آن و بازماندن را از مقتضای نفس و عدم اتباع آنرا موت و از همین است که منکشف گردد
بر سالکان آنچه منکشف میشود بر میت این قیامت نام کرده شده است بقیامت صغری و گردانیده است بعضی از صوفیا

سزاوار اولو لعب گردید و جناب خورشید عالم قمر خدم جلیل نوال یوسف جمال عالم باعمل فاضل بے بدل امین الدوله وزیر
نواب محمد علیخان صاحب صولت جنگ بهادر [illegible] جاه عمل و داد والی ٹونک محمد آباد دام اقباله که دیده
عینک مهر و ماه چنین جوانی خلیق ندیده و مصور تقدیر در اوراق مرقع آفاق شکلش زیبا تصویرے نکشیده آلیات
از حسن خلق اوست و این تعبیر از حسن خلق اربابے نجات فتش ستم را زائل نگاشته و دست سنای وتش تا حکم
از صفحه عالم برداشته [illegible] بر طبع صحیح معنی بر نزلب بستن [illegible] آید خموشی معنی دار دگر در گفتن آید
رنگین پرداخت و بکر دآوری [illegible] روایات و نکات متعلقه این معجزه مقدسه بالرأس العین پرداخت از بس
بلیغش ثابت است که جمله سیارگان فلک روایات صحیحه مستند را در برجی فراهم آورده و از فکر فیض موت
که تمامی لآلی آبدار بحار کتب معتبره اخبار را بضبط تام و تکمیل تمام در درجی یکجا کرده احادیث کثیره از کتاب
بسیار در آن مندرج فرموده همانا که دریا را در کوزه گرد آورده بیاضش صفحه خورشید درخشان و مسطر
خیالات انامل و سوادش سویداء قلوب اهل الیقین اخورشید درخشان خجسته سازی کتابے که هر حرف بر صفحه [illegible]
چون شاهد گل بر تخت چمن نشسته [illegible] صفحه که هر لفظش بر ورق مانند طاوس نگارین بال و صحن گلشن [illegible]
بسته و دیش کلام منشیان عذر مقابله گوهر کلامش [illegible] و لآلی تحریر سخن دان و هر [illegible] جواهر تقریرش

[illegible] جزاه الله تعالى خير الجزاء